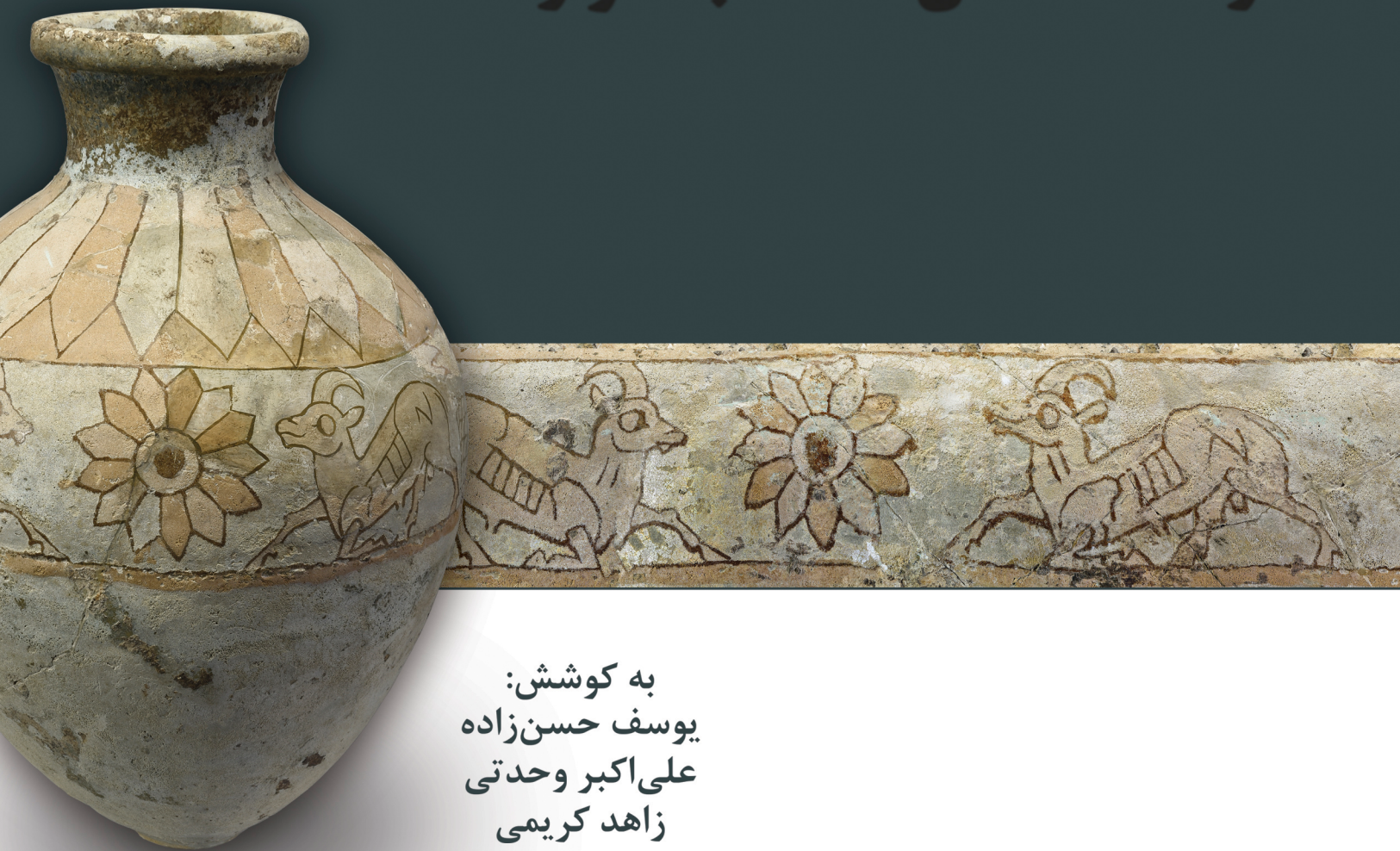


مجموعه مقالات

همایش بین‌المللی

عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار



به کوشش:
یوسف حسن‌زاده
علی‌اکبر وحدتی
زاهد کریمی



مجموعه مقالات همایش بین‌المللی

عصر آهن در غرب ایران

و مناطق همجوار

جلد ۱

به کوشش

یوسف حسن‌زاده
علی‌اکبر وحدتی
زاهد کریمی



۱۳۹۸

سرشناسه	:	همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار (۱۳۹۸: سندج)
عنوان و نام پدیدآور	:	مجموعه مقالات همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار / به کوشش یوسف حسن‌زاده، علی‌اکبر وحدتی، زاهد کریمی.
مشخصات نشر	:	تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری: موزه ملی ایران. سندج: اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان کردستان، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	:	ج۲: مصور، جدول؛ ۲۲ × ۲۹ س.م.
شابک	:	۱۵۰۰۰۰ ریال: ۹ - ۹۱ - ۸۹۷۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸.
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیا
یادداشت	:	کتابنامه
موضوع	:	عصر آهن -- ایران -- کنگره‌ها Iron Age - Iran - Congresses
موضوع	:	عصر آهن -- ایران -- کردستان -- کنگره‌ها Iron Age - Iran - Kurdistan - Congresses
شناسه افزوده	:	حسن‌زاده، یوسف، ۱۳۶۰ -
شناسه افزوده	:	وحدتی، علی‌اکبر، ۱۳۵۷ -
شناسه افزوده	:	کریمی، زاهد، ۱۳۵۷ -
شناسه افزوده	:	پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
شناسه افزوده	:	موزه ملی ایران
شناسه افزوده	:	اداره کل میراث فرهنگی استان کردستان
رده‌بندی کنگره	:	GN۷۸۰/۳۲
رده‌بندی دیویی	:	۹۳۰/۱۶
شماره کتاب‌شناسی ملی	:	۵۹۰۶۱۷۵



استان کردستان



موزه ملی ایران
National Museum of Iran



(RICHT)

مجموعه مقالات همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار، ج ۱

به کوشش	:	یوسف حسن‌زاده، علی‌اکبر وحدتی و زاهد کریمی
عکس جلد	:	نیما فکورزاده و ندا تهرانی
ناشر	:	پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری - اداره کل استان کردستان - موزه ملی ایران
طراحی جلد	:	نینا رضایی
شابک	:	۹ - ۹۱ - ۸۹۷۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸
نوبت چاپ	:	اول ۱۳۹۸
شمارگان	:	۵۰۰ نسخه
نشانی	:	تهران، خیابان امام‌خمينی، ابتدای خیابان سی تیر، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
تلفن	:	۰۲۱-۶۶۷۳۶۴۵۲-۶۰
فروشگاه الکترونیکی کتاب	:	www.richt.ir تارنما: ccip@richt.ir رایانامه:
	:	www.richtbook.ir



استان کردستان



موزه ملی ایران
National Museum of Iran



(RICHT)

همایش بین‌المللی عصر آهن به پیشنهاد و میزبانی اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان کردستان و مشارکت پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری و موزه ملی ایران در زورهای ۱۱ و ۱۲ آبان در محل تالار مولوی دانشگاه کردستان در شهر سنندج برگزار شد. کتاب مجموعه مقالات همایش و نمایشگاه باستان‌شناسی همایش با مشارکت پژوهشگاه و موزه ملی ایران برگزار و منتشر شد.

موزه ملی ایران

مدیر موزه ملی ایران: جبرئیل نوکنده
معاونان: فریدون بیگلری (معاون امور فرهنگی)، امید کمالوند (معاون اجرایی اداری)
امور نمایشگاه: ام‌البنین غفوری، حسین عزیزی، روشنگر جهرمی و نینا رضایی
پوستر نمایشگاه و جلد کتاب: نینا رضایی و یوسف حسن‌زاده
اداره اموال فرهنگی - تاریخی: جواد نصیری با همکاری شهاب شهری، نینا رضایی، نسرين زهتاب، ریحانه لسانی‌گويا و آمنه کوهی
انتخاب آثار نمایشگاه: یوسف حسن‌زاده، اقبال عزیزی و زاهد کریمی
دفتر گروه پژوهش: مریم معتمدی‌نصر
بخش حفاظت و مرمت: پروانه سلطانی، مارال داداش‌زاده، کبری دهقان‌نژاد دارانداز، فرزاد گشایش و مهناز مردفکری
دفتر مدیریت: علی نانکلی
دبیرخانه: اکرم مینایی
حراست: رضا کیافر و همکاران
یگان حفاظت: علی عبدالله‌خانی و همکاران

ترجمه همزمان همایش

دکتر جواد حسین‌زاده
مدیر کل میراث استان: سیدمحسن علوی
ریاست پژوهشکده کردستان شناسی دانشگاه کردستان: بهروز چمن‌آرا
معاون میراث فرهنگی اداره کل کردستان: محمد رشیدی
معاون توسعه مدیریت اداره کل کردستان: اسماعیل مریوانی
سرپرست پایگاه میراث فرهنگی زیویه: صابر وفایی
سرپرست پایگاه هورامان: پویا طالب‌نیا
رئیس میراث فرهنگی شهرستان سنندج: کوروش قادری
کارشناسان استان: استاد هادی ضیال‌دینی، استاد رسول اشتودان، علی ابراهیمی، مژگان سیف‌پناهی، ستار کریمی، گلاله پرسته، عیسی فتحیانی
حراست اداره کل میراث کردستان: علی بهنیا (رئیس) و محمد بهروان (کارشناس)
مسئول موزه باستان‌شناسی: صلاح رحیمی
امین اموال نمایشگاه: اقبال عزیزی
روابط عمومی: تیمور خالدی
امور مالی: خالد صادقی
امور قراردادها: فراست ساعدپناه
یگان حفاظت استان: سرهنگ رسول مرادی
نقلیه: فرهاد خلیلی
پشتیبانی: پیام مجیدی، رامین اردلان، امیر صادقی، جمال احمدی، کیوان رستم پور، هانا جوانمردی، یعقوب گویلیان، رضا نصری، فردین امانی، جلال اکبری و حکمت زندی
با سپاس ویژه از سهراب آرام (مدیریت چاپ سهراب)

پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

رئیس پژوهشگاه: بهروز عمرانی
رئیس پژوهشکده باستان‌شناسی: روح‌الله شیرازی
گروه پژوهش: مهرداد ملک‌زاده
روابط بین‌الملل: منیره خلقي (رئیس) و ویدا ابیان (کارشناس)
انتشارات: سلیم سلیمی‌مؤید و همکاران
حراست: محمد پورجعفری و همکاران

ستاد مرکزی وزارت : محمدحسن طالبیان (معاون میراث فرهنگی)، سردار امیر رحمت‌اللهی (فرمانده یگان حفاظت)، محمدرضا کارگر (مدیرکل موزه ها و میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور)
اموال منقول فرهنگی - تاریخی، ام‌البنین نعمت‌گرگانی (معاون اداره کل موزه ها)

فهرست مطالب

۱۰	 مقدمه‌ها
۱۵	 عصر آهن ایران: دانسته‌ها، چالش‌ها و چشم‌اندازها / یوسف حسن‌زاده، علی‌اکبر وحدتی و مهرداد ملک‌زاده
۳۰	 گزیده کتاب‌شناسی عصر آهن ایران / مریم شهرابی
۴۹	 معرفی آثار عصر آهن III در تپه قشلاق تالوار - کردستان / عباس مترجم و مهناز شریفی
	 کاوش نجات‌بخشی گور عصر آهنی روار، حوضه رودخانه سیروان، هورامان، کردستان / طاهر قسیمی، مسعود اکبری، اکام قسیمی، محمدرضا قدری، فرانک بحرالعلومی شاپورآبادی، مولود سادات عظیمی، اقبال عزیزی با پیوست‌هایی از: اسماعیل اسعدی، مجتبی قاسمیان، حسین داوودی، نوید صالح‌وند، داوود آقاعلی‌گل و آکیرا فوجی ساوا
۶۳	 بررسی محوطه‌های عصر آهن دشت مریوان / مرتضی زمانی‌دادانه و سیروان محمدی‌قصریان
۸۶	 پلاک‌های عاجی و استخوانی زیویه: مطالعه موردی: نمونه‌های موزه سنندج / شلیر عاملی‌راد و عباس رزمپوش
۱۰۴	 مروری بر تکنیک ساخت اشیای لعاب‌دار شمال غرب ایران در نیمه اول هزاره اول پ.م. بر اساس آزمایش‌های پتروگرافی و میکروسکوپی؛ دو نمونه لعاب‌دار از زیویه / نگار عبدالی
۱۱۶	 پایه‌ستون چم شار سنندج، ردپایی نوین از هنر عصر آهن منطقه زاگرس / محمدرستگار رضاقلی
۱۲۷	 مطالعه، گونه‌شناسی و گاهنگاری سفال‌های عصر آهن سنقر و کلیایی کرمانشاه / محمود حیدریان، مرجان قنبری و علیرضا خسروزاده ..
۱۳۸	 سنگتراشان خرم‌آباد از پس شش فصل کاوش باستان‌شناختی / عطا حسن‌پور و مهرداد ملک‌زاده
۱۵۱	 مروری بر مطالعات مفرغ‌های لرستان / زهرا هاشمی
۱۷۵	 ملاحظات درباره باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی زاگرس مرکزی در دوره آشور نو / سجاد علی‌بیگی
۱۸۴	 محوطه گورینگان، شواهدی جدید از عصر آهن در دشت پیرانشهر / عبیدالله سرخ‌آبی و صلاح سلیمی
۲۰۸	 بازخوانی تپه ربط ۲ و ارائه پیشنهادی برای جایگاه و کارکرد آن در هزاره اول پ.م. / صلاح‌الدین ابراهیمی‌پور
۲۲۸	 انواع اثر مهرهای استامپی بر گوی‌های اورارتویی بسطام / مریم دارا
۲۴۳	 مرزهای اورارتو در جنوب دریاچه ارومیه / علی بیننده
۲۴۹	 پراکنش منطقه‌ای سفال‌های منقوش پسااورارتویی و هخامنشی شمال غرب ایران براساس کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناختی
۲۵۹	 سال‌های اخیر / قادر ابراهیمی، اکبر عابدی و رسول احمدی
	 تحلیل و بررسی بیان‌های تجسمی نمادین و اساطیری مشترک در آجرهای لعاب‌دار آشور نو و مانایی / هانا جوانمردی، زاهد کریمی و وحید عسکری‌پور
۲۷۷	 عناصر تزئینی معابد عصر آهن: آجرهای منقوش، درگاهی‌های دارای قاب مطبق و طاقچه‌های دنداندار / سعدی سعیدیان
۲۹۵	 پژوهشی در باورهای آئینی ماناها بر اساس مدارک باستان‌شناسی / واحد جولائی و نیره رئیسی
۳۲۵	 مطالعه معناشناختی نقوش حیوانی در سفالینه‌های پیکره‌ای عصر آهن ایران / اسماعیل معروفی‌اقدم، سعید ستارنژاد و فریبرز طهماسبی
۳۴۳	 کاوش‌های تپه صرم: مدارک نوین در ارتباط با تنوع معماری قبور / عمار کاوسی و سیامک سرلک
۳۵۹	 ترانسه ۱۳، گورستان نویافته غربی عصر آهن ۲ و ۳ قره‌تپه سگزآباد / مصطفی ده‌پهلوان، مهدی جاهد، عمار تازی‌ک، کوروش محمدخانی و الهام فرنام
۳۷۰	 سنت‌های سفالی اواخر عصر آهن و هخامنشی در شرق ایران / محسن دانا
۳۹۲	 نقد بازنگری میشل دانتی در ارتباط با گاهنگاری دوره گذر از عصر مفرغ به عصر آهن / کاظم ملازاده
۴۱۱	

	فرهنگ سفال خاکستری و گورستان‌های هزارهٔ دوم منطقهٔ مرکزی ایران: ارزیابی تاریخی‌گذاری‌های مطلق / جواد حسین‌زاده ساداتی، حمزه نورعلی‌وند، محسن جاوری، مجید منتظرظهوری، احمد سهرابی‌نیا و آرکادیوش سولتیشیاک
۴۲۱	
۴۳۸	پیشنهادی برای آغاز عصر آهن در نیمهٔ غربی فلات ایران از دیدگاه مطالعات باستان‌شناسی ایلام / بابک رفیعی‌علوی
۴۵۶	 بهره‌برداری از حیوانات در کرانه‌های جنوبی دریای کاسپی طی عصر آهن / حسین داودی، مرجان مشکور، جبرئیل نوکنده
	اقتصاد زیستی طی عصر مفرغ و آهن در شمال غرب ایران بر اساس پژوهش‌های باستان‌جانورشناسی در تپه حسنلو / حسین داودی و
۴۸۴	 مرجان مشکور
۵۲۱	نظریه‌ای بر شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی: از پُرسواً به پارسه / محمدتقی عطائی
۵۹۴	 تالارهای ستون‌دار هخامنشی: پرسشی در باب نمادی از شاهنشاهی در قفقاز / کامیار عبدی و فائزه دادفر

نظریه‌ای بر شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی: از پَرسوا به پارسه*

محمدتقی عطائی

دانشجوی دکترای باستان‌شناسی دانشگاه مونیخ آلمان
mohammad.t.atayi@gmail.com

A Theory on the Formation of the Achaemenid Empire: from *Parsua* to *Parsa*

Mohammad.T. Atayi

Abstract: The Persians, as an Indo-Iranian group of people, entered the Iranian Plateau from the northeast and settled in the Sarāvān, Kāmyārān, and Sanandaj region in western Iran along the Great Khorāsān Road. The toponym Parsua, that was probably derived from their name, is a Persian word meaning 'borderland'. This name has frequently been cited in Neo-Assyrian, Neo-Babylonian, Neo-Elamite, Urartian and Old Persian sources in different formats, but with the same root. Assyriologists investigations suggest that there were two distinct Parsuas: a northwestern Parsua that corresponds with Sanandaj and its environs, and southeastern Parsua to the east of Elam and north of the present day province of Fars. Old theories argued for a migration of the Persians from the northwest to southeast Parsua.

With the discovery of archaeological evidence for Iron Age III in Fars that bridges the archaeological gap between the Shoghā-Taimurān Phase and the Achaemenid period, it is appropriate to reconsider the earlier theories on why and how the Persians arrived in Fars. Underpinning of the new theory is based on historical analogies with the rise of the Qājār, Afšār, Saljuğ and Zand dynasties. These polities were all tribes in the service of their preceding states, responsible with defending the borderlands with forming a buffer zone/state.

The revival of the Neo-Elamite authority corresponded with the rise of the Median confederacy on the Iranian Plateau at its imperialistic ambitions. Based on the current theory, in order to control these unruly tribe, the Elamite state used the Persian troops. This process most likely commenced during the reign of Šutruk-Nahhunte II. With his approval, the 'early Persians' settled in northern Fars sometime before 705 BC. Thus, with creating a buffer polity in its northern borders, Elam managed to harness the warlike Medes and assured that his flank is safe, muster his forces towards Assyria. It is conceivable that the Neo-Elamite relief at Nağš-e Rostam was carved during his reign to commemorate his regaining of control of Anšān, the historical pact with the 'early Persians' and thwarting the Median imperialism.

In this paper, new locations have been proposed for the kingdom of Hudimiri and the city of Anšān. The similarity between the names Hudimiri and (H)utpirri -the way-station after Hidalu on the royal road Persepolis-Susa- allows us to place the ancient kingdom of Hudimiri in Āgājari, Omidiyeh, Hendijān, Bandar-e Māhšahr, and the Zaiydoun Plain. Also, with corroborating the site of Takht Sang with the Achaemenid Yadā/Anšān, the mystery of the abandoned Elamite Anšān vs. the occupied Achaemenid Anšān begins to make sense. This site is located about 9 km to the northeast of Malyān. The buffer polity of the Persians, tantamount to later episodes in Iranian history, e.g., the Qājārs, Afšarids, and the Saljuğ, took advantage of Elam's demise and declared their independence. They subdued Media and Elam and established the Achaemenid Empire.

Keywords: Parsua, Neo-Elamite, Assyria, Medes, 'early Persians', buffer state, Achaemenid empire.

درآمد

بنا به نظر هگل «با شاهنشاهی هخامنشی برای نخستین بار وارد تسلسل تاریخ می‌شویم. پارس‌ها اولین قوم تاریخی هستند، و پارس نخستین شاهنشاهی است که برافتاد» (Hegel 1840: 211). ظهور و سقوط شاهنشاهی هخامنشی، همواره موضوعاتی جدی در عرصه مطالعات تاریخی، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی بوده است. علل درونی سقوط این شاهنشاهی، علیرغم وجود منابع فراوان تاریخی هنوز به درستی روشن نیست (برای یکی از بهترین پژوهش‌ها در این زمینه بنگرید به بدیع ۱۳۸۸).

چنین وضعیتی با ابهامی به مراتب بیشتر در مورد چگونگی پیدایش و شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی هم وجود دارد. به رغم بیش از یک سده پژوهش در این زمینه، دانش ما چندان چشم‌گیر نیست. تنها موضوع مورد توافق در میان همه صاحب‌نظران موجه در حوزه‌های تاریخ، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی اینکه پارسیان، بومی منطقه نبوده و از محلی دیگر به فارس آمده‌اند. در نبود منابع مکتوب از «پارسیان نخستین»، میدان عمل مورخان محدود است. آشورشناسان در این باره بیش از دیگران کوشیده‌اند و باستان‌شناسان سعی کرده‌اند بقایای مادی را از «پارسیان نخستین» در استقرارگاه‌های باستانی کشف کنند. ورود قومی تازه به منطقه‌ای جدید، معمولاً به تغییرات فرهنگی منجر می‌شود. به همین دلیل باستان‌شناسی باید بتواند این تغییرات فرهنگی را در بقایای مادی همچون سنت‌های سفال‌گری و سبک‌های تزیین سفال‌ها در نهشته‌های باستانی نشان دهد.

نوشتار حاضر، به تاریخ پارسیان پیش از رسیدن به قدرت و ایجاد شاهنشاهی هخامنشی می‌پردازد. در ابتدا خاستگاه اصلی و اولیه پارسیان به عنوان قومی آریایی/هند و ایرانی به بحث گذاشته می‌شود. سپس مکان‌یابی سرزمین آنها در غرب ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در نهایت چرایی و چگونگی کوچ قوم پارس از غرب ایران به فارس مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. دو پرسش مهم این پژوهش آن است که چرا پارسیان از غرب ایران به شمال فارس -و نه جای دیگر- کوچیدند؟ و دیگر آنکه آنها چگونه از سرتاسر قلمرو عیلام بدون تنش گذشتند؟ برای پاسخ به این دو

پرسش بنیادین، با ارائه فرضیه‌ای نو سعی خواهد شد تا تحولات سیاسی منطقه که در ضمن آن مهاجرت پارسیان به شمال فارس توجیهی یافت، و آشکافی شود.

خاستگاه اولیه پارسیان

پارسیان گروهی از مردمان آریایی یا هند و ایرانی‌زبان بودند. هیچ مدرک مستقیم مکتوبی از حضور ایرانی‌زبانان در فلات ایران پیش از ۸۸۱ پ.م. در دست نیست. کهن‌ترین نام‌های ایرانی تاییدشده مربوط به فرمانروایان شاهک‌نشین زَمَو/مَزَمَو/ در شمال غرب ایران است که در متون میخی دوره آشور نو ثبت شده است (Zadok 2013: 416-417). بنا به عقیده رُمن گیرشمن اقوام ایرانی‌زبان در اوایل هزاره یکم پ.م. از دو مسیر قفقاز و وراود، وارد فلات ایران شدند (گیرشمن ۱۳۷۲: ۶۶). هینتس معتقد بود که پارسیان از جنوب روسیه و از راه قفقاز به فلات ایران درآمدند (هینتس ۱۳۸۸: ۴۹-۵۶، نقشه ۲) و ویتسل بر این گمان است که چون نام ایرانیان غربی یعنی مادها و پارس‌ها اول بار در متون میان‌رودانی ظاهر شده، پس احتمالاً آنها از طریق گذرگاه داغستان در شرق قفقاز وارد فلات ایران شده‌اند (Witzel 2013: 436). بنا به پیشنهاد فرای، پارسیان از طرق مختلفی از قفقاز یا شرق ایران به غرب یا جنوب غرب دریاچه ارومیه درآمدند (فرای ۱۳۷۳: ۱۱۳). همسو با این نظر، میروشیجی معتقد است که مهاجران ایرانی می‌توانستند از مسیرهای متفاوتی از جمله از شمال غرب (از سمت زاگرس) و شمال شرق (از فلات) به فارس نفوذ کرده باشند (Miroshedji 1985: 303-305). شهبازی با ارجاع به مطالعات پیشین (شهبازی ۱۳۷۷: ۶۰۴-۶۱۱ و بنگرید به منابع او) چنین بحث کرده که نام بیشتر قبایل پارسی از جمله مَسِی‌ها، دَه‌ها، مَرَدی‌ها، دِروِیِکَن‌ها و سَگَرَتی‌ها پیوندی را با شرق ایران نشان می‌دهد. وانگهی، نام خود پارس نیز ارتباطی با شرق ایران دارد (Tarn 1951: 292-295). به‌علاوه نام چندین تن از بزرگان هخامنشی به وضوح ریشه در ایران شرقی دارند و این نشان از آن دارد که پارسیان این نام‌ها را با خود از ایران شرقی آورده بودند. از دیدگاه باستان‌شناختی نیز «جنگ‌افزارهای تشریفاتی» (Zeremonialwaffen) هخامنشیان شبیه سلاح‌های تشریفاتی سکاها یعنی ایرانیان شمال شرقی بود. از این روی به قول ترومپلمن «پارس‌ها (و مادها) از منطقه شرقی دریای کاسپی به [فلات] ایران آمده بودند» (Trümpelmann 1988: 90). با توجه به

* در این متن نام تمام سرزمین‌ها و افراد/ایرانیک شده‌اند. این قاعده شامل نام‌های مشهور و شناخته‌شده همچون عیلام، ماد، اورارتو، آشور، بابل، پارس و داریوش و مشابه آنها نمی‌شود.

یا این که محدوده آن خیلی گسترده بوده است (Fuchs 2003: 341). تاریخ جهان مملو از نمونه‌هایی است که قومی نام خود را بر سرزمینی می‌نهاد که در آن جاگیر می‌شد. گاهی نیز این نام‌ها توسط همسایگان یا قبایل نزدیک بر ساکنان یک منطقه بکار می‌رفت. شاید این امر پیش از هر چیزی ریشه در معرفی مالکیت آن سرزمین و ارسال پیامی روشن به همسایگان برای به رسمیت شناختن قلمرو تازه بود. گاهی نیز مردمانی تازه‌وارد نام سرزمین کهن و اولیه خود را بر قلمرو جدیدشان می‌نهادند. یک نمونه تاریخی آن راسترابو ثبت کرده است. او به حضور ایرانیان در غرب آسیای صغیر در دشت گرگان (Hyrcaian plain) اشاره می‌کند و می‌نویسد که کوچندگان ایرانی که از گرگان به اینجا آمده‌اند، این نام را روی این دشت نهاده‌اند. همینطور دشت کوروش هم به همین شیوه توسط مهاجران ایرانی نامگذاری شده بود (سترابو، جغرافیا، کتاب ۱۳، فصل ۴، بند ۱۳).

به نام پَرسوآ(ش)، پیش از سده نهم پ.م. در منطقه زاگرس در متون میخی اشاره نشده است و این نام از این زمان به بعد است که در صحنه تاریخ ظاهر می‌شود. به همین دلیل به ظن قوی امکان دارد که این نام برگرفته از نام قومی تازه‌وارد به منطقه بوده باشد. گروهی از تازه‌واردان ایرانی‌زبان که خود را پارسی می‌نامیدند در این سرزمین ساکن شدند و برای شناسایی خود در محدوده قلمروی مشخص، نام قومی خود را به سرزمین تازه‌شان دادند. بازتاب این نام بومی، در زبان‌های مختلف منطقه، اشکالی غیریکسان، ولی هم‌ریشه را نشان می‌دهد.

پَرسوآ(ش)^۲

«در میان شاهک‌نشین‌های پرشمار ذکرشده در منابع میخی، پَرسوآ از آن‌رو که اشاره به نخستین پارسیان دارد، از موقعیت ویژه‌ای

۲. به تازگی در تل عجاجه (Tell -Agāga) -سدیکَنی باستان (Šadikanni)- واقع در کناره رود خابور در سوریه، مجسمه‌ای حاوی نبشته از دوره آشور نو یافت شده است. در نبشته این مجسمه، در کنار نام‌هایی مثل گیلزبانو (Gilzānu)، مانایا (Mannāya) و خوبوشکیه (Hubuškia)، از سرزمینی به نام پَرسایه (KUR pa-) (ār-sa-a-a-na=Parsāya) نیز نام برده شده است. بر اساس محتوی نبشته، لشگرکشی توصیف شده در اینجا با بیست و هفتمین تا سی و یکمین سال سلطنت سَلَمَنَصَر سوم منطبق است که به تاریخ ۸۳۰ تا ۸۲۶ پ.م. تاریخگذاری می‌شود. ظاهراً KUR pa-ār-sa-a-a شکل تایید نشده دیگری برای پَرسوآ(ش) در متون سلطنتی آشور نو است (Frahm 2015: 77-80, no. 5).

این ملاحظات، شهبازی خاستگاه اصلی و اولیه پارسیان پیش از دررسیدن به غرب ایران را در نواحی شرقی ایران بزرگ مکان‌یابی می‌کند (شهبازی ۱۳۷۷: ۶۰۶، ۶۰۸ و ۶۱۰ و نیز بنگرید به ایمان‌پور ۱۳۸۲: ۳۸-۳۹ و علیزاده ۱۳۹۶: ۲۱۸؛ Kiepert 1878: 64 fn. 2; Tomaschek 1883: 184; Tarn 1951: 292-295; Young 1967: 21; Imanpour 1998: 172; Imanpour 2012: 19 (188-189; Zadok 2013: 417-418; Waters 2014: 19). بنا به عقیده ویندفوهر، پَرسوآ و پَرسومش دلالت به نام مردمان/سرزمین‌هایی دارد که از نام پَرتوه (Parthawa) در شرق ایران اخذ شده است (Windfuhr 1974: 466-7). هارلتز و هارماتا، نشان دادند که نام‌هایی مشابه نام برخی از پادشاهان هخامنشی مثل کوروش، کمبوجیه و چیش‌پش در متون باستانی هندی هم وجود دارد (Harlez 1882: 558-559; Harmatta 1971: 3-8) و دریایی از آن این نتیجه را گرفته که پارسیان به عنوان قومی آریایی روزگاری با هندیان یا در همسایگی آنها می‌زیستند و بنابراین آنها از شرق وارد فلات ایران شده‌اند^۱ (دریایی ۱۳۸۵: ۷).

پارسیان نخستین، در متون کهن

نام سرزمین پَرسوآ(ش) اول بار در سالنامه پادشاه آشوری، سَلَمَنَصَر سوم (۸۲۴-۸۵۹ پ.م.) ظاهر می‌شود. این همان پَرسوآ(ش)ی است که هدف لشگرکشی‌های دیگر پادشاهان آشور نو همچون سُمشی-عَدَد پنجم (۸۲۳-۸۱۱ پ.م.)، عَدَد-نیاری/نارآی سوم (۸۱۰-۷۸۳ پ.م.)، تیگلات-پله‌سر سوم (۷۴۴-۷۲۷ پ.م.) و سارگون دوم (۷۲۱-۷۰۵ پ.م.) بود. در نوشته‌های سارگن دوم شکل پَرسوآش (Parsuaš) و پَرسومش (Parsumaš) در کنار پَرسوآ (Parsua) ظاهر می‌شود (Waters 1999: 100; Fuchs 2003-2005: 341). همه این اشکال به لحاظ ریشه‌شناختی مشابه‌اند و تفاوت‌های املائی مهم جلوه نمی‌کنند (Waters 1999: 100). به سرزمین پَرسوآ (ایالت سپسین آشوری پَرسوآ) در لشگرکشی‌های شاهان آشور نو به غرب ایران همواره اشاره می‌شده است. این نشان از آن دارد که این سرزمین یا از موقعیت مرکزی در غرب ایران برخوردار بوده

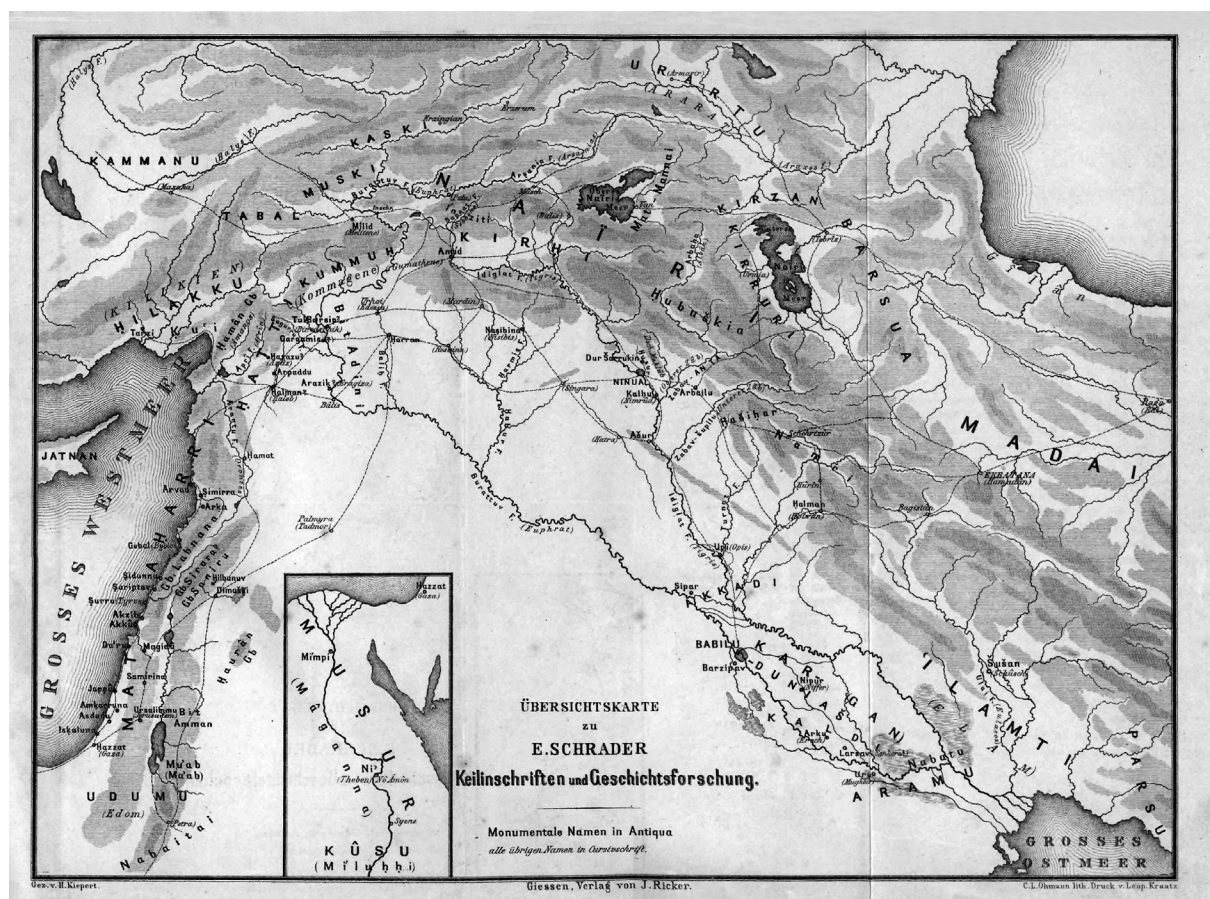
۱. این رویکرد امروزه پیروان چندانی ندارد. زمان رسیدن هند و آریاییان به هند و پاکستان چندان مشخص نیست و احتمالاً مشتمل بر چندین موج مهاجرت بوده است که پارسیان، شاید تنها با یکی از گروه‌های متأخری که به هند مهاجرت کردند، در تماس بودند (تذکر از مایکل روف).

برخوردار است» (Levine 1974: 106). به دلیل همین اهمیت، مکان‌یابی این سرزمین موضوع بحث‌های فراوانی میان آشورشناسان بوده است. در ابتدای تحقیقات، در اواخر سده نوزدهم میلادی سرزمین پُرسو/اُش را یا با استان فارس امروزی منطبق کرده و با هخامنشیان پیوند می‌دادند یا این که آن را با شهربانی هخامنشی پارت مرتبط می‌دانستند. بحث بر سر مکان‌یابی پُرسو/اُش (با اظهار نظر سیس در ۱۸۷۴م. آغاز شد: «آشوریان برای اولین بار در دوره فرمانروایی سَلْمَنْصَر سوم (۸۴۰ پ.م.) با مادها یا مادای، آنچنان که آنها [آشوریها] آنها را می‌نامیدند، آشنا شدند، وقتی که آنها [مادها] در دوردست‌های شرق زندگی می‌کردند، پُرسو/ها یا پارتی‌ها (نه پارسیان)، حائل میان آنها و آشوریان بودند» (Sayce 1874: 467). سپس ابرهارد شرادا دریافت که پُرسو/اُش (ش) مندرج در متون آشوری نمی‌تواند تا آن اندازه در جنوب یا در شرق جای داشته باشد. هرچند او به دلیل ناکافی بودن منابع، مکان دقیقی برای سرزمین پُرسو/اُش (ش) ذکر نکرد (Schrader 1878: 173)، اما در دو نقشه، مکان پُرسو/اُش (ش) را در شرق/جنوب شرق (Schrader 1878: Karte) و جنوب دریچه اُرمیه (Schrader 1902: Karte) پیشنهاد نمود (تصویر ۱ و ۲). پس از این اقدام آغازین شرادا، مکان‌یابی پُرسو/اُش (ش) به بحث داغ آشورشناسان بدل شد و مجادله‌های فراوانی درباره آن درگرفت. نسل اول آشورشناسان غالباً در کلیت امر با مکان‌یابی شرادا موافق بودند؛ سیس، پُرسو/اُش (ش) را در جنوب غرب دریچه اُرمیه (Sayce 1882a: 389) و بعدتر بطور کلی در حوالی دریچه اُرمیه مکان‌یابی کرد (Sayce 1886: 503)، هَلوی محل آنجا را در اطراف دریچه اُرمیه (Halévy 1883: 250)، پُلک شرق جنوب شرق دریچه اُرمیه (Belck 1894: 483) و بیلابِک جنوب دریچه اُرمیه -اطراف مهاباد- (Billerbeck 1898: 65)، و شترک در جنوب دریچه اُرمیه -میان مهاباد در شمال و سقز در جنوب- (Streck 1900: 311) پیشنهاد می‌دادند. اُمستد (Olmstead 1908: 118, no. 3) پیشنهاد داد که پُرسو/اُش را باید خیلی بیشتر به سمت غرب دریچه اُرمیه جستجو نمود. ۴۰ سال بعد، او که مکان پُرسو/اُش (ش) را در زمان سَلْمَنْصَر سوم در غرب دریچه اُرمیه پیشنهاد داده بود، احتمالاً تحت تأثیر عقاید هرتسفلد (بنگرید به پایین)، پیشنهاد داد که پُرسو/اُش (ش) در زمان شَمَشی-عَدَد پنجم باید در جنوب، آن سوی کرمانشاه مکان‌یابی شود (اُمستد ۱۳۴۰: ۲۲، ۳۱). (Olmstead 1948: 22).

نسل بعدی آشورشناسان نیز تا سال‌ها به طور کلی بر نظریه سنتی مکان‌یابی سرزمین پُرسو/اُش (ش) در جنوب دریچه اُرمیه وفادار ماندند. ترو-دانژن، مکان سرزمین پُرسو/اُش (ش) را همچنان در جنوب دریچه اُرمیه -میان سرشاخه‌های زاب کوچک و دریچه اُرمیه- (Thureau-Dangin 1912: v. no. 5, map) پیشنهاد کرد و پینچز هم‌نظر با سیس، آن را در جنوب غرب دریچه اُرمیه جستجو می‌کرد (Pinches 1913: no. 2). فورر، پُرسو/اُش (ش) را در حوالی سنندج (شمال و شرق سنندج در دره قشلاق سو) (Forrer 1920: 90)، هُوزینگ آن را در منطقه میان سواحل جنوب دریچه اُرمیه تا سنندج (Hüsing 1930: 12) و رایت این سرزمین را در دره سُلدوز در جنوب غرب دریچه اُرمیه (Wright 1934: 178. No. 26, map) مکان‌یابی کردند.

اول بار ارنست هرتسفلد، ایران‌شناس بزرگ آلمانی، بود که دامنه‌های شرقی زاگرس مرکزی را به عنوان موقعیت تازه جغرافیایی برای سرزمین پُرسو/اُش (ش) پیشنهاد داد. در ابتدا هرتسفلد بر این عقیده بود که این سرزمین را باید در اطراف صحنه و بیجار جستجو کرد (Herzfeld 1934: 10)، ولی کمی بعد موقعیت آنجا را در حوالی کرمانشاه در امتداد شاهراه خراسان بزرگ تشخیص داد (Herzfeld 1941: 193; 1968: 14, 172, 185, 191, 241). مکان‌یابی هرتسفلد اگرچه در ابتدا و تا چندین سال مورد بی‌مهری قرار گرفت، اما مطالعات آینده نشان داد که پیشنهاد او تا چه میزان به واقعیت نزدیک بوده است.

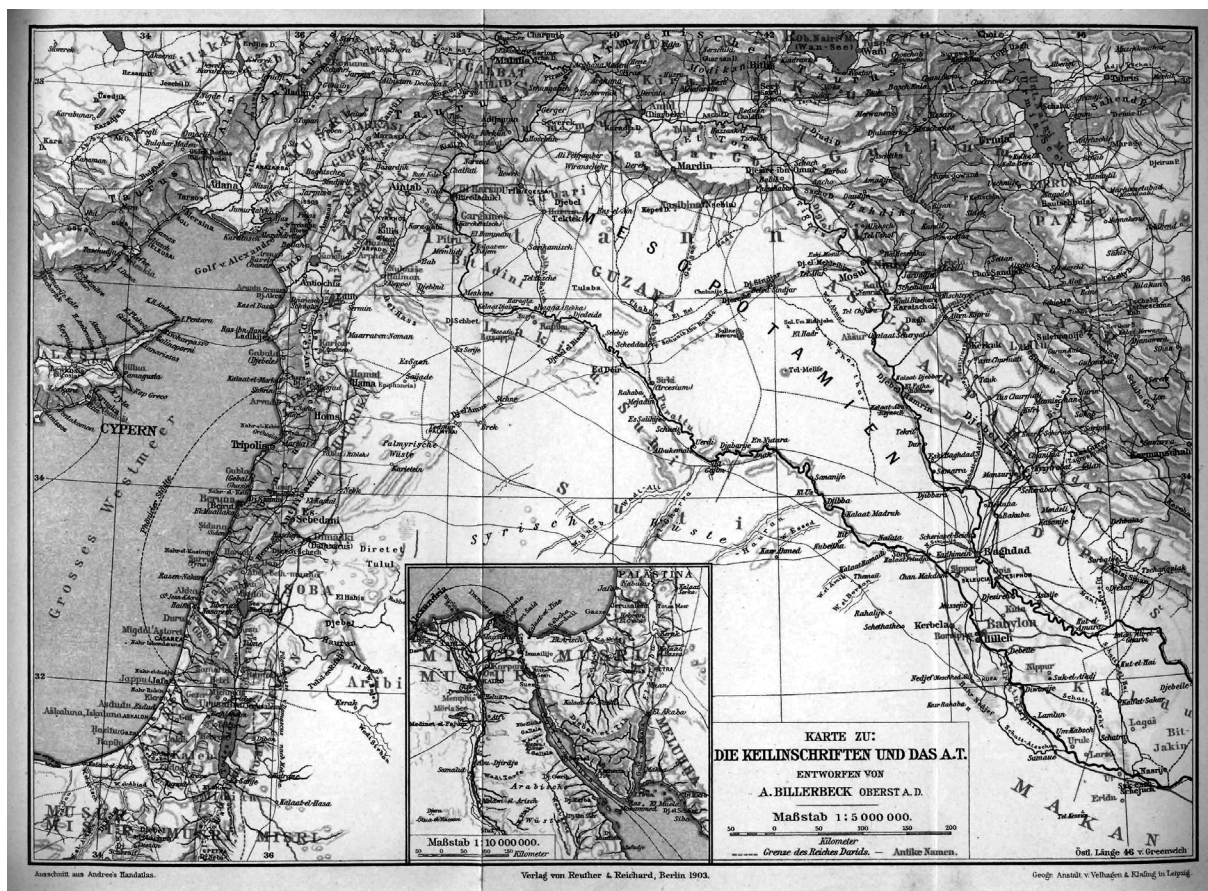
از نظر کامرون سرزمین پُرسو/اُش (ش) در غرب دریچه اُرمیه گسترده بود (Cameron 1936: 142, 179, map). ریگ نیز پُرسو/اُش (ش) را در غرب و جنوب دریچه اُرمیه مکان‌یابی کرد (Rigg 1942: 133). اسمیت، آنجا را با شمال اردلان (=تقریباً استان کردستان امروز) منطبق می‌دانست (Smith 1951: 72) و گیرشمن بر این اعتقاد بود که پُرسو/اُش (ش) در نیمه سده نهم پ.م. در غرب و جنوب غرب (گیرشمن ۱۳۷۲: ۸۷-۸۸) و جنوب و جنوب غربی دریچه اُرمیه جای داشت (گیرشمن ۱۳۴۶: ۱۲۹). کونینگ معتقد بود پُرسو/اُش (ش) -و نیز پُرسو/اُش (Paršua) (Baršuai) - در جنوب غربی دریچه اُرمیه (Salvini 2008: 337-338, A 8-3 III, L. 12-13) -مندرج در متون اورارتویی را باید جایی در جنوب دریچه اُرمیه جست (König 1955-1957: 177)، حال آن که فون در اوستن مکان پُرسو/اُش (ش)



تصویر ۱. قدیمی‌ترین نقشه که محل پُرسوآ را در شرق دریاچه ارومیه پیشنهاد می‌دهد (برگرفته از Schrader 1878).

او در آغاز، شمال ماهیدشت، یا شهر سنج (Levine 1969: 142) و یا شهرزور (Levine 1969: 142-158; 1972: 31) برای موقعیت پُرسوآ (ش) پیشنهاد نمود. اندکی بعد، انتهای شمالی دشت ماهیدشت و یا شهر سنج را برای مکان‌یابی آنجا مناسبتر تشخیص داد. استدلال او به طور خلاصه برای این مکان‌یابی چنین بود: تحلیل متن‌های آشور نو که نام پُرسوآ (ش) در آنها آمده، نشان می‌دهد که موقعیت سرزمین پُرسوآ (ش) از زمان فرمانروایی شَلَمَنَصَّر سوم تا حکومت سارگون دوم تغییر نکرده است. این واقعیت با مقایسه مسیر لشگرکشی سال ۸۴۳ پ.م. شَلَمَنَصَّر سوم با هشتمین لشگرکشی سارگون دوم به سال ۷۱۴ پ.م. قابل اثبات است. در هر دو، راه‌نامه لشگرکشی‌ها تا پُرسوآ (ش) یکی است: هر دو پادشاه از آشور خارج شدند و از طریق زَمَو/مَرَمَو به مَنا و از آنجا به اَلَبْرِیه و سپس پُرسوآ (ش) رسیدند. طی لشگرکشی‌هایی که به پُرسوآ (ش) هم اشاره شده، نام پُرسوآ (ش) دوبار با تَمَری پیوند

را در غرب دریاچه ارومیه، اطراف زاب بالا پیشنهاد می‌داد (von der Osten 1956: 39) و میشل آن سرزمین را در جنوب یا جنوب شرق دریاچه ارومیه می‌جست (Michel 1956: 233, no. 51). مینورسکی آنجا را به مرکزیت قلعه خرابه پَسوه -میان نقده در شمال غرب و پیرانشهر در جنوب شرق- منطبق می‌دانست (Mi-norsky 1957: 79)، نظری که کینیر-ویلسون با آن موافق بود (Kinnier-Wilson 1962: 111). بومر معتقد بود که سرزمین پُرسوآ (ش) در زمان شَلَمَنَصَّر سوم، جنوب غرب و تمام غرب دریاچه ارومیه را شامل می‌شد؛ ولی به تدریج تا دوره سَنخَرِیب به جنوب در پیوند با عیلام و اَنزَشان/اَنزَمان منتقل شد (Boehmer 1965: 197). فرای، پُرسوآ (ش) بعد از ۷۴۴ پ.م. را در شمال شاهراه خراسان بزرگ، جایی در شمال کرمانشاه پیشنهاد نمود (فرای ۱۳۷۳: ۱۱۴). پژوهش‌های گسترده لوین در مورد جای‌نام‌های متون آشوری نو، موضوع مکان‌یابی پُرسوآ (ش) را وارد مرحله نوینی کرد.



تصویر ۲. نقشه‌ای که محل پُرسو/ را در جنوب دریاچه ارومیه پیشنهاد می‌دهد (برگرفته از Schrader 1903).

به این ملاحظات، پُرسو/ (ش) هیچ گاه در شمال یا حوالی دریاچه ارومیه قرار نداشت (Levin 1974: 113). با وجود استدلال لوین، هنوز بودند آشورشناسانی که موضع شمال غربی سرزمین پُرسو/ (ش) را بر موقعیت تازه‌اش در زاگرس مرکزی ترجیح می‌دادند (بنگرید به ادامه). لوین در مقاله‌ای دیگر به این شبهات پاسخ داد: این پُرسو/ اگرچه مورد تهاجم قرار گرفت اما هرگز ادعا نشده است که جزئی از اورارتو شده باشد. این نام فقط در دوران همسلطنتی/یشپوینی، منو/ و آرگیشتی اول ذکر می‌شود و این دوره زمانی مقارن حداکثر توسعه‌طلبی اورارتوها در کردستان است. شایان توجه است که شَمشی-عَدَد پنجم در شرح لشگرکشی سوم خود به زاگرس برای مقابله با تئیری/اورارتو بود که از مکان‌هایی مانند مانا، پُرسو/ و میسی یاد می‌کند که در مرکز و جنوب کردستان قرار داشتند. بنابراین مدارک مربوط به متون اورارتویی در این مورد در بهترین حالت دو پهلوهستند و نه متضاد (Levin 1977: 138-140).

خورده است. موقعیت تئیری مشخص است؛ زیرا آنجا یکی از مناطق سرحدی قلمرو اخص آشور بود. آن طور که لوین پیشنهاد داده، تئیری در دیاله علیا قرار داشت، بنابراین پُرسو/ (ش) باید از طریق دیاله، قابل دسترس بوده باشد. همسایگان تئیری شناخته شده‌اند: تئیری از شمال شرق با زَمو/مَرَمو/، از شرق با بیت-ح/خَمین و از جنوب با اَلِیبی هم‌مرز بود. پس مکان‌یابی پُرسو/ (ش) با محدودیت موضع روبرو است. درواقع، تنها مسیری که به درون کوهستان‌ها باقی می‌ماند، مسیر شمالی است. بنابراین کوهستان‌های شمال ماهیدشت می‌بایستی بخشی از پُرسو/ (ش) بوده باشند (Levin 1974: 110). او همچنین توانست به خوبی نشان دهد که نام پُرسو/ (Barsua) در متون اورارتویی، زمانی ظاهر می‌شود که آشور ضعیف بود و اورارتوییان می‌توانستند آزادانه در زاگرس جولان دهند. هر زمان که آشور قدرت برتر بود، نامی از پُرسو/ در متون اورارتویی به میان نمی‌آمد (Levin 1974: 111-112). با توجه

پارسیان نخستینی، که در منابع مکتوب ظاهر می‌شوند، در غرب زاگرس مرکزی، در ماهیدشت ساکن بودند (Waters 1999: 100). رید، پَرسوآ(ش) را در شرق سنندج (Reads 1978: 2, fig. 139) و وِرا چَمَزَا، موقعیت پَرسوآ(ش) را طی فرمانروایی سارگون دوم در جنوب دشت همدان و شرق سرشاخه‌های رود دیاله مکان‌یابی می‌کند (Vera Chamaza 1994: 102 and also see Vera Chamaza 1995-6: 255) که تا حدود زیادی با مکان‌یابی پیشنهادی رادنر، دربارهٔ ایالت آشوری پَرسوآ(ش) که او آن را در شمال‌شرق سرچشمه‌های دیاله (آب سیروان) در منطقهٔ سنندج مکان‌یابی می‌کند، مشابه است (Radner 2013: 443). از نظر یانگ، پَرسوآ(ش) مندرج در متون آشوری نو در غرب زاگرس مرکزی در شمال جادهٔ خراسان بزرگ قابل مکان‌یابی است (Young 1988: 15, map. 2; 2003: 245). زیمانسکی، هرچند با موقعیت زاگرس مرکزی برای پَرسوآ(ش) موافق است، اما برخلاف نظر لوین و یانگ، معتقد است که پَرسوآ(ش) را نه خیلی به سمت جنوب (آنقدر که لوین پیشنهاد می‌کند) بلکه بیشتر به سمت شرق باید جستجو کرد (Zimansky 1990: 14). از نظر یانا مدودسکایا، در منابع آشوری نو بیت-خَـ/خَمَـین و پَرسوآ(ش) به احتمال زیاد دور از هم نبودند (Medvedskaya 1999: 61)، اما پَرسوآ(ش) در شمال آن قرار داشت؛ زیرا پَرسوآ(ش) به گروهی از سرزمین‌ها از جمله اَلَبَریه، کَرَل، اَبَدَدَنی، خوندیر و بیت-کَپسی تعلق داشت و این سرزمین‌ها به مَنا و ماد نزدیک بودند (Medvedskaya 1999: 6; Zadok 2002: 100).

مکان‌یابی پَرسوآ(ش) توسط رید و فوخس به طور دقیق مورد مطالعه قرار گرفت. هر دوی آنها راه‌نامه‌های لشگرکشی شاهان آشوری را تحلیل کرده و نتایج آن را به شکل نمودار ترسیم کردند (Reade 1978: fug. 1; Fuchs 2004: 544-545). موقعیت برخی از سرزمین‌های غرب پَرسوآ(ش) قابل شناسایی است. رَموآ/مَرموآ در منطقه‌ای به مرکزیت دشت شهرزور در سلیمانیه عراق (Radner 2016-2017: 210-211) قرار داشت. حَلَمَن با حُلوان دوران اسلامی (سرپل ذهاب) منطبق بود. موقعیت تَمَری محل اختلاف است. لوین آن را در غرب حُلوان (سرپل ذهاب) قرار می‌دهد؛ اما رید با قراین منطقی آن را با شاه‌آباد غرب منطبق می‌داند. بیت-خَـ/خَمَـین (احتمالاً همان کَمَیلَنه دورهٔ اشکانی (منزلگاه‌های پارتی، ایسودور خاراکیسی) هم در همسایگی بیستون قرار داشت.

در این مقاله، لوین سنندج را از گزینهٔ پیشنهادی برای پَرسوآ(ش) حذف نمود؛ زیرا معتقد بود آنجا برای مکان‌یابی اَلَبَریه مناسب‌تر است و بر مکان‌یابی سرزمین پَرسوآ(ش)، در شمال ماهیدشت در اطراف روانسر تأکید نمود. از نظر او ۱. از دورهٔ سَلَمَنَصَر سوم تا سَنَحَرِب همه ارجاعات به سرزمین پَرسوآ(ش) به یک موضع اشاره می‌کنند؛ ۲. نه تنها هیچ متنی بر مکان پَرسوآ(ش) در شمال‌غرب، حوالی دریاچهٔ ارومیه اشاره نمی‌کند، بلکه برعکس در همه متن‌ها علائم جغرافیایی بر مکانی در مناطق جنوبی زاگرس برای پَرسوآ(ش) صحه می‌گذارند (Levine 1977: 138-140).

از صاحب‌نظرانی که بر نظریهٔ سنتی مکان‌یابی پَرسوآ(ش) در حوالی دریاچهٔ ارومیه پایبند ماندند، می‌توان به برنی و لانگ اشاره کرد که پَرسوآ(ش) را در دشت سُلدوز به مرکزیت حسنلو جستجو می‌کردند (Burney and Lang 1971: 123). هینتس معتقد بود که پَرسوآ(ش) در غرب و جنوب دریاچهٔ ارومیه قرار داشت (هینتس ۱۳۸۸: ۴۹) اما در سدهٔ هفتم پ.م. پَرسوآ(ش) را در مقام ایالتی آشوری در حوالی سقز و سنندج مکان‌یابی می‌کرد (هینتس ۱۳۸۸: ۵۳). نزدیک به نظر برنی و لانگ، سالوینی هم معتقد است که پَرسوآ(ش) باید در جنوب دریاچهٔ ارومیه در حوالی حسنلو قرار داشته باشد (Salvini 1982: 391, map in page 396). دیاکونوف نیز همچنان بر موضعی شمال‌غربی برای پَرسوآ(ش) پایبند بود و مکان آن سرزمین را جایی در اطراف سلیمانیه پیشنهاد می‌کرد (Diakonoff 1991: 14, no. 5, 15). کُخ آن را در غرب دریاچهٔ ارومیه قرار می‌داد (کُخ ۱۳۷۹: ۳، تصویر ۱). از نظر زادوک نیز تئیری و پَرسوآ(ش) در شمال‌غرب ماد جای داشتند (Zadok 2001a: 31). با همه این احوال، با استدلال‌های لوین، انگارهٔ سنتی مکان‌یابی پَرسوآ(ش) در اطراف دریاچهٔ ارومیه از رونق افتاد و کم‌کم موقعیت جدیدی در زاگرس مرکزی برای سرزمین پَرسوآ(ش) تثبیت شد (Stolper 1984: 96-97, no. 408). و علیزاده ۱۳۹۶: ۱۰۰، زرین‌کوب و علیزاده ۱۳۹۶: ۵۰). هانسمن ابتدا مکان پَرسوآ(ش) را در لرستان و شمال آن (Hansman 1972: 109)، و اندکی بعد در کرمانشاه پیشنهاد داد (Hansman 1975: 290; 1985: 34). حال آنکه ویندفوهر (Windfuhr 1974: 467) و براون (Brown 1979: 18) هم‌رای با لوین، پَرسوآ(ش) را در ماهیدشت مکان‌یابی می‌کنند (Windfuhr 1974: 467). واترز پیرو عقیدهٔ لوین بوده و بر این باور است که از منابع آشوری آشکار می‌شود که

مشابهی تاکید دارد). هرچند فوخس متذکر می‌شود که مکان یابی دقیقی برای پُرسو/ (ش) امکان پذیر نیست، اما درباره تعیین مرزهای آنجا می‌نویسد: پُرسو/ (ش) «از طریق آئبریه/ پدیر با زمو/ (در غرب) و پادشاهی مَنا (در شمال) متصل است. در ادامه آنجا با میسی/ میسی (در شمال شرق)، گیزیل یوندا، (بیت) / بددنی و کیسیسیم (در شرق) همسایه است. چون بیت-خَمین و ثَمری (در جنوب) در امتداد شاهراه [خراسان] بزرگ قرار داشتند، پُرسو/ در منطقه شمالی آنجا تقریباً در ناحیه‌ای میان شهرهای امرزین کرمانشاه، کنگاور و سندانج باید جستجو شود» (تصویر ۳) (Fuchs 2003-2005: 341). در جدیدترین اظهار نظرش، فوخس محدوده قلمرو سرزمین پُرسو/ (ش) را مشخص تر نموده و گستره سرزمین پُرسو/ (ش) را میان کامیاران تا سندانج پیشنهاد می‌دهد (Fuchs 2017: 127, Abb. 5.01).

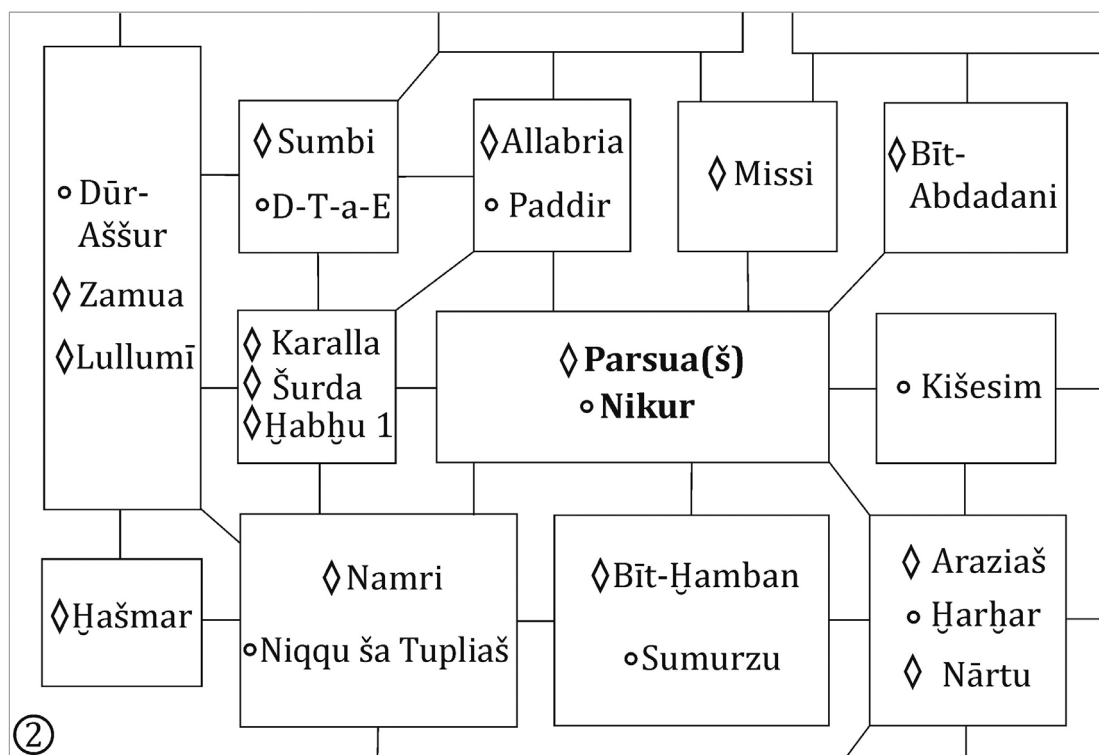
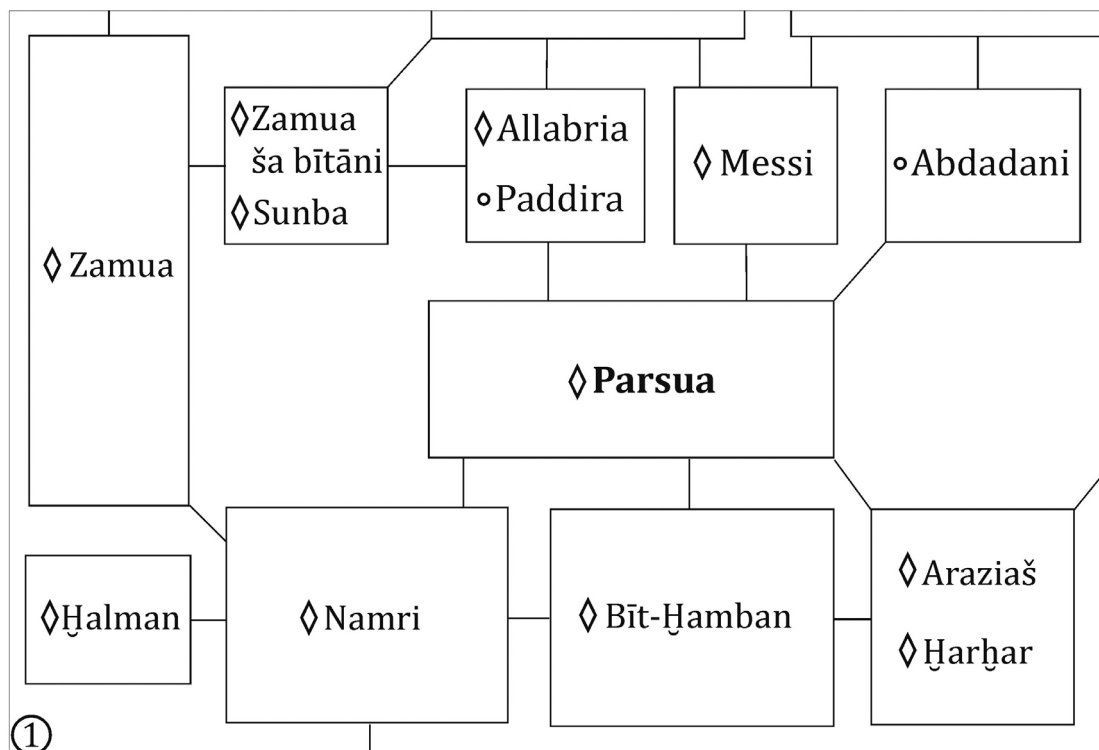
پُرسووش/ پُرسووش

توجه شاه عیلام به سرنوشت شاهک نشین/ اییی، با درگیری قبایل کلدانی با قدرت آشور همزمان بود. دامنه این منازعات، سرانجام به رویارویی در نبرد خ/ خُوله (۶۹۱ پ.م.) انجامید. در نامه‌ای از دوره سارگون دوم (۷۰۵-۷۲۲ پ.م.) چنین آمده است که شاه عیلام در حال حرکت به سمت بیت-یونکی^۳ (Bit-Bunakki) است و در این راه، برای بسیج نیرو، پیکی را به پُرسووش ارسال کرده است (Fuchs and Parpola 2001: no. 129). هرچند که نام شاه عیلام ذکر نشده، ولی بی‌شک منظور سُئوروک-تَهووته دوم است و بستر تاریخی نامه کشمکش آشوری-عیلامی بر سر اییی بعد از ۷۰۸ پ.م. است. برپایه تفسیر واترز، اگر نگویم غیرممکن، ولی بعید است که سُئوروک-تَهووته دوم قادر به سربازگیری از ایالت آشوری پُرسو/ (ش) بوده باشد. بنابراین پُرسووش در اینجا باید به فارس اشاره داشته باشد (Waters 2011: 286). در نبرد خ/ خُوله، شاه عیلام -هوبن- مَنو (۶۹۲-۶۸۹ پ.م.) (Huban-menanu) غیر از بابلی‌ها، از سربازانی از «سرزمین‌های پُرسووش، آنزان، پُشورو، اییی» و قبایل پرشماری از کلدانیان و آرامیان سود جست (برای فهرست نیروهایی که در جنگ خ/ خُوله در برابر

شاهد دیگری بر مکان یابی پُرسو/ (ش) در زاگرس مرکزی، اشاره به شخصی به نام نبو-بلو-کعین است. او در میان سال‌های ۷۱۰ تا ۷۰۷ پ.م. به طور متوالی فرماندار سه منطقه مختلف بوده که به ترتیب عبارتند از: شَمش-نَصیر (Šamaš-nasir)، کار-شُروکین/ خُرخار (Harhār=Kar-Šarrukin) و گُمبولو (Gambulu) (Fuchs and Parpola 2001: xxxix). اما از دید ماتیلا، نبو-بلو-کعین پیش از رسیدن به فرمانداری کار-شُروکین/ خُرخار به احتمال در منطقه دیاله مشغول به خدمت بوده و از این جهت نمی‌توانسته فرماندار شَمش-نَصیر و گُمبولو بوده باشد (Mattila 2001: 815-817). برپایه نامه شماره ۵۵ (Fuchs and Parpola 2001: 37-38)، نبو-رَمنی (Nabû-remanni) در مقام فرماندار پُرسو/ (ش)، مجبور بود با نبو-بلو-کعین در زمانی که او فرماندار کار-شُروکین/ خُرخار بود، مراوده داشته باشد (Fuchs and Parpola 2001: xxxviii-xxxix). به همین دلیل باید پُرسو/ (ش) به کار-شُروکین/ خُرخار نزدیک بوده باشد. کار-شُروکین/ خُرخار، نزدیک نهاوند (احتمالاً منطبق با تپه گیان) قرار داشت. نزدیکی آن به پُرسو/ (ش)، مکان یابی پُرسو/ (ش) در زاگرس مرکزی را تقویت می‌کند.

باستان‌شناسان دیدگاه دیگری برای تعیین موقعیت پُرسو/ (ش) دارند. عباس علیزاده با فرض کوچرو بودن پارسیان نخستین^۴ چنین استدلال می‌کند که اقتصاد معیشتی آنها، امکان مکان یابی سرزمین مادریشان را دشوار می‌کند زیرا «نه فارس و نه ارتفاعات بالاتر زاگرس هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانسته سرزمین مادری پارسی‌ها به منزله‌ی مردمی کوچ‌نشین باشد. پارسی‌ها به منزله‌ی کوچ‌نشین مجبور به کوچ سالانه بین سردسیر و گرمسیر بوده‌اند. با در نظر داشتن این واقعیت آنگاه مسئله‌ی یافتن سرزمین مادری پارسی‌ها خودبه‌خود کمرنگ می‌شود و دو منطقه‌ی پارسو/ در کوه‌های زاگرس و پارسه در فارس که منابع آشوری نو از آنها یاد می‌کنند حد نهایی (چراگاه‌های سردسیر و گرمسیر) منطقه‌ی وسیعی می‌شوند که طوایف پارسی در آن حرکت می‌کردند» (علیزاده ۱۳۸۷: ۶۸ پانویست ۱). از نظر ایمان‌پور نیز قبایل پارسی «در منطقه وسیعی که از جلگه ماهیدشت در زاگرس مرکزی تا کرمان و یزد در مرکز ایران و در جنوب تا مرزهای انشان عیلامی» را شامل می‌شد، پراکنده بودند (ایمان‌پور ۱۳۸۲: ۳۹-۳۸, Imanpour 2003: 39-38 و نیز بنگرید به Imanpour 1998: 172 ; 2012: 188-189 که بر نظر

۳. موقعیت احتمالی بیت یونکی در شمال غرب شهر ساسانی-اسلامی دره شهر در پای دامنه شرقی کبیرکوه در دره سیمره پیشنهاد شده است (Parpola and Porter 2001: 11).



تصویر ۳. ۱) موقعیت سرزمین پَرسوآ در مرکز غرب ایران و ارتباط آن با دیگر سرزمین‌های ذکر شده در متون آشوری سده ۹ پ.م. (برگرفته از Fuchs, Habil.: 544).
 ۲) موقعیت شاهک‌نشین پَرسوآ در مرکز غرب ایران و ارتباط آن با دیگر سرزمین‌ها / شاهک‌نشین‌های ذکر شده در متون آشوری سده ۸ پ.م. (برگرفته از Fuchs, Habil.: 545). علامت لوزی معرف سرزمین / شاهک‌نشین و علامت دایره نشان‌دهنده شهرها است (ترسیم دوباره تصویر از نگارنده).

استان فارس منطبق است (Hinz 1964: 124; Windfuhr 1974: 467; Brown 1979: 18; Stolper 1984: 96-97, no. 408; Reade 1995: 41; Waters 1999: 103; Watters 2000: 35, no. 24; Waters 2011: 286 فوخس (Fuchs 2003-2005: 342) و علیزاده (علیزاده ۱۳۹۶: ۱۰۰، زرین کوب و علیزاده ۱۳۹۶: ۵۰) منطقه پُرسووش/پُرسووش در مرزهای شرقی عیلام قرار داشته است.

بعد از نبرد خ/خلوله، برای چند دهه، پُرسووش در متن‌های آشوری غایب است، تا اینکه در سه نامه آشوری-بابلی اشاره‌های ارزشمندی به سرزمین پُرسووش و مردمان پُرسووشی می‌شود. این نامه‌ها به تاریخی بین ۶۵۳ تا ۶۴۶ (دوره فرمانروایی آشوربانیپال) تاریخگذاری می‌شوند. هرچند محتوی این نامه‌ها بسیار صدمه دیده، اما به اقدامات پُرسووشی‌ها=پارسیان در جنوب شرق خوزستان اشاره می‌کند. در نامه شماره ۹۶۱، اشاره مستقیمی به مردمانی پُرسووشی می‌رود که با شهر عیلامی خیدلو و/آیه‌دیک (Iahdik) در ارتباط هستند (Waterman 1930: L. no 961). تاریخ نامه احتمالاً با حکومت تَمَرتیو یکم (حدود ۶۵۳ پ.م.) در خیدلو مطابقت دارد؛ زیرا در این نامه، به تَمَرتیو (Waters 2000: 59, no. 19) واترز (۱۳۹۱: ۱۱۴، پی‌نوشت ۱۹) اشاره شده است. در نامه شماره ۱۳۰۹ به سرزمین پُرسووش اشاره شده، ولی به دلیل آسیب‌دیدگی زیاد متن، ارتباط آن با کلیت وقایع که در متن آمده بسیار دشوار است (Waterman 1930: L. no 1309). اما در همین نامه به عزیمت پادشاه عیلام هوبن-ثیکش دوم (حدود سال ۶۵۳ پ.م.) به خیدلو هم اشاره شده است. این نامه، همچنین آشوربانیپال را از یک شورش طی سرکشی برادرش شَمَش-شوم-اوکین (Šamaš-šum-ukin) (۶۴۸-۶۵۲ پ.م.) آگاه می‌کند (واترز ۱۳۹۱: ۱۱۵). در نامه شماره ۱۳۱۱ از تحرکات نظامی از جمله اقدامات تَمَرتیو دوم (۶۵۰-۶۵۲ پ.م.) (Gorries and Wicks 2018: 253) عیلام ذکر کرده و نیز به حمله مردمان پُرسووشی به شهرهای قبایل سَلوگو (Sallukku) در کنار نام تَحْشرو (Tahhasharua) اشاره شده است (واترز ۱۳۹۱: ۱۳۸): «[] من آنها را فرستادم. وقتی پیک‌های قبلی []، [] به سرزمین پُرسووش رسیدند، آنها پُرسووش-ی‌ها، [] شما (؟) [...] آنها در شهرهای [قلمرو ؟] سَلوگو‌کی‌ها» (Waterman 1930: L. no 1311; de Vaan 1995: 313). به نظر واترز، جغرافیای مورد بحث در هر سه نامه

سَنخَرِب صف‌آرایی کردند، بنگرید به (Luckenbill 1924: 43, L. 43-44, 88. L. 44, and 91, rev. 9; Luckenbill 1927: 126; Grayson 1963: 94-95, L. 110-111; Frahm 2007: 207-8, L. 15, K 2622). حضور نام پُرسووش در ابتدای فهرست در کنار و پیش از نام آَنشان/آنزان، به بحث‌های زیادی هم در زمینه جغرافیای تاریخی و هم هویت‌یابی قومی آن دامن زده است. از دید غالب آشورشناسان، مکان پُرسووش/پُرسووش با پُرسو(ش)-ی که در متن‌های دوره سَلَمَنُسر سوم تا سارگون دوم به آن اشاره می‌شود، متفاوت است و نباید این دو را با هم درآمیخت (Zadok 2001a: 31). به کارگیری واژه‌های و/م در جای‌نام پُرسووش/پُرسووش (Parsuwash/Parsumash) حاکی از آن است که این نام‌ها در زبان بابلی تحوّل یافته‌اند؛ زیرا واژه‌های و/م در بابلی است که به جای یکدیگر به کار گرفته می‌شوند و یکی از این دو حرف صامت می‌توانسته در ادای نام پُرسووش در زبان بابلی به کار گرفته شود. بنابراین گرچه پُرسو/ش، پُرسووش و پُرسووش در نهایت از ریشه مشترکی بوده‌اند، اما به نظر می‌رسد که مناطق جغرافیایی متعددی با این نام وجود داشته است (Hansman 1972: 109; Hansman 1985: 34 and see Fuchs 2003-2005: 341; Waters 2011: 286). اُستد معتقد بود که پُرسووش در جنگ خ/خلوله، هنوز در اطراف دریاچه ارومیه قرار داشت (Olmstead 1923: 293). هوزینگ چنین نظر داده که ذکر نام پُرسووش و آَنشان/آنزان در جنگ خ/خلوله نشان می‌دهد که این دو سرزمین هم‌جوار بودند. به نظر او سرزمین آَنشان/آنزان در دوره سَنخَرِب به عیلام تعلق نداشته است (Hüsing 1930: 19). هرتسفلد چنین نظر داد که پُرسووش و آَنشان/آنزان هر دو نام یک منطقه هستند و بنابراین وقتی از حضور پُرسووش-آَنشان/آنزان در نبرد خ/خلوله نام برده می‌شود، نشان از آن دارد پارسه از پُرسو/آَنشان/آنزان بعد از ۶۹۰ و قبل از ۶۴۰ نقل مکان کرده است (Herzfeld 1968: 170). هانسمن موقعیت پُرسووش/پُرسووش را در جنوب ایران (فارس) پیشنهاد می‌دهد (Hansman 1985: 34; Hansman 1972: 109). اما گیرشمن، پُرسووش را در حوالی شرق شوشتر مکان‌یابی می‌نمود (گیرشمن ۱۳۷۲: ۸۹؛ گیرشمن ۱۳۴۶: ۱۲۹) و میروشچی معتقد است که پُرسووش در زاگرس مرکزی قرار داشته است (Miroshedji 1985: 276). با وجود این، اعتقاد غالب بر این است که پُرسووش/پُرسووش با

صورت *شولک* (*Šullakke*) (Hallock 1969: PFT: 465) ذکر شده است. هنکلمن (Henkelman 2008: 43 fn. 111, 981 fn. 426) و زادوک (Zadok 1981-82:136 fn. 20, 285: 1985) *شولکی* را در رامشیر مکان‌یابی می‌کنند. گوریس آن را در میان دوگنبدان و دشت رستم ۲ قرار می‌دهد (Gor- 259: 2014 ris) و آپرگیس (Aperghis 1999: 154)، پاتس (Potts 2008: 295) و بهادری (بهادری ۱۳۹۳: ۵۶، بهادری ۱۳۹۶: ۱۲-۱۳؛ Bahadori 2017: 187) آنجا را در منطقه نورآباد جستجو می‌کنند. بنابراین محدوده فعالیت مردمان پِرسوَمشی منطقه وسیعی از نورآباد ممسنی تا شوشتر را دربرمی‌گرفته است. در نهایت این که مکان‌یابی کلی پِرسووش/پِرسوَمش با در نظر گرفتن اطلاعات به دست آمده از مسیر لشگرکشی شوتروک-تهوتنه دوم به سمت *الیبی* و مسیر لشگرکشی *آشوریانیال* به اعماق سرزمین عیلام قابل شناسایی است. در نامه‌های ۱۱۱ (Fuchs and Parpola 2001: 76-77)، ۱۱۲ (Fuchs and Parpola 2001: 77) و ۱۲۹ (Fuchs and Parpola 2001: 88-90) که توسط خبرچینان آشوری از لشگرکشی شوتروک-تهوتنه دوم به سمت *الیبی* تهیه شده، اسامی مکان‌هایی ذکر شده که سپس طی لشگرکشی *آشوریانیال* به عیلام -البته در خلاف جهت- نیز ظاهر می‌شوند.^۴ باید توجه داشت که *آشوریانیال* تنها شاه آشوری

۴. فهرست شهرهایی که *آشوریانیال* در لشگرکشی پنجم خود (نخستین لشگرکشی ضد *اومَن‌الدش* (*Ummanaldašu*) (*خوبن-هلتش* سوم) (*Huban-* *haltaš* III) شاه عیلام) گشود، چنین است: *گتودو* (*Gatudu*)، *دابه* (*Daeba*)، *ندیع*، *دور-آمننی* (*Dūr-Amnani*)، *خمانو* (*Hamānu*)، *ترقو* (*Taraqu*)، *خویوسی* (*Hayyūsi*)، *بیت-کونوکی-بیسو* (*Bit-kunukki-bissu*)، *بیت-عربی* (*Bit-Arrabi*)، *بیت-ایمبی* (*Bit-Imbi*)، *مدکتو* (*Madaktu*)، *شوش* (*Susa*)، *بویی* (*Bubē*)، *کپر-مردوک-شَرانی* (*Kapar-Marduk-šarrāni*)، *اوردلیک* (*Urdalika*)، *آلگریک* (*Algariga*)، *توبو* (*Tūbu*)، *تیل‌توب* (*Til-Tuba*)، *دون-شَری* (*Dun-šarri*)، *دور-اونداسی* (*Dūr-Undāsi*)، *بویلو* (*Bubilu*)، *سم‌ونو* (*Samunu*)، *بیت-بونیکی* (*Bit-Bunaki*)، *قبرین* (*Qabarina*) و *خرع* (Borger 1996: 238-239).

فهرست شهرهایی که *آشوریانیال* در لشگرکشی ششم خود (دومین لشگرکشی ضد *اومَن‌الدش* (*خوبن-هلتش* سوم) گشود، چنین است: *بیت-ایمبی* (*Bit-Imbi*)، *رآشی* (*Rāši*)، *خمانو* (*Hamānu*)، *ندیتو* (*Naditu*)، *بیت-بونیکی* (*Bit-Bunaki*)، *خرتپانو* (*Hartappānu*)، *توبو* (*Tūbu*)، تمام میان‌رود، شهر *مدکتو*، *خلتمش* (*Haltemaš*)، *شوش* (*Susa*)، *دین-شَری* (*Din-šarri*)، *سوم‌اوتونش* (*Sumuntunaš*)، *پیدیلیم* (*Pidilma*)، *بویلو* (*Bubilu*)، *کبینک*

مربوط به جنوب شرق خوزستان است. آنچه از فحوای این سه نامه -علیرغم آسیب‌دیدگی شدید- برمی‌آید فعالیت پِرسوَمشی‌ها در یک بافت نظامی است. اینکه آنها برای اهداف مختلف به عیلامی‌ها حمله می‌کردند یا با آنها متحد می‌شدند (Waters 1999: 103-104). متن نامه آخر، حاوی مطالب جالب توجهی است؛ زیرا با مکان‌یابی *تَحشرو* و *شولکی* می‌توان موقعیت کلی حوزه فعالیت مردمان پِرسوَمشی را تا حدی تعیین کرد. نام *تَحشرو* را با نام *تَسَر* (*Tasarra*) مندرج در متن لشگرکشی آخر *آشوریانیال* به عیلام (Borger 1996: 240) یکی می‌دانند. این نام در شکل عیلامی آن احتمالاً با *h.da-še-ir* یا *LU.tah-ha-sar-ú-a* (Hinz) *Daš(š)er* (and Koch 1987: 294-294) و *Dahhašarua* (Zadok 1981/82: 136 fn. 54-55) برابر است. پاتس *تَحشرو* / *تَسَر* / *دَاشِر* را با منطقه تَشان در شمال/شمال غربی دشت بهبهان منطبق می‌داند (Potts 2008b: 290-291). نام یکی از منزلگاه‌های راه شاهی هخامنشی شوش -تخت جمشید، *دَاشِر* (*دَاشِر* / *تَحشرو* / *تَسَر*) است و کُخ پیشنهاد می‌کند که آنجا چهارمین منزلگاه قبل از شوش بوده است. از نظر کُخ موقعیت *دَاشِر* به طور تقریبی با حوالی مسجدسلیمان قابل تطبیق است (Koch 1988: 145-146, Abb. 1; Koch 1999: 200-202). هنکلمن *دَاشِر* را جزء مکان‌هایی می‌داند که در منطقه فهلپان قرار می‌گیرند (Henkelman 2008: 44 fn. 112, 112 fn. 245) و گوریس آن را در منطقه دوگنبدان/گچساران مکان‌یابی می‌کند (Gorris 2014: 259). در اینجا، مبنای قضاوت، ملاحظات کُخ است، زیرا نام *دَاشِر* در مسیر لشگرکشی دوم *آشوریانیال* ضد پادشاه عیلام، قبل از *خیلو* (بهبهان) از سمت شوش ذکر می‌شود (ن.ک. به پی‌نوشت ۴)، در تحقیق جدیدی که برای شناسایی بقایای باستان‌شناختی راه شاهی هخامنشی شوش-تخت جمشید صورت گرفته است (یغمایی و همکاران ۱۳۹۳)، چهارمین منزلگاه پیش از شوش، تپه داروغه در میاناب شوشتر است (برای تپه داروغه بنگرید به عطائی ۱۳۸۴؛ عرب ۱۳۹۱: ۲۵۱-۳۸۱؛ Arab et al. 2012). هنکلمن بر این اعتقاد است که مردمان پِرسوَمشی که در این تاریخ در اطراف *خیلو* حضور دارند و احتمالاً آماده حمله به قلمرو *شولکی* می‌شوند همان 'پارسیان نخستین' هستند (Henkelman 2018: 806-807). *شولکی* در متن‌های دوره عیلام نو به صورت *شولکی* (*Šal.u.lik-ki*) (Scheil 1911: 75) و هخامنشی به

است که توانست به آن سوی/ولای (Ulai) (کرخه امروزی) درون سرزمین عیلام لشگر کشی کند. پیوند مجموع این اطلاعات از دوره شوئروک-تهوتته دوم/سارگون دوم تا آشوربانیپال خط سیری از مرزهای شرقی تا غربی عیلام را نشان می‌دهد که چنین است: پُرسومش (Parsumaš) - خیلو (Hidalu) - هونورو (Hunnu-ru) - بوبیلو (Bubilu) - مدکتو (Madaktu) - [a/l]...[k] (ak) - بیت-بونکی (Bit-Bunakki) که این مسیر به احتمال زیاد با جاده امروزی بهبهان-دزفول منطبق است. پیوند پُرسومش و خیلو به واسطه نامه آشوری-بابلی ۱۳۱۱ (Waterman 1930: 311-315; de Vaan 1995: 412-415) و منشور F از دوره آشوربانیپال میسر می‌شود. بنابراین ممکن است همین جاده، مورد استفاده احتمالی نیروهای کمکی پُرسومش برای پیوستن به نیروهای شاه عیلام قرار گرفته باشد (Fuchs and Parpola 2001: xxxiv, Tab. IV).

به طور کلی مشخص است که پُرسومش در شرق خیلو قرار دارد. اما فهم بیشتر از پادشاهی پُرسومش، وابسته به حل یک معمای جغرافیای تاریخی و پرسش تاریخی است. دامنه فتوحات آشوربانیپال در لشگر کشی ششم خود (دومین لشگر کشی ضد/وَمَن-لَدَش شاه عیلام) به سال ۶۴۶ پ.م. تا به اقصای شرقی سرزمین عیلام -حدود خیلو- رسید. در این زمان دو رهبر ایرانی (Potts 2016: 281)، از شنیدن پیروزی‌های او تسلیم شده خراج پرداختند. نام این دو یعنی «بیزلومه شاه خُودیمیری» و دیگری «گورش، شاه پُرسومش» در متن منشور H (Weidner 1931-2: 4; Frame 1992: 250; Borger 1996: 209 & no. 86) و در نبشته معبد عشتار (Thompson and Mallowan 1933: 95, Fuchs 1996: 294) هر دو به دست آمده از نینوا ذکر شده است. معمای نخست مربوط به قلمرو پادشاهی خُودیمیری است و پرسش دیگر به هویت گورش پُرسومشی و گورش انشانی ارتباط دارد.

موقعیت پادشاهی خُودیمیری (Hudimiri)

(Kabinak)، دور-اونداسی (Dür-Undāsi)، گذر از رود دز، فتح چهارده شهر بارودار، اقامتگاه‌های سلطنتی و تعداد بی‌شماری استقرارگاه‌های کوچکتر، بُنُونو (Banunu)، تَسَر (Tasarra)، بیست شهر در منطقه شهر خُونیر (Hunnir) که در مرز شهر خیلو (Hidalu) قرار داشت و بَشیمو (Bašimu) و شهرهای پیرامون آن (Borger 1996: 239-240).

نام سرزمین خُودیمیری فقط در دوره آشوربانیپال در متون آشوری نمایان می‌شود. آنجا برای آشوریان کاملاً هم ناشناخته نبود، زیرا در سال ۶۴۹ پ.م. بِل-ایینی (Bēl-ibni) فرماندار آشوری سرزمین دریا و مخالف نَبو-بِل-شُومَات/تی (Nabû-bēl-šumâte/i) می‌دانست که این یاغی کلدانی، به خُودیمیری پناهنده شده است (Waterman 1930: ABL no. 521; Pfeiffer 1935: ABL no. 521; de Vaan 1995: ABL no. 0521)؛ زیرا در نامه آشوری-بابلی ۷۹۵، صحبت از ایجاد ناوگانی جهت گذر از خلیج فارس و تعقیب اوست^۵ (Waterman 1930: 0795; de Vaan 1995: no. 795). در ۶۴۶ پ.م. نام پادشاهی خُودیمیری در کنار پادشاهی پُرسومش در حال دادن خراج به آشوربانیپال ذکر می‌شود. دیاکونوف از آن چنین نتیجه می‌گیرد که این دو در شرق عیلام و در جوار یکدیگر قرار داشتند (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۵۱، پانوش ۲۲۲ و ۳۶۳، پانوش ۲).

از محتوای نامه ۵۲۱ نمی‌توان موقعیت خُودیمیری را روشن کرد. از نظر وایدنر آنجا «شاید در فراسوی عیلام، در شرق آن، در سرشاخه‌های مارون»^۶ (Weidner 1931-2: 6) قرار داشت. کامرون بر این اعتقاد بود که خُودیمیری «در منطقه خیلو» قرار داشت (Cameron 1936: 193). زادوک موقعیت آن را در جنوب شرق فارس پیشنهاد می‌دهد (Zadok 1985: 164). دولونه حدس می‌زند که پادشاهی خُودیمیری می‌بایست در فراسوی پُرسومش مکان‌یابی شود، زیرا اگر این نامی عیلامی باشد به معنی *uddu meri «پس از محل خروج» است و بنابراین ممکن است با جزیره هرمز یا کرانه‌های اطراف بندرعباس منطبق باشد (De-launay 2011). مدودسکایا بنابر محتوی دو نامه آشوری-بابلی

۵. «در مورد آنچه شاه، سرورم به تحریر درآورده: «برو و در مقام فرمانده اعظم سپاهیان ... به سمت سرزمین دریا»، وقتی به سرزمین دریا رسیدم، سپاهیان شاه، سرورم، به جنگ مشغول شدند، من فرمان دادم و گفتم، «وقتی ... نَبو-بِل-شُومَات ... قبیله تَسو ... کمان ... نَبو-بِل-شُومَات ... دریای پارس ... و به ... و (?) تعلیمی ... بر فراز دریای پارس، تعلیمی سرورم، شاه، آنان افراشتند. سرورم، شاه، همچنین اگر مساعد خاطرش باشد، هر آنکه نباشد ... آنان را سرکوب کنند و از رودخانه تا میان سرزمین ... و از میان شهر/پیس در منطقه ... تا شهر کار-ته آنان را ریشه کن. بگذار بیست تن سیدوتین‌ها (Sidonians) بیایند و کشتی بسازند. من هر آنچه انجام دهم که سرورم، شاه، را خوش آید، به سرورم شاه، خواهم داد» (Waterman 1930: no. 795).

۶. در متن اصلی به اشتباه کارون ذکر شده است.

۵۲۱ و ۷۹۵ چنین پیشنهاد می‌دهد که خُ/خودیمیری جایی نزدیک ولای یا رودک شاتور فعلی قرار داشت (Medvedskaya 2012). اما باید به این توجه کرد که نام خُ/خودیمیری (بنگرید به 164: 1985: Zadok) به (ه-وتپیری (H)utpirri)) (بنگرید به 106: 1993: Vallat) بسیار نزدیک است. به همین دلیل ممکن است خُ/خودیمیری ریخت آشوری شده (ه-وتپیری عیلامی باشد) (تبدیل واج ه/ح به خ رایج است مثل خُ/خودیمیری، ح/خَمین، ح/خَلوله، هومبان/خومبان). اگر این گونه باشد، مکان‌یابی (ه-وتپیری امکان‌پذیر است. در میان منزلگاه‌های راه شاهی هخامنشی شوش-تخت‌جمشید، (ه-وتپیری، منزلگاه پیش از کُخِدلو از سمت شوش است (Koch 1986: 143-144, Abb.)). به تازگی موقعیت منزلگاه (ه-وتپیری در شمال غرب بهبهان مکان‌یابی شده است (یغمایی و همکاران: ۱۳۹۳: ۵۴۴-۵۳۹). شاید خاطره نام پادشاهی خُ/خودیمیری در نام این منزلگاه محفوظ مانده باشد. بنابراین ممکن است پادشاهی خُ/خودیمیری را میان رامشیر، آغاجری، هندیجان و بندرماهشهر و مناطق اطراف آن، همچون دشت زیدون مکان‌یابی کرد. به این مناطق می‌توان از طریق دو رود زهره و جراحی نفوذ کرد و نیز هر یاغی فراری می‌تواند بدون برجاگذاشتن ردی از خود، به سادگی درون تپه‌ماهورهای میان این مناطق مخفی شود.

کُورش پَرسومشی و کُورش اَنشانی

طبق گزارش منابع آشوری نو، کُورش، شاه پَرسومش علاوه بر خراج، فرزندش اَرُوکُو/آریه/وکه (Arukku = s.v. *aryauka) که نامی ایرانی است (Hinz 1975: 41; Dandamayev 1986: 665-666) را برای تضمین فرمانبرداری از آشوریانیال، به عنوان گروگان به دربار او فرستاد (Novotny and Jeffers 2018: Ashurbanipal 12, vi 7-13). این آشکارا خراجی سنگین‌تر از خراج پادشاهی خُ/خودیمیری بود و احتمالاً باید ناشی از موقعیت برتر پادشاهی پَرسومش از حیث قلمرو، ثروت و جمعیت (=نیروی نظامی) بیشتر بوده باشد. از منظر زیست‌بوم‌شناختی نیز مناطق میان رامشیر، آغاجری، هندیجان و بندرماهشهر و مناطق اطراف آن همچون دشت زیدون از نظر منابع طبیعی و حاصلخیزی هرگز به اهمیت دشت‌های باشت، رستم، فهلیان، نورآباد و حوزه رود کُر که با محدوده سرزمین پَرسومش منطبق دانسته‌ایم (بنگرید

به پایین)، نمی‌رسد (تصویر ۷). هویت تاریخی کُورش^۷ موضوع مباحثات علمی فراوانی بوده است. هرتسفلد (Herzfeld 1935: 25; Herzfeld 1968: 170; 194: 1941)، کامرون (Cameron 204 & 212-213: 1936)، اُمسند (اُمسند ۱۳۴۰: ۴۲)، گیرشمن (گیرشمن ۱۳۷۲: ۱۲۶ و ۱۲۸ و گیرشمن ۱۳۴۶: ۱۲۹)، آلپرز (Ei-Hinz 1964: 3; Eilers 1974: 181; lers 1964)، هینتس (Hansman 1972: 108-5; Harmatta 1971: 5)، هانسمن (Dandamajev 109; 1975: 290; 1985: 33)، داندامایف (Dan-1977)، بُولوگ (Bollweg 1988)، داندامایف و لوکونین (Grayson 1989: 54; damaev and Lukonin 1991: 155)، فریم (Frame 1992: 209)، واترز (Waters 94: 2004)، داندامایف و گرانوفسکی (Dandamayev and Grantovskii 2016: 807)، هنکلمن (Henkelman 2018: 807) و ایمان‌پور (۱۳۸۲: ۳۹) کُورش پَرسومشی را با کُورش اول پدر بزرگ کُورش بزرگ یکی می‌دانند.

در مقابل، از دید وَاَلَا (Vallat 1997: 424)، میروشیجی (Miroshedji 1985: 280)، ستروناخ (Stronach 2000: 257-258; 2003: 684)، بریان (Briant 2002: 17-18)،

۷. گذشته از ذکر نام کُورش (kür-ák) در مدارک دوره اور ۳، نام کُورش دستکم شش بار در متن‌های سده‌های هفتم و ششم پ.م. آمده است: ۱- کُورش شاه پَرسومش در سالنامه آشوربانیپال -سال ۶۳۹ پ.م.، ۲- کُورش اَنشانی پسر چیش‌پش در مَهرنِشته عیلامی -اواخر قرن هفتم پ.م.، ۳- کُورش اَنشانی، پدر بزرگ کُورش بزرگ در استوانه کُورش که احتمالاً با فرد شماره ۲ یکی است، ۴- کُورش به عنوان دریافت‌کننده برخی اقلام تولیدی در متن‌های ارگ شوش -اوایل سده ششم پ.م.، ۵- کُورش، پدر مردو (Mardû) در عهدنامه بابلی در میان نام‌هایی که غالباً عیلامی هستند در سال ۵۴۱/۵۴۰ و عرکُورش بنیان‌گذار دودمان هخامنشی در استوانه‌های بُنُونید در مورد معبد الخول خول (Elhulhul Cylinders of Nabonidus) شامل رویدادنامه کَبُونتید، استوانه کُورش و غیره (Henkelman 2018: 807). ذکر نام کُورش در متن‌های بابلی نو از بابل (Zadok 1976: 63) و عیلامی نو از شوش (Scheil 1907: 98; MDP 9) نشان از آن دارد که کُورش نامی متداول بوده و نباید آن را همیشه در پیوند با خاندان سلطنتی هخامنشی در نظر گرفت (Zadok 1976: 282; Potts 2016: 63). ذکر این نکته ضروری است که برخی صاحب‌نظران اساساً کُورش را نامی عیلامی در نظر می‌گیرند (Andreas 1904: 94; Hüsing 1908: 320; Henkelman 2003: 86-7; Potts 2005).

پاتس (Potts 2005: 18) و کوینتانا (Quintana 2011: 175 & 188) کُورَش، شاه پُرسوْمَش و کوروش اول پدر بزرگ کوروش بزرگ دو فرد متفاوتند. تاورنیه نیز ضمن گرایش به این عقیده، معتقد است، کُورَش پُرسوْمَشی جایی در زاگرس مرکزی حکفرمایی می کرد و محل فرمانروایی کُورَش اول در *اَنشان/اَنزان* (فارس) قرار داشت (Tavernier 2018: 165). مهمترین دلیل مخالفان این همانی کُورَش پُرسوْمَشی با کُورَش یکم، ناسازگاری گاهنگارانه است؛ زیرا اگر برای هر نسل از اجداد ذکر شده در استوانه کوروش بزرگ حدود ۲۵ سال حکومت در نظر گرفته شود (چیش پش ۶۳۵ تا ۶۱۰ کوروش اول ۶۱۰ تا ۵۸۵ و کبوجیه اول ۵۸۵ تا ۵۵۹ پ.م.) تاریخ فرمانروایی کُورَش اول با زمان حمله آشوریانیال به عیلام همخوانی نخواهد داشت (Miroschedji 1985: 283-5; Briant 1996: 28; Vallat 1997: 42; Briant 2002: 17-18). در مقابل این پیشنهاد، شهبازی با استناد به دینون (Dinon, 18)، در مقابل این پیشنهاد، شهبازی با استناد به دینون (Jacoby, Fragmente II p. 90 fr. 8)، که عمر کوروش بزرگ را ۷۰ سال ذکر کرده، چنین استدلال می کند که او باید حدود ۶۰۰ پ.م. به دنیا آمده باشد و اگر برای هر یک از پیشینیان او به طور میانگین ۳۰ سال حکومت در نظر گرفته شود، کُورَش اول در حدود ۶۶۰ پ.م. به دنیا آمده است. از این دیدگاه این همانی کُورَش اول با کُورَش، شاه پُرسوْمَش ممکن به نظر می رسد (Shahbazi 1993: 516; 2011). پیرو دیدگاه شهبازی، واترز در دیدگاهی انتقادی چنین بیان می کند که فرمانروایی های طولانی مدت به خوبی در تاریخ خاور نزدیک باستان تصدیق شده اند. به عنوان مثال، در دوره بابل قدیم، ریم-سین در لارسا برای ۶۰ سال فرمانروایی کرد (۱۷۶۳-۱۸۲۲ پ.م.)، حمورابی برای ۴۳ سال بر بابل حکم راند (۱۷۵۰-۱۷۹۲ پ.م.)؛ آشوریانیال برای ۳۷ سال (۶۳۱-۶۶۸ پ.م.) و اردشیر اول (۴۶۴-۴۲۴ پ.م.) و اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۹ پ.م.) به ترتیب ۴۱ و ۴۶ سال فرمانروایی کردند.^۸ این شُبّه های گاهنگارانه دلایل محکمی برای عدم این انتساب نیست. به این ترتیب با ظهور کُورَش پُرسوْمَشی - به احتمال زیاد کُورَش اول، پدر بزرگ کوروش بزرگ - برای نخستین بار در منابع، یک پادشاهی پارسی (در [شمال] پارس) از ۶۴۶ پ.م. اگر نه زودتر ظاهر می شود (Waters 1999: 104-105). مسأله وجود یک

۸. این دو نمونه را هم می توان افزود: دیوکوبنیانگذار پادشاهی متحد ماد ۵۳ و شاپور دوم ساسانی ۷۰ سال (۳۰۹ تا ۳۷۹ م) حکومت کردند.

حاکمیت پارسی در اقصای شرقی عیلام با کشف اثر مُهری (PFS 93*) که روی دستکم ۵ گل نبشته (-Garrison 2011: 376, PF 692, PF 693, PF 694, PF 695 & PF 2033) در بایگانی باروی تخت جمشید مستند شده، یغرنج تر می شود. صحنه مُهر، سواری (کُورَش؟) مسلح به نیزه را نشان می دهد که در تعقیب دشمنان خود است، در حالی که دو تن از دشمنانش زیر سم اسبش برخاک افتاده اند و مردی ایستاده اما زخمی از اصابت نیزه، در مقابل اوست که تیردان و کمان شکسته اش را در دست راستش دارد. مُهر، حاوی نبشته ای است عیلامی به این مضمون: «کوروش اَنشانی، پسر چیش پش» (Garrison and Root 1996/8: 6-7, fig. 2a-c). هویت یابی این کُورَش به بحث های دامنه داری منجر شده است: هلوک خود مُهر را در اصل متعلق به پدر بزرگ کوروش بزرگ می دانست (Hallock 1977: 127). حال آنکه میروشیچی معتقد است که این مُهر نمی تواند قدیمتر از سده ۶ پ.م. تاریخ گذاری شود (Miroschedji 1985: 287). هربورت قدمت آن را همزمان با دوره آشوریانیال تاریخ گذاری می کند (Herbordt 1992: 141) و شهبازی این مُهر را یادگاری از کُورَش اول می داند (Shahbazi 2011; 516; 2011). بروسیوس ضمن تأیید نظر شهبازی معتقد است که نبشته روی آن نخستین مدرک مکتوب از یک پادشاه پارسی است (Brosius 2000: 4). بریان نیز بر تعلق این مُهر به کُورَش یکم پایبند است (Briant 2002: 17)، اما یانگ معتقد است که آن را باید به زمان داریوش اول و یا کمی جلوتر تاریخ گذاری نمود. به اعتقاد او صاحب مُهر، فردی عادی بوده که از نامی سلطنتی استفاده کرده و بنابراین نمی توان از تعلق آن بر کُورَش اول سخن گفت (Young 2003: 245). واترز (Waters 2011: 292) و کوینتانا (Quintana 2011: 176-177 & 188) هم چنین استدلال می کنند که چون نام کُورَش و پدرش در این مُهر بدون لقب شاه ذکر شده، پس این مُهر نمی تواند از آن کُورَش اول باشد. گریسون این مُهر را به سده ۶ پ.م. و به طور مشخص بین ۵۵۰ تا ۵۲۰ پ.م. تاریخ گذاری می کند (Garrison 2011: 401). با وجود این، عبارت کوتاه «کُورَش اَنشانی، پسر چیش پش» روی این مُهر و مشابهت آن با قسمتی از متن استوانه کوروش بزرگ (Finkel 2013: 6, L. 21) به خودی خود برای انتساب آن به کُورَش اول وسوسه کننده است به گونه ای که آلوارز-مون با درآمیختن کُورَش پُرسوْمَشی و کُورَش اَنشانی آن دو را یک

کُورِش پُرسوَمشی	چیش‌پش	کوروش اول	کَمبوجیه	کوروش (بزرگ) دوم	
حدود ۶۸۰ پ.م	حدود ۶۶۰ پ.م	حدود ۶۴۰ پ.م	حدود ۶۲۵ پ.م	حدود ۶۰۰ پ.م	تولد
پیش از ۶۴۶ پ.م	حدود ۶۴۰ پ.م	حدود ۶۲۰ پ.م	حدود ۶۰۰ پ.م	حدود ۵۵۹ پ.م	آغاز سلطنت
حدود ۶۲۰ پ.م	حدود ۶۰۰ پ.م	حدود ۵۸۹ پ.م	حدود ۵۷۹ پ.م	حدود ۵۳۰ پ.م	مرگ
حدود ۴۰ پ.م	حدود ۴۰ پ.م	حدود ۴۰ پ.م	حدود ۶۱ پ.م	حدود ۷۰ پ.م	طول زندگی

جدول ۲. حکومت کوروش اول، کَمبوجیه، کوروش دوم، چیش‌پش و کُورِش پُرسوَمشی در صورتی که کُورِش پُرسوَمشی پدربزرگ پدربزرگ کوروش بزرگ باشد.

فرضیه‌ها:

۱. کوروش دوم (بزرگ) زمان مرگ ۷۰ ساله بوده است.
۲. پدران زمان تولد فرزندان حداقل ۲۰ ساله بودند.
۳. کوروش اول، پدربزرگ کوروش دوم بوده است.
۴. کُورِش پُرسوَمشی در ۶۴۶ پ.م. پادشاه بوده است.
۵. اَرَوَکُو زمانی که به نینوا فرستاده شد حداقل ۷ ساله بوده است.
۶. هیچ پادشاهی بیش از ۷۰ سال زندگی نکرده است.
۷. سناریوی دوم، راه حل آسانتری است و غیرمحتمل نیست، چرا که نوه را به نام پدر بزرگ نامیدن در خاندان هخامنشی سنتی جاافتاده بود.

در هر دو سناریو^۹ (جدول ۱ و ۲) کُورِش پُرسوَمشی جد کوروش بزرگ بوده و از این رو متعلق به سلسله‌ای بوده که در آینده تا قرن چهارم پ.م. بر پارس حکمرانی کردند. این نشان می‌دهد که کُورِش پُرسوَمشی بر همان قلمرویی حکمرانی کرد که کوروش بزرگ حکومت خود را از آنجا آغاز کرد.

موقعیت‌انسان/انزان

چنان که پیداست، سرزمین/شهر/آشنان نقش مهمی در پیوند با پاریسان نخستین و کوروش دوم، بنیان‌گذار سلسله هخامنشی دارد. در استوانه سیپار متعلق به تَبَرَتَئید از کوروش بزرگ با عنوان «شاه سرزمین‌انسان» (Schau dig 2001:436-437) نام برده شده

۹. جمع‌بندی دو سناریوی پیشنهادی از مایکل روف.

نفر در نظر گرفته (Alvarez-Mon 2004: 205) و هینتس این دو کُورِش را با کوروش اول پدر بزرگ کوروش بزرگ برابر می‌داند (هینتس ۱۳۸۸: ۵۹-۶۴). مخلص کلام آنکه بر پایه تاریخ تخمینی مَهر اعتراضاتی ابراز شده، اما با توجه به اینکه در تاریخ‌گذاری سَبک مَهر شبهاتی وجود دارد، این اعتراضات قطعی نیستند و بر اساس نام فردی که روی مَهر آمده به نظر می‌رسد که تقریباً به طور حتم کُورِش/آشنانی پدربزرگ کوروش بزرگ بوده است.

در واقع همان طور که جدول زیر نشان می‌دهد تفاوت‌ها چندان زیاد نیستند و نیاز است که کوروش دوم، پدرش و پدربزرگش همه بیش از ۶۵ سال زندگی کرده باشند و به این دلیل دوره سلطنت پدر و پدربزرگش روی هم برای حدود ۹۰ سال به طول انجامیده باشد.

کُورِش پُرسوَمشی	کوروش اول	کَمبوجیه	کوروش دوم (بزرگ)	
پیش از ۶۹۳ پ.م	حدود ۶۷۳ پ.م	حدود ۶۲۵ پ.م	حدود ۶۰۰ پ.م	تولد
	پیش از ۶۴۶ پ.م	حدود ۶۰۵ پ.م	حدود ۵۵۹ پ.م	آغاز سلطنت
	حدود ۵۰ پ.م	حدود ۴۶ پ.م	حدود ۳۹ پ.م	طول سلطنت
	حدود ۶۰۵ پ.م	حدود ۵۵۹ پ.م	حدود ۵۳۰ پ.م	مرگ
	حدود ۶۸ پ.م	حدود ۶۶ پ.م	حدود ۷۰ پ.م	طول زندگی

جدول ۱. حکومت کوروش اول، کَمبوجیه و کوروش دوم، اگر کوروش یکم را همان کُورِش پُرسوَمشی بدانیم.

فرضیه‌ها:

۱. کوروش دوم زمان مرگ ۷۰ ساله بود.
۲. پدران زمان تولد فرزندان حداقل ۲۰ ساله بودند.
۳. کوروش اول، پدربزرگ کوروش دوم بود.
۴. کوروش اول در ۶۴۶ پ.م. پادشاه بوده است.
۵. اَرَوَکُو زمانی که به نینوا فرستاده شد حداقل ۷ ساله بوده است.

۶. هیچ پادشاهی بیش از ۷۰ سال زندگی نکرده است.
اگر این سناریو غیرمحتمل به نظر برسد، پس بایستی این فرضیه را در نظر گرفت که کُورِش پُرسوَمشی پدربزرگ پدربزرگ کوروش بزرگ بوده است.

عیلام بود که از هزاره سوم پ.م. تا دوره هخامنشی، موجودیت خود را حفظ کرد (Potts 2005: 8).

مکان‌یابی *آئشان/آنزان* تا مدت‌ها ذهن آشورشناسان را درگیر خود کرده بود. هَلَوی چنین بیان کرد که پادشاهی *آئشان/آنزان* در متون میخی همان قلمروی بوده که شوش پایتختش بود و نزد سامی‌ها، عیلام نامیده می‌شد (Halévy 1880: 15). در تأیید این نظر، سیس معتقد بود که عیلام، واژه‌ای بابلی بوده که با واژه محلی *آئشان/آنزان* که کوروش و اجدادش حاکم آنجا بودند مطابقت داشته است (Sayce 1883: 52; Sayce 1882b: 551). از دید سیس به دلیل حضور نام *آئشان/آنزان* در آجرنبشته عیلامی که از نزدیک بندر بوشهر (لیان باستانی) کشف شده، حدود پادشاهی *آئشان/آنزان* از دزفول تا خلیج فارس گسترده بود (Sayce 1882b: 596; 1883: 551). در مقابل، هارلتس چنین عنوان نمود که *آئشان/آنزان* را نباید در دشت شوشان و عیلام جستجو نمود. به گمان او *آئشان/آنزان* کوروش، همان *آئشان/آنزان* شاهان عیلام نبوده است (Harlez 1883: 263). هَلَوی درست خلاف نظر او معتقد بود *آئشان/آنزانی* که کوروش درباره آن صحبت می‌کند همان *آئشان/آنزان* شاهان عیلامی است. به گمان او *آئشان/آنزان* با شوش منطبق است؛ زیرا طبق روش قرائت متون میخی، دو هجای آخر *An-cha-an* که به صورت آوایی نوشته می‌شده احتمالاً باید به صورت *Chou-cha-an* مساوی *Chouchan* خوانده شود که احتمالاً نوعی نامگذاری سامی-آشوری برای شوش بوده است (Halévy 1883: 250 & 254). دلاثر هم نظر با هارلتس بر این عقیده بود که *آئشان/آنزان* همان عیلام نیست (Delattre 1883a: 454; 1883b: 44). در مقابل سیس چنین نظر داد که *پَرسوَمَش* و *آئشان/آنزان* دو منطقه از عیلام بوده‌اند (Sayce 1886: 503) و پایبند بر نظر پیشین خود، حدود *آئشان/آنزان* را از شوش تا خلیج فارس گسترده می‌دید (Sayce 1886: 504). او در تکمیل نظرات خود احتمال داد که *آئشان/آنزان*، پایتخت کهنی بوده که بعداً شوش جای آن را گرفته است (Sayce 1886: 505). *آئشان/آنزان* از دید پَرآشک از دریاچه بختگان تا سواحل دریای [پارس] گسترده بود و اینکه *آئشان/آنزان* دوره هخامنشی با *آئشان/آنزان* ذکر شده در دوره گودا و فهرست‌های جغرافیایی بابلی متفاوت است (Prášek 1912: 6). او نیز همچون هارلتس و دلاثر معتقد بود که تطبیق *آئشان/آنزان* با عیلام مستند نیست

است. همچنین در رویدادنامه نیونئید از کوروش بزرگ با عنوان «شاه *آئشان*» یاد شده است (Glassner 2004: 235). در دوره پادشاهی خود کوروش بزرگ نیز، او روی چندین آجر ممهور از اور چنین توصیف شده است: «کوروش، شاه جهان، شاه سرزمین *آئشان*، پسر کمبوجیه، شاه سرزمین *آئشان*» (Gadd et al. 1928: no. 194; Schaudig 2001: 549) و در استوانه کوروش از بابل، او چنین معرفی می‌شود «من هستم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانا، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهر *آئشان*، نوه کوروش، شاه بزرگ، شاه شهر *آئشان*، نواده چیش‌پش، شاه بزرگ، شاه شهر *آئشان* [...]» (Finkel 2013: 6). به این ترتیب این مدارک جایگاه سرزمین *آئشان* را در ارتباط با پارسیان نخستین و تشکیل حاکمیتی پارسی در پارس برجسته می‌نماید. از شهر *آئشان/آنزان* تا دوره فرمانروایی داریوش بزرگ نیز در متن‌ها یاد می‌شود. در بند ۴۰ از ستون سوم در نسخه پارسی باستان سنگ‌نبشته بیستون، درباره وهنژداته بعد از شورش او در پارس، ذکر می‌شود که او خود را بریده پسر کوروش می‌نامد. در ادامه، از زبان داریوش چنین می‌آید: «آنگاه ارتش پارسی که در دربار/اکاخ (بود) و پیشتر از *یدا/آئشان* (آمده بودند/آورده شده بودند) به من پشت کردند و به وهنژداته پیوستند. او در پارس شاه شد» (Kent 1950: 67; Schmitt 2009: 127). در میان گل‌نبشته‌های خوانده شده باروی تخت‌جمشید نیز سرجمع ۶ بار نام *آئشان/آنزان* ذکر شده است: اولی (Hallock 1969: PF 1) مربوط به حمل دو محموله غله به *آئشان/آنزان* است، دومی (Hallock 1969: PF 1112) مربوط به سهمیه شراب ۲۴ کارگری است که در *آئشان/آنزان* کار می‌کنند، سومی (Hallock 1969: PF 1780) سهمیه شراب ۱۱ اسبی است که از *آئشان/آنزان* به عیلام برده می‌شوند، چهارمی و پنجمی (PF NN 0218, PF NN 0420) مربوط به اسبانی است که به *آئشان/آنزان* فرستاده شده‌اند و ششمی (PF NN 1803) مربوط به اسبانی است که از شوش به *آئشان/آنزان* فرستاده می‌شوند (Potts 2011: 41). نام *آئشان/آنزان* در زمینه‌های متفاوتی ذکر شده، به طوری که دقیقاً مشخص نیست که این نام به شهر/استقرارگاه اشاره دارد یا به سرزمین؟ (Sumner 1986: 11)، اما پاتس معتقد است که این اشاره‌ها در دوره هخامنشی به شهر *آئشان/آنزان* دلالت دارد نه به سرزمین *آئشان/آنزان* (Potts 2011: 41). در هر حال آنچنان که پیداست، *آئشان/آنزان* نام سرزمین/شهری در مناطق کوهستانی

176) که توسط راینر مورد مطالعه قرار گرفت (Reiner 1972: 177) و به این ترتیب مشخص شد که محوطهٔ ملیان ویرانه‌های پایتخت کوهستانی عیلام - *آئشان/آنزان* باستانی - است^{۱۱} (Rein-er 1973: 62; 1974: 176).

آئشان/آنزان با *پَرسو/پارسه*^{۱۲} هم پیوند نزدیکی دارد. در رویدادنامهٔ *نبوتشید*، از کوروش بزرگ با هر دو عنوان «شاه *آئشان*» (Glassner 2004: 235) و «شاه *پَرسو*» یاد می‌شود (Glassner 2004: 235).

۱۱. داستان کشف *آئشان/آنزان* با آنچه در روایات رسمی آمده کمی متفاوت است. در سال ۱۹۶۷م که ویلیام سامنر مشغول بررسی باستان‌شناختی در حوضهٔ رود کُر بود، از سطح محوطهٔ ملیان چند قطعهٔ آجرنبشته کشف می‌کند. از آنجاییکه او زبان‌شناس نبود، تصویر این آجرنبشته‌ها را به همکار خود الیزابت کارتر می‌دهد تا او آنها را برای قرائت و ترجمه به استادش اریکا راینر در دانشگاه میشیگان بسپارد. راینر بعد از مطالعهٔ آنها و نظر به اهمیت محتوی آنها، از کارتر می‌خواهد تا او از سامنر بخواهد دوباره سری به محوطهٔ ملیان بزند و ببیند آیا می‌تواند آجرنبشته‌های بیشتری به دست آورد یا نه؟ زیرا گمان بر این بود که ممکن است این چند آجرنبشته توسط کوچه‌ها از خوزستان به سطح این محوطه منتقل شده باشد. سامنر در بررسی مجدد خود در ۱۹۶۸م، تعداد بیشتری آجرنبشته پیدا می‌کند. متعاقب این کشفیات، خبر کشف موقعیت *آئشان/آنزان* درمی‌پیچد. سامنر که هنوز از دکترای خود دفاع نکرده بود، پیشنهاد کاوش در ملیان را به مرکز باستان‌شناسی ایران می‌دهد، اما فیروز باقرزاده ریس وقت آن مرکز با آن مخالفت می‌کند. در نتیجه مجوز فصل اول کاوش در ملیان، به نام رابرت دایسون استاد راهنمای سامنر صادر می‌شود، اما در عمل سامنر کاوش در آنجا را سرپرستی می‌کند. در ضمن کاوش در کارگاه EDD آجرنبشته و گلابسته‌های بیشتری از نهشته‌های دست اول به دست می‌آید. بنابراین فرضیهٔ انتقالی بودن این اسناد از خوزستان به ملیان توسط کوچه‌ها، منتفی می‌شود. این کشفیات مهیج، باعث می‌شود تا باستان‌شناسان زیادی برای بازدید از کاوش‌های محوطهٔ ملیان به آنجا بروند. از جملهٔ این بازدیدکنندگان، یکی هم جان هانسن است. او که مقاله‌ای ناتمام دربارهٔ عیلام و هخامنشیان در دست داشت، تطبیق موقعیت محوطهٔ ملیان با *آئشان/آنزان* باستانی را به مقاله‌اش افزوده و آن را خارج از نوبت در مجلهٔ *ایران* ۱۹۷۲م منتشر می‌کند (گفتگوی حضوری با کامیار عبدی).

۱۲. محدودهٔ قلمرو *پَرسو* (در متن‌های بابلی - نو) / *پارسه* (در متن‌های پارسی باستان)، متفاوت از *پَرسویش* (در متن‌های آشوری - نو) / *پَرسیر* (عیلامی - نو) بوده است. بنابر نظر ایمان‌پور، *پارسه* دورهٔ داریوش بزرگ با ناحیهٔ فسا / پسا به مرکزیت تُل ضحاک منطبق است (ایمان‌پور ۱۳۸۳: ۱۰). اما باید توجه داشت که در زمانی که شاهنشاهی هخامنشی تشکیل شده بود، به احتمال بسیار قوی *پَرسوی* دورهٔ کوروش بزرگ و *پارسه* دورهٔ داریوش بزرگ با شهرتی پارس (استان‌های امروزی گهگیلیو و بویراحمد، فارس، بوشهر و نیمهٔ غربی کرمان) و هرمزگان منطبق بود (برای حدود شهربانی پارس بنگرید به *اطلس‌های شرق نزدیک دانشگاه توپینگن*؛ برگه TAVO BIV Mittmann & Schmitt 2001: 22).

(Prášek 1968: 158, no. 1).

نسل دوم آشورشناسان، حدود جغرافیایی *آئشان/آنزان* را به سمت غرب جابجا کردند. صاحب‌نظرانی چون بُورک (Bork 1925: 72)، کونینگ (König 1931: 6; 1938: 324) و هوزینگ (Hüsing 1930a: 19; 1930b: 263) شهر *آئشان/آنزان* را در درهٔ سیمره در شمال غرب شوش نزدیک ویرانه‌های درهٔ شهر جستجو می‌کردند (ن.ک. تصویر ۵). اسمیث مرزهای غربی *آئشان/آنزان* را تا حوالی شهر بَدَرَه (نَیر باستانی) گسترده می‌دید (Smith 1951: 68).

هرتسفلد ضمن بازسازی تاریخ سیاسی پارسیان قبل از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی با توجه به این که کوروش هم شاه *پَرسو* و هم شاه *آئشان/آنزان* معرفی شده، این دو سرزمین را یکی می‌دانست (Herzfeld 1935: 26; 1941: 181; 1968: 171-172). گیرشمن، *آئشان/آنزان* را با شهر مسجدسلیمان کنونی منطبق می‌دید (گیرشمن ۱۳۴۶: ۱۲۹) و هینتس موقعیت کلی سرزمین *آئشان/آنزان* را در مناطق کوهستانی شمال و شرق خوزستان مکان‌یابی می‌نمود (به عنوان مثال هینتس (۱۳۸۷: ۲۹، ۷۹) محل نقش برجسته کورنگون را «در وسط *آنزان*» (mitten in Anzan) می‌دانست (هینتس ۱۳۸۷: ۶۱). البته از این گفتهٔ هینتس که «منظور از *پَرسویش* دیگر نواحی جنوبی دریاچه ارومیه نیست، بلکه بخشی از *آنزان* مقصود است» چنین به نظر می‌رسد که تطبیق *پَرسویش* با فارس در مکان‌یابی *آئشان/آنزان* موثر بوده است (هینتس ۱۳۸۷: ۱۶۹).

سرانجام هانسن با توجه به توصیفی که میرزا حسن حسینی فسائی در فارسنامهٔ خود از ویرانه‌های شهری بزرگ و کهن در دشت بیضاء به دست داده بود^{۱۳} و بررسی‌های میدانی خود، پیشنهاد داد که محوطهٔ باستانی ملیان در دشت بیضاء با *آئشان/آنزان* باستانی بی‌ارتباط نیست (Hansman 1972: 112)، نظری که از سوی لمبرت تأیید شد (Lambert 1972: 70, no. 6).

از فصل نخست کاوش‌های سامنر در محوطهٔ ملیان در سال ۱۹۷۱م. چند آجرنبشتهٔ عیلامی به دست آمد (Sumner 1972b: ۱۰).

۱۰. [...] و نام قصهٔ آن شهر، «ملیون» که اکنون جای آن شهر را جز اهل بیضا ندانند و در آن جای آجرپاره‌ها که نشان آبادی و عمارات عالیه بود فراوان ریخته است و تاکنون در بعضی از جایهای آن آثار باروی شهر باقی است و داخل این شهر خراب را زراعت کنند و قریه‌ای که پهلوی این شهر است «ملیان» گویند [...] (فارسنامهٔ ناصری، جلد ۲، ص. ۱۲۷۰).

237: 2004). در فهرست خراجی از بابل از دوره بابلی متاخر، نام پُرسو (Parsū) در کنار نام سایر سرزمین‌ها ذکر شده است: «اذن بده که چندین فرمانروا از سرزمین‌های گیمیر (=کیمیری‌ها)، پُرسو، مِلُوخ، کَشو (و) ماد که من بر آنها استیلا دارم، هدایای خود را برایم بیاورند» (Wiseman 1967: 496). هرچند به دلیل شکستگی متن مشخص نیست این خراج‌ها برای چه کسی است، اما احتمالاً این متن باید برای کوروش بزرگ یا به دستور او نوشته شده باشد (Wiseman 1967: 504). بنابراین در چندین متن از دوره کوروش بزرگ (از جمله در استوانه کوروش و آجرهای مهمور از اور)، او «شاه آئشان» و در این فهرست خراج، او «شاه پُرسو» ذکر شده است. به نظر می‌رسد که پیشینه امتزاج نام این دو مکان از زمان نبرد خ/خلوله آغاز شده باشد. از دید واترز با توجه به متون آشوری نو دو جای نام آئشان/آنزان و پُرسو/مُش مترداف بوده و ظاهراً برای یک منطقه و یک پادشاهی بکار می‌رفته است (Waters 2011: 288) و هانسن نیز بر این عقیده است که پُرسو/مُش/آئشان/آنزان/پارسه به یک منطقه اشاره دارند (Hansman 1972: 109 & 118). با این که تطبیق محوطه باستانی ملیان با آئشان/آنزان/عیلامی در کاوش‌های باستان‌شناختی هم تأیید شده (Carter 1996)، اما مسأله آئشان/آنزان/دوره هخامنشی همچنان موضوعی حل‌نشده باقی‌مانده است؛^{۱۳} زیرا علیرغم کاوش‌های متعدد در جای‌جای محوطه ملیان (Sumner 1988; Abdi 2005) هنوز هیچ نهشت باستان‌شناختی از دوره هخامنشی از این محوطه گزارش نشده است. کارتر به این دلیل که در سطح محوطه ملیان از پیش از دوره هخامنشی فقط دو تدفین در ویرانه‌های بناهای اواخر عیلام میانه ملیان کشف شده، نتیجه می‌گیرد که ملیان در سده‌های نیمه نخست هزاره اول پ.م. متروک بوده است (Cartre 1994: 66, figs. 2-3; Cartre 1996: 47, figs. 45-46).

سه دلیل برای عدم کشف استقرارگاهی از این مقطع زمانی در تُل ملیان (آئشان/آنزان/باستانی) بیان شده است: فقط بخش کوچکی از محوطه بزرگ ملیان کاوش شده است؛ نبود رویکرد منتقدانه به الگوی دامپروری کوچرو و ابهام در شناسایی سفال‌های

آغاز دوره هخامنشی (Álvarez-mon 2013: 470). علیرغم این، نهشته‌های دوره ساسانی-اسلامی بیشتر در نیمه غربی محوطه ملیان قرار دارد و ممکن است استقرارگاه هخامنشی در ملیان در زیر آنها مدفون باشد. هیچ سفال هخامنشی از محدوده‌های نمونه‌برداری شده، یافت نشده است. با این همه در کل فقط ۷ قطعه سفال هخامنشی در بررسی‌های سطحی از این محوطه گزارش شده است (Sumner 1986: 11, Ill. 2). به تازگی یک پایه‌ستون ناقوس‌ریخت از دوره هخامنشی از مرکز محوطه ملیان (یغمایی ۱۳۹۲: تصویر ۲؛ عطائی ۱۳۹۲: ۱۳۳) در نزدیکی گمانه Z46 به دست آمده است (نهشته‌های موجود در این گمانه بیشتر از مرحله کفتری است؛ بنگرید به Sumner 1988: 313). با وجود این، ارتباط این پایه‌ستون با نهشته‌های احتمالی دوره هخامنشی از محوطه ملیان مشخص نیست. بنابراین هنوز هم موضوع آئشان/آنزان دوره هخامنشی محل بحث باقی مانده است. آیا ممکن است آنچنان که سابقاً پیشنهاد شده بود (Harlez 1883: 263; Prášek 1912: 6) به واقع آئشان/آنزان دوره عیلامی مکانی جدا از آئشان/آنزان دوره هخامنشی بوده باشد؟ ظاهراً مدارک باستان‌شناختی و هم زبان‌شناختی از این نظریه پشتیبانی می‌کنند. آئشان/آنزان دوره هخامنشی نامی ایرانی هم داشت: یاد (Yadā) (Kent 1950: 204; Schmitt 2009: 67). در حدود ۹ کیلومتری شمال‌شرق محوطه ملیان، محوطه بزرگ بارودار دیگری به نام تخت‌سنگ وجود دارد. موقعیت جغرافیایی این محوطه و نیز ویژگی‌های طبیعی چون مرداب و کوهستان، موقعیت تدافعی بسیار خوبی برای آن فراهم آورده است. در سطح این محوطه سفال‌های زیادی از دوره هخامنشی گزارش شده است (زارع ۱۳۹۶). به نظر می‌رسد که محوطه متروک ملیان «آئشان/آنزان/عیلامی» و محوطه تخت‌سنگ «یاد/آئشان/پارسی» بوده باشد.^{۱۴} به احتمال قوی، کوروش و اجداد او در این محوطه راهبردی اقامت داشتند. اشاره داریوش به طرفداری سربازان اهل یاد/آئشان از وهیزداته که خود را بریده پسر کوروش می‌نامید، جالب‌توجه است و می‌تواند نشانگر آن باشد که مردم یاد به دلیل حکومت کوروش بزرگ و اجدادش در این شهر به او دلبسته بودند و در زمان اوج‌گیری اقدامات داریوش بزرگ برای کسب قدرت، همچنان

۱۴. این موضوع در نوشتاری مستقل به زودی منتشر خواهد شد.

۱۳. به تازگی پیشنهاد شده که دو جای نام آرژان (Arzhan) در فارس و آرژان (Arjān) در خوزستان، از نام آئشان/آنزان مشتق شده و به همین دلیل آئشان/آنزان به احتمال باید جای در میان این دو منطقه مکان‌یابی شود! (Soudavar 2018: 80).

وفاداران از شاخه سلطنتی کوروش بزرگ حمایت می‌کردند. این محوطه از *آنشان/آنزان* متروک عیلامی چندان دور نبود، بنابراین در سرزمین *آنشان/آنزان* قرار داشت، اما در ضمن محوطه‌ای مجزا به حساب می‌آمد، پس نامی پارسی داشت و همچنین به نام سنتی و کهن عیلامی *آنشان/آنزان* نیز شناخته می‌شد.

پس از بحث درباره جزئیات مکان‌یابی جای‌نام‌های بالا، مناسب است در اینجا یک بار به طور کلی تمام آگاهی‌های تاریخی درباره جای‌نام‌های *پَرسوآ/پَرسوآش/پَرسووش/پَرسووش/پَرسیر/پَرسو/پارسه* و حوادث تاریخی مرتبط با آنها را از زمان ظهور در روشنای تاریخ تا آغاز پادشاهی کوروش بزرگ مرور کنیم. این دوره زمانی مشتمل بر ۲۹۳ سال (از ۸۴۳ پ.م. تا ۵۵۰ پ.م.) است.

پیش‌زمینه تاریخی پارسیان: از پَرسوآ(ش) تا پَرسووش/پَرسیر

• شَلْمَنْصَر سوم (۸۲۴-۸۵۹ پ.م.) (*Šalmaneser III*)

در نبشته‌ای حک شده روی تخته‌سنگی از آشور، ضمن روایت شانزدهمین سال سلطنت‌اش به سال ۸۴۳ پ.م.، شَلْمَنْصَر سوم می‌گوید که «من از کوه کوکر گذشتم (و) [[سرزمین‌های موآ، آلبِریه، پَرسوآ، آبدانو، خَبَن، تَمَری، (و) توگلیش را گشودم» (Grayson 1996: 61). روایتی تقریباً مشابه در یک نبشته که روی دو قطعه از مجسمه‌ای سنگی از نینوا به دست آمده نیز تکرار شده است: «از [...] سرزمین پَرسوآ، سرزمین آبدانو [...] سرزمین توگلیش، سرزمین [...] این را من گشودم» (Grayson 1996: 115). در این دو متن نام سرزمین پَرسوآ برای نخستین‌بار در تاریخ ظاهر می‌شود. شَلْمَنْصَر سوم در بیست چهارمین سال سلطنتش به سال ۸۳۴ پ.م. ضمن لشگرکشی به لبه غربی فلات ایران، ضد تَمَری (نبشته روی سنگ‌افراشته سیاه رنگ (Black Obelisk) از کَلخو)، «از ۲۷ شاه-ک [سرزمین پَرسوآ] خراج ستاند (Luckenbill 1968: I, 581; Grayson 1996: 68). همو دوباره در سال سی‌ام حکومتش به سال ۸۲۸ پ.م. در حالی که خود در شهر کَلخو (*Kalhu*) اقامت داشت، لشگری به فرماندهی سپه‌سالار خود، دِیان-آشور (*Daiān-Aššur*) علیه خوبوشکیه، مَآنا و پَرسوآ گسیل داشت. طی این لشگرکشی دوباره از سرزمین پَرسوآ نام برده می‌شود (نبشته روی سنگ‌افراشته سیاه رنگ از کَلخو): «او بر پَرسوآ فرود آمد و از

شاه-ک [ان سرزمین پَرسوآ خراج ستاند. او دیگر شهرهایی را از سرزمین پَرسوآ که به آشور نافرمان بودند گشود (و) اسیرانشان (و) دارایشان را به آشور آورد» (Luckenbill 1968: I, 587; Grayson 1996: 70). همین متن روی بدنه یک مجسمه از کَلخو نیز تکرار شده است (Grayson 1996: 82-83). شَلْمَنْصَر سوم در سی و یکمین سال سلطنتش به سال ۸۲۷ پ.م. سپاه بزرگ آشور را این بار نیز به فرماندهی سپه‌سالار خود دِیان-آشور، به سمت خوبوشکیه، موصصیر و تَمَری گسیل داشت. طی این لشگرکشی «او به شهرهای سرزمین پَرسوآ تاخت (و) شهرهای بارودار پوشتو (*Puštu*)، شَلخمانو (*Šalahamānu*)، کینیخمانو (*Kinihamānu*)، همراه با بیست و سه شهر را در اطراف آنها گشود. او آنها را کشتار (و) غارت کرد» (نبشته روی سنگ‌افراشته سیاه رنگ از کَلخو) (Luckenbill 1968: I, 588; Grayson 1996: 71). همین متن روی بدنه یک مجسمه از کَلخو نیز تکرار شده است (Grayson 1996: 83). این سه شهر احتمالاً به سرزمین پَرسوآ تعلق داشتند (Brown 1979: 58, no. 73).

• شَمَشی-عَدَد پنجم (۸۲۴-۸۱۱ پ.م.) (*Šamši-Adad V*)

روی سنگ‌افراشته بزرگی از کَلخو، در شرح سومین لشگرکشی شَمَشی-عَدَد پنجم که ضد ماد و تَمیری صورت گرفت، در کنار سایر مردمان، از «مردم پَرسوآ» نام برده شده که از آنها خراجی به شکل گله‌های اسب ستانده شده است (Luckenbill 1968: I, 184; Grayson 1996: 718). متأسفانه تاریخ این لشگرکشی مشخص نیست، اما باید پیش از ۸۱۴ پ.م. صورت گرفته باشد. برپایه بازسازی یک قسمت ناقص از یک «ایزدنامه» (محل کشف نامشخص) از دوره شَمَشی-عَدَد پنجم، نام پَرسووش در ارتباط با بیت-بُونکی ذکر می‌شود. این قسمت از متن مربوط به ششمین لشگرکشی اوست و به تاریخ ۸۱۲ پ.م. تاریخگذاری شده است: «برای نجات] جانسان [به سمت عیلام به راه افتادند]. مردم را [از شهر پَرسووش تا] شهر بیت-بُونکی که در سرحد... قرار دارد [قتل عام کردند. اسیر گرفتند، ...، ورزاوها (و) گوسفند ... با خاک یکسان کردند، نابود کردند، (و) به آتش کشیدند...» (Grayson 1996: 193). هرچند زادوک بازسازی این قسمت از متن را به لحاظ جغرافیایی و تاریخی دور از ذهن می‌داند (Zadok 2001a: 31)،

اما از دید فوخس باتوجه به این متن می‌توان پُرسو/ را در شرق شهر دُر در مرز عیلام مکان‌یابی نمود (Fuchs 2003-2005: 342).
مقارن همین ایام جای‌نام پُرسو/ (ش) در ریخت پُرسو/ (Baršua) (König 1955-1957: 40) /پُرسو/ (Paršua) (Salvini 2008: 337-338, A 8-3 III, L. 12-13) در منابع اورارتویی هم ظاهر می‌شود. در سنگ‌افراشته اورارتویی قارقوندوز، از دوره همسلطنتی/یشپوینی و مینو/ (حدود ۸۲۰-۸۱۰ پ.م.) چنین آمده است:

«برای خُلدی، سرور،/یشپوینی فرزند سَردوری، (و) مینو/ فرزند/یشپوینی این سنگ یادمان را برپا نموده‌اند. خُلدی (به نبرد) رفت با نیزه/سلاح، (و بر) شهر مُشت (Mešta) پیروز شد. (بر) سرزمین پُرسو/ غلبه کرد. خُلدی پیروز (؟) است، نیزه/سلاح خُلدی پیروز (؟) است. به واسطه قدرت خُلدی آنها علیه شهر مُشت روانه شدند. /یشپوینی، فرزند سَردوری، (و) مینو/ فرزند/یشپوینی. /یشپوینی پیروز (؟) است و مینو/ پیروز (؟) است. در ارتش-ی (از) ۱۰۶ ارباب (جنگی)، ۹۱۷۴ (یا ۹۲۷۴) سواره، ... ده‌ها هزار + ۲۷۰۴ پیاده نظام. خُلدی پیشاپیش/یشپوینی، فرزند سَردوری، و مینو/ فرزند/یشپوینی به پیش تاخت. آنها شهر مُشت، شهر قووا/ (Qua)، شهر سَریتو (Šaritu)، شهر نیگیبی (Nigibi)، سرزمین پُرسو/ (آنچه) که متعلق به سرزمین پُرسو/ [است] را گرفتند» (Salvini 2008: 140).

و در سنگ‌نبشته هورهور از آرگیشتی اول (۷۵۶/۷۸۵-۷۸۰ پ.م.) در وان دوباره از پُرسو/ یاد شده است: «(و آنها را) به سرزمین الحاق نمودم. سربازان را حرکت دادم. خدای خُلدی، خدا(یم)، خدای طوفان، خدای خورشید و دیگر خدایان بیاینیلی (Biaini) را ستایش نمودم. به سبب بزرگی خدا(یم)، خدایان به هرچه که خواستم گوش فرادادند. خُلدی پیروز (؟) است، سلاح خُلدی پیروز است. به سبب بزرگی خُلدی، در ده قیلشینی (Qilašini) حاضر شدم. یک روستای کوهستانی. ۲۰۰۰ [۲۰۰۰+...] ۱۱۴۳۹ کودک(؟) را در اینجا کوچانیدم (؟). [سربازان را حرکت دادم]. آنها را به خارج سرزمین بردم. در [همان سال من به نبرد رفتم] به شهر مَشیشونی (Menabšuni) و شهر دودومه (Duduma). [من شهر ... را تسخیر کردم، شهر] حقیقی. من کشور [.....] را تسخیر کردم، شهر شورخَرره (Šurharara)، سرزمین بوشتو (Buštu)، [....] به جنگ رفتم] علیه شهری از بابیلونی (Babiluni)، [....] سرزمین بَرُو

ته (Baruata) و به سرزمین پُرسو/، سرزمین پُرسو/ را [تسخیر نمودم(؟)]، روستاها را ویران کردم و به آتش کشیدم، [....] ۵۱۴۰ نفر-سال، برخی از آنها را به هلاکت رسانیدم، برخی دیگر را نیز زنده تبعید نمودم، [....] اس-ب [....]، ۹۸۷ رمه، [.....+] ۵ گوسفند»^{۱۵} (Salvini 2008: 338).

نیگیبی به طور موقت با کوه نیکیپ (Nikipa) که ذکر آن در متن هشتمین لشگرکشی سارگون دوم آمده (برای جدیدترین ترجمه این متن بنگرید به Mayer 2013)، تطبیق داده شده است (Diakonoff & Kashkai 1981: 60; Zadok 2002: 100; Zadok 2001b: no. 4). به نام این شهرها/شهرک‌ها در متون آشوری نو اشاره‌ای نشده است (Brown 1979: 50). هرچند کونیک معتقد است که شهر مُشت (Mešta) در منابع اورارتویی با شهر مِست (Mesta) در منابع آشوری نو یکی است (König 1955-1957: 40, no. 8). بنابراین این سه شهر، یعنی قووا/ (Diakonoff & Kashkai 1981: 67)، سَریتو (Diakonoff & Kashkai 1981: 79) و نیگیبی (Diakonoff & Kashkai 1981: 79) در سرزمین پُرسو/ قرار داشتند.

• عَدَد-نیراری/نارَری سوم (۸۱۱-۷۸۳ پ.م.) (Adad- (nirari)nārārī III

در نبشته‌ای روی تخته‌سنگی از کُخخو فهرست مناطق مفتوحه عَدَد-نیراری سوم از شرق به غرب ردیف شده‌اند که پُرسو/ هم جزء آنها است: «فاتح کوه سیلونه (Siluna) در شرق، سرزمین‌های نَمری (Namri)، اَلِبی، خَرخار، آرزیش (Araziaš)، مَسو (Mēsu)، ماد، تمام گیزیل‌بوند (Gizilbunda)، مانا، پُرسو/، اَلَبَریه، آبددانو (Abdadānu)، تمام نَیری (Nairi)، آندیه (Andia) که در دوردست‌هاست، تمام کوه بدخو (BADhu)، تا کرانه دریای بزرگ در شرق» (Grayson 1996: 212).

• تیگلات-پیلهر سوم (۷۲۷-۷۴۴ پ.م.) (Tiglath- (Pileser III

در سنگ‌افراشته تیگلات-پیلهر سوم از ایران (امروزه در موزه اسرائیل) در قطعه 1B - سطر ۹ و ۱۰ به وضوح از تشکیل دو ایالت^{۱۵}. با تشکر از سهیل دلشاد برای ترجمه هر دو متن اورارتویی از زبان ایتالیایی به فارسی.

آشوری پَرسوآ و بیت-خَخمین در فلات ایران و خارج از قلمرو
 اخص آشور اشاره شده است: «من خواجه خود را (به عنوان فرماندار)
 بر سرزمین پَرسوآ (و) خواجه‌ام را (به عنوان فرماندار) بر سرزمین
 بیت-خَخمین گماردم» (Tadmor 1994: 99). این رویداد مهم در
 ۷۴۴ پ.م. و طی نخستین لشگرکشی تیگلات-پیلهر سوم رخ
 داد (Witzel 2013: 435; Radner 2013: 443) و این برای
 نخستین بار در تاریخ آشور بود که آنها می‌توانستند قلمروی واقع در
 دامنه‌های شرقی زاگرس در امتداد شاهراه خراسان بزرگ را تحت
 نظارت مستقیم خود درآورند (Radner 2013: 443). با این همه،
 اوضاع آرام نماند، به گونه‌ای که او مجبور شد برای بار دوم به
 غرب ایران لشگرکشی کند که شرح آن در سالنامه تیگلات-پیلهر
 سوم به دست آمده از نیمرو (کَلخو)، ثبت شده است. بخشی از
 این سالنامه، مربوط به اقدامات خصمانه آشور در پَرسوآ است: «در
 دومین لشگرکشی‌ام، (خدای آشور، سرو) [ر] من، [مرا برانگیخت و
 من لشگر کشیدم علیه سرزمین‌های ثمری، ...]، بیت-زَرتی، بیت-
 اَبَدانی، بیت-سَنگی-بوتی، ...]، [گرد و غبار] نیروی قشون مرا
 دید و شهر نیکور، شهر بارودارش را ترک کرد. [...] من بر سر(شان)
 [آتش] باریدم. مردم شهر نیکور [...] قدرت] سلاح‌های [مرا ... انجام
 دادم... اسبان، قاطرهایش، [ور] [هایش، ...] شهرهای سَسَیشو
 (Sassiašu)، توتَشدی (Tutašdi)، [...]، [...] شهرهای کوشَیش
 (Kušianaš)، خَرشو (Haršu)، شَشتیکو (Šanaštiku)، کیشکیتَر
 (Kiškitaṛa)، خَرشیه (Haršaya)، آیوبک (Ayubak)، [...] آن
 (دشمنان) در عوارض کوهستانی کوه خَلیخَدری (Halihadri)
 راه قله بلند کوهی را در پیش گرفتند. من آنها را تعقیب کردم و
 درهم شکستم. من با آتش [...] مردمانی را که (...) در تنگه‌های
 کوهستان‌ها پناه گرفته بودند [...]، من شهر/وَزخری (Uzhari) در
 سرزمین بیت-زَرتی (Bit-Zatti) را شهربندان کرده و گشودم. [من
 ...] کاکِی (Kakî)، [شاه ...]، من شهربندان کردم، گشودم، (و) غارت
 کردم (...) و) [شهر کیشَپیه (Kitpattia) در سرزمین بیت-اَبَدانی
 را که تونکو تصاحب کرده بود. [...]، من [شهر] نیکور را، با شهرهای
 اطرافش بازسازی کردم، مردمان سرزمین‌های مفتوحه (بیگانه) را
 در آنجا سکنی دادم. [...] من] [خواجه‌ای از خود را به عنوان فرماندار
 بر آنها] گماردم» (RINAP 1: 6-7).

این متن به وضوح نشان از آن دارد که ایالت تازه آشوری شده
 پَرسوآ، از اطاعت آشور خودداری کرده‌بود. مرکز ایالت پَرسوآ یعنی

نیکور کانون توجه شاه آشور بود. تونکو (Tunaku) فرماندار
 شهر بارودار نیکور-پایتخت سرزمین پَرسوآ- توانسته بود یکی
 از شهرهای مفتوحه تیگلات-پیلهر سوم، بنام کیشَپیه را تسخیر
 کند. بنا به نظر فورر، چون تونکو در قسمت باقی مانده متن به
 دقت معرفی نشده، بنابراین در قسمت شکسته شده بالاتر، متن
 را باید چنین بازسازی کرد: «[تونکو از سرزمین پَرسوآ] [گرد
 و غبار] نیروی قشون مرا دید و شهر نیکور، شهر بارودارش را
 ترک کرد» (Forrer 1920: 90). به همین جهت او می‌بایست
 احتمالاً فرومانروای سرزمین پَرسوآ بوده باشد. علیرغم مقبولیت این
 نظر (Forrer 1920: 90; Olmstead 1923: 177; Brown 1979: 90, no 9; Van Buylaere 2014: 185)، پیشنهادی
 مستند نیست. احتمالاً نظر هوزینگ به واقعیت نزدیکتر است که
 تونکو را تنها فرماندار شهر نیکور می‌داند (Hüsing 1930: 15).
 بنا به ادعای شاه آشور، ظاهراً آرامش به منطقه بازگشته بود. اما
 دست کم در سه متنی که نمی‌توان تاریخش را مشخص کرد ولی به
 احتمال زیاد مربوط به بعد از دو لشگرکشی ابتدایی تیگلات-پیلهر
 سوم است، از حمله به غرب ایران و از جمله، به پَرسوآ سخن رفته
 است: بر لوح یادمانی (BM 118936) از دوره تیگلات-پیلهر
 سوم، یافت شده توسط لایارد از نیمرو (امروزه در موزه بریتانیا)،
 سخن از فرمانروایی او بر شهرها/سرزمین‌های بسیاری در غرب
 ایران از جمله پَرسوآ به میان آمده است (Luckenbill 1968: 125; I. 784; Tadmor 1994: 125). از کاوش‌های لفتوس در کاخ
 جنوب‌غربی نیمرو حدود ۲۴ لوح سنگی کشف شد که دو تای آن
 حاوی نبشته‌های طولانی از تیگلات-پیلهر سوم بود. لفتوس آنها
 را در سطح محوطه رها کرد ولی طراح از او آنها کپی‌برداری کرد.
 در این نبشته‌ها نیز از شهرها و سرزمین‌های زیادی سخن رفته که
 به دست تیگلات-پیلهر سوم فتح شده و مردمان آنجا به او باج
 پرداخته‌اند. در این میان نام پَرسوآ هم دیده می‌شود (Luckenbill 1968: 133; I. 811; Tadmor 1994: 133). در گل نبشته بزرگی که
 لایارد یا رسام از کاخ جنوب‌شرقی نیمرو پیدا کرده و امروز در موزه
 بریتانیا به شماره K 3751 به ثبت رسیده، در رویه لوح در سطر ۲۹
 نام پَرسوآ در میان بسیاری جای‌نام‌های دیگر آمده که تیگلات-
 پیلهر سوم غارت کرده (Luckenbill 1968: I. 795; Tad- mor 1994: 165). و در سطر ۳۵ گفته شده که پَرسوآ و بسیاری
 دیگر شهرها و سرزمین‌ها به آشور الحاق شده است (Luckenbill 1968: I. 795; Tad- mor 1994: 165).

باید متأخرتر از دو لشگرکشی نخست تیگلات-پیله سر سوم روی داده باشد و نشان می‌دهد که پُرسوآ هرچند به ایالتی آشوری بدل شده اما کاملاً مطیع نشده بود.

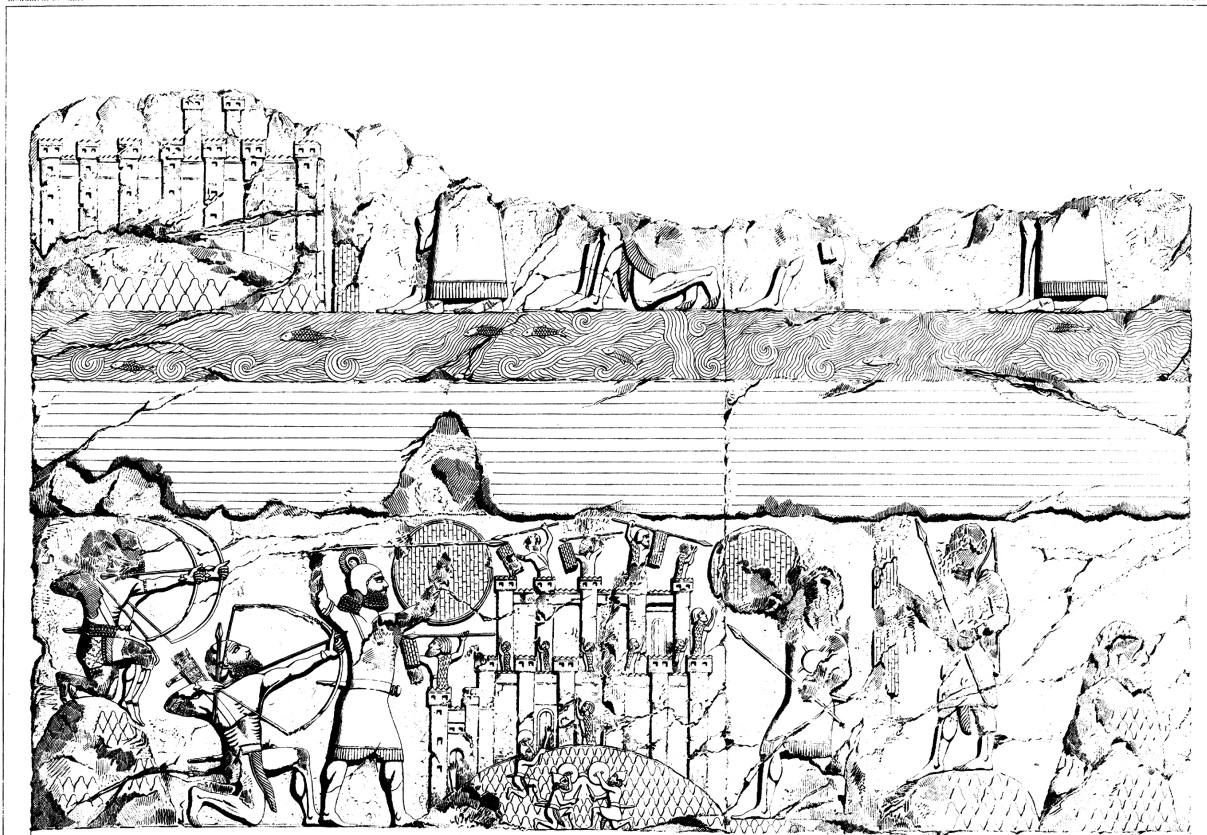
• سارگون دوم (۷۰۵-۷۲۱ پ.م.) (*Sargon II*)

برپایه نامه شماره ۲۵، در اوایل سال ۷۱۷ پ.م. یک فرماندار آشوری از پُرسوآ پنجاه سوار قرض گرفت (Kwasman & Par- 1991 no. 25). از نظر واترز نام این فرماندار بر اساس دو نامه شماره ۱۲۸ و ۱۳۴ (Fales and Postgate 1992, no. 128 & no. 134) *یلو-تک‌لک* (*Ilū-taklak*) بوده است (Waters 1999: 101). سال بعد در ۷۱۶ پ.م. شهرهای بیت-کیلمزخ (*Bit-Kilamzah*)، *لاما* [...]، گنوگوخنو (*Ganungu[htu]*) و سه شهر دیگر از منطقه نیکزرم (*Niksa-ma*) و همچنین شهر شورگدیه (*Šurgadia*) به دست سارگون دوم فتح و به ایالت پُرسوآ ملحق شدند (Radner 2003: 50). بر دیوارهای سنگی تالارهای کاخ دور-شروکین، سارگون دوم، سالنامه‌ای از خودش موسوم به «نسخه مجاز» ("Authorized version") حک کرده است. در این نبشته، در ذکر ششمین سال سلطنت خود به سال ۷۱۵ پ.م، اشاره می‌شود که سارگون سرجمع شش شهر را - که فقط نام دو تای آنها به نام‌های بیت-کیلمزخ (*Bit-Kilamzah*) و گنوگوخنو (*Ganunguhtu*) باقی مانده- در منطقه نیکزرم فتح کرده است و پس از فتح شهر شورگدیه همه این شهرها را به ایالت پُرسوآش افزوده است (Luckenbill 1968, II: 317; Fuchs 1994: 29 & 5). موضوع فتح ۶ شهر از سرزمین نیکزرم، به علاوه فتح شهر شورگدیه و الحاق همه این شهرها به ایالت پُرسوآش در «نبشته نمایشی» ("The display inscription") در تالارهای کاخ دور-شروکین بار دیگر ذکر شده است (Luckenbill 1968, II: 29; Fuchs 1994: 346). به همین دلیل فوخرس، شورگدیه را شهری در پُرسوآش یا کنار آن می‌داند (Fuchs 1994: 461). در میان نقش برجسته‌های خرصباد، نام دژ گنوگوخنو آمده (Botta and Flandin 1849: Vol. I, pl. 70). آن نیز به دست سپاه آشوری در همانجا تصویر شده است (Botta and Flandin 1849: Vol. I, pl. 70; Fuchs and Parpola

2001: xxiv, no. 59). دژ در محیطی ناهموار روی یک پشته طبیعی ایجاد شده است. آن دارای دو باروی تو در تو است و دو دروازه در باروی بیرونی آن دیده می‌شود. مردانی که از دژ گنوگوخنو دفاع می‌کنند، لباسی شبیه همسایگان مادی و مانی‌شان دربر کرده‌اند (تصویر ۴). در واقع اگر ما نام این دژ و تعلق آن به سرزمین پُرسوآ را از زبان آشوریان نمی‌دانستیم، هر آینه این تصور ممکن بود که در این نقش برجسته، صحنه فتح یک دژی مادی-مانیایی تصویر شده است.

طی هشتمین لشگرکشی خود، سارگون دوم در پُرسوآ توقف نمود و از فرمانداران تَمری، سَگیونو، بیت-لبدانی و سرزمین‌های مادهای قدرتمند خراج گرفت. در ادامه، از تلتا شاه ایلی و بیست و شش تن از روسای ایرانی سرزمین‌های مختلف نام برده شده است که غالباً به ماد منسوب می‌شوند (Mayer 2013: 101). از قضا این تصویر با ۲۷ «شاه»-ک سرزمین پُرسوآ، ذکر شده در لشگرکشی سَلَمَنْصَر سوم مشابهت دارد. آیا این فهرست واقعاً خراج‌آوران مادی را نشان می‌دهد یا اینکه آنها متعلق به خود پُرسوآ بودند؟ (Brown 1979: 58, no. 74).

در نامه آشوری-بابلی ۱۶۵ که در مورد جابجایی اسب است، به پیکی از پُرسوآ اشاره می‌شود (Waters 1999: 100). دیاکونوف این نامه را تلویحاً به دوره آشوربانیپال تاریخگذاری می‌کند (Diakonoff 1991: 16, no. 10). اما اصل سند فاقد تاریخ یا نام شاه یا رویداد سیاسی مشخصی است اما بنا به نظر فوخرس و پارپولا بیشتر نامه‌هایی که آنها منتشر کرده‌اند و از جمله همین نامه به سال‌های آخر فرمانروایی سارگون دوم -میان ۷۱۰ تا ۷۰۶ پ.م.- قابل تاریخگذاری هستند (Fuchs and Parpola 2001: xxxvi-xxxvii و 1930: 210-211). در نامه آشوری-بابلی شماره ۵۹، آشور-یلو-صور (سلف یا خلف نبو-رمسی در پُرسوآ (بنگرید به نامه آشوری-بابلی ۱۶۵) (Fuchs and Parpola 2001: 39) یا فرماندار کیسیسیم) درباره دو نفر به نام‌های *یزی* (*Ezi*) و *زالا* (*Zalā*) گزارش می‌دهد. هرچند نام نخست کمی متفاوت است، اما اینها به احتمال خیلی زیاد با *زیزی* (*Zizi*) و *زلا*، حاکم دو شهر از گیزیلی‌بوند یکی هستند که به فرماندار پُرسوآ کرنش کردند؛ زیرا آنها در سال ۷۱۴ پ.م. تحت تابعیت او درآمده بودند (Fuchs and Parpola 2001: xxiv). از نامه آشوری-



تصویر ۴. طرحی از فتح دژ گنگوختو به دست سپاهیان سارگون دوم (برگرفته از Botta and Flandin 1849: VI. I, Pl. 70).

احتمال نَبو-رَمَنی (Fuchs and Parpola 2001: lii.no. 55) - وقتی از ماد بازمی‌گشت، مردانش را برای تعقیب برخی فراریان به *مَانا، رَموآ/مَزموآ* و *حَ-خَمَین* فرستاد. این مناطق به ترتیب در چهار جهت اصلی پَرسوآ قرار دارند: ماد در شرق، *مَانا* در شمال، *حَ-خَمَین* در جنوب و *رَموآ/مَزموآ* در غرب (Fuchs and Parpola 2001: xxiv). در همین نامه از چندین دژ در سرزمین پَرسوآ در امتداد مرزهای دشمن از جمله *تیزو (Tizu)*، *کیگختو (Kiguhtu)* و *کیزهسی (Kizahasi)* نام برده می‌شود (Fuchs and Parpola 2001: 37). از دژ *تیزو* و *کیزهسی* فعلاً اطلاع بیشتری نداریم. دژ *کیگختو* به احتمال باید همان *گنگوختو* یا *گَنوَنگو/ختو (Ganguhtu/Ganungu[htu])* باشد که به سال ۷۱۶ پ.م. به پَرسوآ الحاق شده بود (Fuchs and Parpola 2001: xxiv; Fuchs 1994: 317, 435, 453, 461).

در منازعه میان عیلام و آشور بر سر تعیین جانشین آینده *الییی*، از پَرسوَمَش ذکر می‌آید. دلیل اصلی لشکرکشی

بابلی ۲۳۰ که به سختی آسیب‌دیده، می‌توان فهمید *نیرگال-اِطیر (Nergal-etir)* از بیت-سَگیبوتو (*Bit-Sangibutu*) به شاه آشور از جمع‌آوری معوقات (خراج؟) ایالت پَرسوآ شامل ۳۰ ورزا و [تعداد حفظ نشده] گوسفند گزارش داده است (Fuchs and Parpola 2001: xxv, 44-45). در دوره سارگون و جانشینانش در متن‌های زیادی از آمد و شد صاحب‌منصبان آشوری یا رسولان آنها تحت عنوان هیأت‌های خراج به / از خاک ماد صحبت می‌شود. در میان این هیأت‌ها نام فرماندار پَرسوآ نیز دیده می‌شود. در نامه آشوری-بابلی ۱۹۲، صحبت از ۱۲۰ اسبی است که نَبو-رَمَنی فرماندار پَرسوآ به *آرزوهین (Arzuhina)* فرستاده یا آورده است (Lanfranchi and Parpola 1990: 56). این می‌تواند توصیف نتیجه یکی از همین هیأت‌های خراج باشد (Fuchs and Parpola 2001: xx-). موقعیت پَرسوآ در نامه آشوری-بابلی ۵۵۶، بر اساس موقعیت نیکور پایتخت آن ایالت تشریح شده است. در این نامه که تاریخ دقیق نگارش آن معلوم نیست، فرماندار آنجا -به

عیلام، ضد *آلیبی* به سال ۷۰۷ پ.م. دخالت در تعیین جانشین آینده شاهکانشین *آلیبی* بود. در این زمان *دلتا* (*Daltā*) شاه *مسن آلیبی* به تازگی درگذشته بود، ولی هنوز تکلیف جانشین اش روشن نبود. صحبت از «خانه *دلتا*» در نامه ۱۱۳ (Fuchs and Par-) ۷۷-۷۸ (pola 2001: 77-78) و «پسر *دلتا*» در نامه های ۱۲۹ (Fuchs and Parpola 2001: 88-90) و ۱۳۰ (and Parpola 2001: 90-91) هر دو به این تاریخ ارجاع دارد. بهانه لشگرکشی شاه عیلام -که هرچند نامش ذکر نمی شود اما به احتمال زیاد *شوتروک-تهوتته* دوم است- (Waters 2000: 19-20)، شورش *بورتی* (*Burati*)، دژی در ایالت عیلامی (*آرشی* *(A)raši*) نزدیک بیت *بوتکی* است. *بورتی* درست «بیرون خانه *دلتا*»، در سرحدات میان عیلام و *آلیبی* واقع بوده است (Fuchs and Par-) 78 (pola 2001: 78). این شورش، دست کم یکی از راه هایی که به شاه عیلام اجازه دخالت در *آلیبی* می داد را مسدود می کرد. وقتی صاحب منصبان آشوری در شهر *دیر* با شورشیان ارتباط برقرار کردند، بهانه دیگری برای شاه عیلام به دست آمد تا به سرعت دخالت کند. ناظران آشوری در *دیر* بر شاه عیلام متمرکز بودند و موقعیت لحظه ای او گزارش می شد. این به صاحب نظران اجازه می دهد که توالی نامه ها را تعیین و مسیر لشگرکشی را بازسازی کنند. در نامه ۱۲۹ (Fuchs and Parpola 2001: 88-90)، شاه عیلام مشغول تدارکات در بیت *بوتکی* بود. این نشانه واضحی از یک لشگرکشی قریب الوقوع بود. به علاوه صاحب منصبان عیلامی، به پسر *دلتا* اطلاع دادند که شاه عیلام در راه بیت *بوتکی* است. در همین نامه، خبرچین آشوری گزارش می دهد که شاه هنوز منتظر سربازان بیشتر و در حال مذاکره با رهبر *پرسومش* است. شاه عیلام «پیک اش» را به *پرسومش* فرستاده و گفته: آیا [...] به بسیج خواهد شد؟ [...] علیه [...] /ومن-مینا/ طلایه دار [...] و بورسیلا ملزو مات برای لشگرکشی] در بیت *بوتکی* تهیه خواهند کرد؟» (Fuchs and Parpola 2001: 88). متأسفانه نام رهبر *پرسومش* حفظ نشده است. نام رهبر *پرسومش* در سطر ۸ از رویه *گلنشته* ۱۲۹، حک بوده است (SAA 15 129). قسمت های آسیب دیده و شکسته این سطر با توجه به شیوه نگارش کاتب *گلنشته*، از ابتدای خط تا پایان نام رهبر *پرسومش*، برای حدود ۱۲ نشانه میخی جا دارد (تصویر ۵). دو واژه ابتدای خط توسط فوخس و پارپولا باتوجه به محتوی کلی *گلنشته* بازسازی شده است (Fuchs and Parpo-)

88: 2001 la). اما پیشنهادی برای بازسازی نام رهبر *پرسومش* ارائه نشده است. با توجه به فضای موجود در سطر ۸ *گلنشته*، نام این فرد در کل نمی توانسته بیش از ۶ هجا و شاخص آن بوده باشد (در کل هفت نشانه میخی). برای بازسازی نام این فرد، انگاره های زیر مد نظر است: *پرسومشی* ها همان *پارسیان نخستین* بودند. *پارسیان نخستین* نام های ایرانی/پارسی داشتند. نام پادشاهان تکرار می شده است. در میان نام فرمانروایان هخامنشی تنها نام *کبوجیه* و *بردیه* (نام اخیر در نسخه بابلی بیستون به شکل *bar-m* *zi-ia* (در کل ۴ نشانه میخی ثبت شده) به «یه» ختم می شده است. با توجه به سنت تکرار نام فرمانروایان در میان پادشاهان هخامنشی، آیا احتمال دارد که نام این رهبر پارسی «*کبوجیه*» می بوده؟ املاهای نام *کبوجیه* در گویش بابلی در چندین متن از جمله در استوانه کوروش بزرگ در دسترس است. بابلی و آشوری دو گویش از زبان آکدی هستند و نوشتار آنها با تفاوت هایی، مشابه هم است. نام *کبوجیه* در استوانه کوروش به صورت *mka-am-bu-zi-ia* نوشته شده است (ن.ک. CDLI no: P386349). با توجه به انطباق هجاهای این نام با بخش مورد نظر در *گلنشته* مذکور، بازسازی این نام در این *گلنشته* آشوری می توانسته چنین باشد: *mka-am-bu-zi-ia-a* = *[mka-am-bu-zi-ia-a]* /کمبوز/یه. اگر این پیشنهاد در نظر گرفته شود، نام رهبر *پارسیان نخستین*، می توانسته *[کمبوز/یه]* بوده باشد. از آنجایی که نام فرمانروایان هخامنشی از هخامنش تا داریوش بزرگ در استوانه کوروش و سنگ *نیشته* بیستون ثبت شده است، این *[کمبوز/یه]*، به احتمال رهبر *پارسیان پیش* از هخامنش، بوده است. مذاکره شاه عیلام با رهبر *پرسومش* برای گرفتن سربازان مورد نیازش، به عنوان رابطه ای از سر اجبار و سست بنیاد میان پادشاه عیلام و رهبر *پرسومش* تفسیر شده (Fuchs and Parpola 2001: xxxiii)، اما لحن نامه ملتمسانه نیست بلکه حاکی از انتظاری به حق از جانب شاه عیلام، *شوتروک-تهوتته* دوم است.

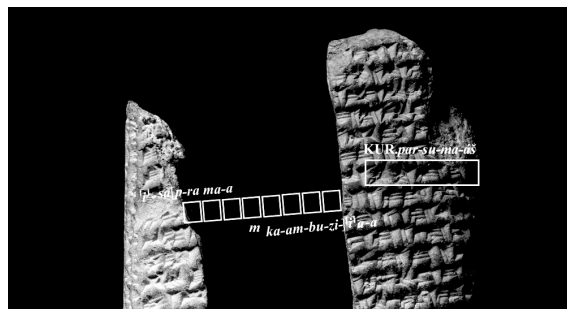
• سَنَخَرِیب (۷۰۵-۶۸۱ پ.م.) (*Sennacherib*)

درست در زمانی که اشاره به *پرسو/ش* (ش) به عنوان ایالتی آشوری در زاگرس مرکزی در منابع رو به کاستی بود، نام *پرسووش/پرسومش* به عنوان یک پادشاهی در شرق عیلام در منابع مکتوب ظاهر شد و بسامد آن روبه افزایش گذاشت. هر چند در دوره *سارگن*

80). مدرکی در دست نیست که نشان دهد اهالی *آئشان/آنزان* و *پُرسوَمَش* در این زمان تهدیدی از جانب آشور احساس کرده باشند، بنابراین حضور آنها در این نبرد نشان‌دهنده قدرت سازماندهی شاه عیلام، *هوئِن-مَنو* برای فرماندهی سربازانی از آن ناحیه است. این امر میزانی از نفوذ سیاسی عیلام را در فارس در اوایل سده هفتم پ.م. نشان می‌دهد (واترز ۱۳۹۱: ۷۳، Waters 1999: 103). *آلبی* و *پُرسوَمَش* احتمالاً به ترتیب شمال غربی و جنوب‌شرقی‌ترین حدود نفوذ عیلام در اوایل سده هفتم پ.م. را نشان می‌دهد (واترز ۱۳۹۱: ۷۳).

نتیجه این نبرد مبهم است، زیرا در حالی که رویدادنامه بابلی اشاره می‌کند که *هوئِن-مَنو* «آشوریان را وادار به عقب نشینی کرد» (Grayson 1975: 80)، چند گزارش از *سَنخَرِب*، بر غلبه کامل آشوریان تاکید دارد (Luckenbill 1927: 127، 155-156 & 158). صرف‌نظر از نتیجه این نبرد، آنچه برای ما در گزارش *سَنخَرِب* جالب توجه است، توصیف او از سپاه دشمن است. او می‌گوید: «*هوئِن/وتش*، سپه‌سالار شاه عیلام، مردی قابل‌اعتماد، فرمانده سپاهیان، پشتیبان اصلی او، همراه با بزرگان، آنان که *خنجر زرین* حمایل داشتند، و بر *دستانشان (مچ‌هاشان)* *دست‌بندهای سنگین (ضخیم؟)* طلای درخشان بود، -مانند گوساله‌های پرواری که بر آنها زنجیر بسته باشند، من آنها را به سرعت برانداختم و موجبات شکست آنها را فراهم کردم. [...] با اجساد رزمندگان، دشت را مثل علف پر کردم، بیضه‌ها (یشان) را بریدم، من آلت‌هایشان را مانند خیار در ماه سیمانو (تیرماه) بریدم. دستانشان را قطع کردم. *دست‌بندهای سنگین (؟)* از زر (و) *سیم درخشان* را که (آنها) بر *مچ‌هاشان* (داشتند) برکندم. من با شمشیری تیز کمربندهایشان را سوراخ کردم و *خنجرهای حمایل زرین و سیمین* را که (آنها) بر بدن‌هایشان (حمل می‌کردند) تصاحب کردم» (Luckenbill 1927: 127).

آنچنان که پیداست، آرایه بزرگان ارتش عیلام واقعاً چشم‌گیر بود. این آرایه‌ها برای ما آشنا هستند (برای دستبندهای زرین دوسر Dalton 1964: pls. XVII-XX، به Barnett 1968: pl. II.1 و از پاسارگاد بنگرید به Stronach 1978: pls. 146.d, 147, 160.c و 1999 Stronach و برای غلاف زرین از گنجینه جیحون بنگرید به Dalton 1964: pl. IX، Barnett 1968: pl. VI، یک نمونه با روکش طلا برای قبضه



تصویر ۵. برای تصویر، استنساخ، آوانگاری و ترجمه گلبشته ۱۲۹. ر.ک.: https://cdli.ucla.edu/search/archival_view.php?ObjectID=P313814

دوم نام *پُرسوَمَش* به عنوان سرزمینی در شرق عیلام در جریان لشگرکشی *شوتروک-نَهونته* دوم به *آلبی* ظاهر می‌شود، اما مدتی بعد، به سال ۶۹۱ پ.م. و در نبرد *خ/خُوله* است که اطلاعات بیشتری از این سرزمین و موقعیت احتمالی آن به ثبت رسیده است. کشمکش‌های میان عیلام و آشور بالا گرفت و باعث شد تا هر دو طرف نیروهای خود را در مکان *خ/خُوله* - جایی در شمال بابل (Zadok 1985: 148) در جوار دجله (Waters 1999: 102) - بسیج کنند. *هوئِن-مَنو* (۶۸۹-۶۹۲ پ.م.) (*Huban-menanu*) -شاه عیلام- اتحادیه بزرگی را در حمایت از بابل گرد آورد. این نیروها غیر از سربازان عیلامی، شامل سربازانی از «سرزمین‌های *پُرسو_آش*، *آنزان*، *پَشِرو*، *آلبی*» و قبایل پرشماری از کلدانیان و آرامیان بود (Luckenbill 1927: 126). چیدمان نیروها جالب توجه است: سرزمین *پُرسو_آش* در صدر فهرست است و سپس *آئشان/آنزان*، *پَشِرو* و *آلبی* قرار دارند. چه چیزی *پُرسو_آش*، *آئشان/آنزان*، *پَشِرو* و *آلبی* را از نیروهای کلدانی و آرامی جدا می‌کند؟ این فهرست شاید برای نشان دادن برتری گروه اول در ترکیب ارتش عیلام یا به منظور جدا کردن نیروهای عیلامی و ایرانی از متحدان کلدانی و آرامی فهرست شده باشند (Waters 1999: 102). این هم ممکن است که این نیروها به ترتیب جغرافیایی از شرق به غرب فهرست شده باشند (بنگرید به پایین).

از متن چنین پیداست که در فراهم آمدن این نیروها شاه عیلام نقش محوری داشته است (Waters 1999: 103). به خصوص که رویدادنامه بابلی تاکید دارد که او حمله را آغاز کرد: «در سالی نامعلوم *هوئِن-نیمنا* سربازان عیلام (و) *آکد* را گرد آورد و نبردی ضد *آشور* در *خُوله* ترتیب داد» (Grayson 1975: ۷۳).

شمشیر با تیغه آهنی و نیز غلاف طلایی همان تیغ از چرتوملیک (Čertomlyk) (Aleksseev 2007: Abb. 7 und 9)، یک نمونه مشابه دیگر با تیغه آهنی و غلاف طلا یافت شده از فیرزفله (Vet-) (tersfelde) (در غرب لهستان، نزدیک مرز آلمان) (Nawroth 2007: Abb. 1 und 4).

برپایه یافته‌های باستان‌شناختی و نیز نقش‌برجسته‌های تخت‌جمشید، نقش‌رستم و شوش [غلاف] خنجر و دستبند [دوسر] زرین در نیمه اول هزاره نخست پ.م. غالباً فقط توسط مردمانی ایرانی‌زبان استفاده می‌شد. پیش و پس از جنگ خ/خ/لوله هیچ شاه آشوری در وصف دشمن عیلامی خود به چنین آرایه‌هایی اشاره نمی‌کند. بر اساس نقش برجسته‌هایی که نبرد تل توبه در حاشیه رود ولای میان شاه عیلام (ئوومن) و آشوریانیال را به تصویر کشیده است (Barnett 1998: 94-95, Pls. 296-297)، هیچ بخشی از ارتش عیلام نه پیاده‌نظام، نه سواره‌نظام، نه بزرگان، نه شاهزاده و نه حتی شاه عیلام چنین آرایه‌هایی نداشتند.^{۱۶} بابلیان هم چنین آرایه‌هایی نداشتند (Barnett 1998: Pls. 286 and 645b). در جمع آن اتحادیه، این آرایه‌های تجملاتی [غلاف] خنجر و دستبند [دوسر] زرین - به احتمال قوی فقط می‌توانست از آن پرسومشی‌ها باشد. دیگر اینکه اگر مهمترین سربازان هوین - مینو صاحب این آرایه‌هایی نظرگیر بودند، پس احتمالاً هسته اصلی سپاهیان وی را نیز سربازانی از پرسومشی‌ها تشکیل می‌دادند (عطائی و وحدتی ۱۳۸۲: ۸۵، پانوش ۳). اگر آن گونه که بیشتر صاحب‌نظران معتقدند، پرسومش را در این زمان باید در سرزمین آشنان/آزان (استان فارس کنونی) مکان‌یابی کرد، پس این پرسومشی‌ها می‌توانند نیای پارس‌های بعدی بوده باشند. پارسیان هم مثل بیشتر اقوام ایرانی‌زبان از این آرایه‌ها استفاده می‌کردند. در

۱۶. از دوره عیلام نو دستبندهای دوسر زرین (شیشه‌گر ۱۳۹۲: ۱۴۷-۱۴۹ و ۱۶۱-۱۶۲: تصاویر ۴-۲، ۵-۲، ۶-۲، ۷-۲، ۱۳-۲، ۱۴-۲، ۱۵-۲، ۱۶-۲، ۱۷-۲، ۱۸-۲) و ۲۱ دستبند دوسر سیمین (شیشه‌گر ۱۳۹۲: ۳۷۹: تصاویر ۴-۲، ۵-۲، ۶-۲، ۷-۲، ۸-۲، ۹-۲، ۱۰-۲، ۱۱-۲، ۱۲-۲، ۱۳-۲، ۱۴-۲، ۱۵-۲، ۱۶-۲، ۱۷-۲، ۱۸-۲، ۱۹-۲، ۲۰-۲، ۲۱-۲) از آرامگاه جوبی در نزدیکی رامهرمز در استان خوزستان گزارش شده است. بنا به سه مدرک نوشتاری، این آرامگاه از آن دو بانوی عیلامی احتمالاً از خاندان شوتور-نهوتنه پسر/بند بوده‌اند (رضایی صدر ۱۳۹۳: ۴۹۵). این آرامگاه به اواخر دوره عیلام نو (۵۸۵-۵۳۹ پ.م.) تاریخگذاری می‌شود (شیشه‌گر ۱۳۹۳: ۵۶۱). بنابراین وجود دستبندهای دوسر زرین و سیمین در این آرامگاه عیلامی می‌تواند متأثر از فرهنگ 'پارسیان نخستین' بوده باشد که در این زمان در خوزستان حضور داشتند.

نقش‌برجسته‌های تخت‌جمشید، شاه، بزرگان، درباریان و سربازان این آرایه‌ها را به دست می‌کردند. جالب آن که محافظه‌کارترین بخش جامعه پارسی، یعنی عشایر کوچ‌رو، این آرایه‌ها را تا دوره ساسانی حفظ کردند. دو دستبند آهنی دوسر از دو گورستان ساسانی ۶۵ (اسدی گفتگوی شخصی) و ۸۸ (بوشارلا و همکاران ۱۳۸۸) در تنگ بلاغی گواه این مدعا است. اگر تفسیر ما درست باشد، به احتمال بسیار زیاد پرسومشی‌ها در نبرد خ/خ/لوله/عقاب پارسیان بعدی بودند. اگر ترتیب نیروهای درگیر در جنگ خ/خ/لوله/عقاب اتفاقی نباشد، ممکن است نشان دهنده این امر باشد که کاتبان آشوری آنها را به لحاظ جغرافیایی مرتب کرده باشند. این امر ممکن است؛ زیرا با این کار بر اعتبار قدرت شاه آشور می‌افزودند که توانسته بود نیروهای گسترده وسیعی از لرستان تا فارس را شکست دهد.

•/سرحدون (۶۸۱-۶۶۹ پ.م.) (Esarhaddon)

در دوره حکومت سرحدون در سال‌های ۶۷۷/۶۷۸ و ۶۷۹/۶۸۰ پ.م. ابتدا سکاها (Ivantchik 2017) و کمی بعد در ۶۷۵ پ.م. کیمیری‌ها در زاگرس ظاهر می‌شوند (Tokhtas'ev 2011) و حدود سال‌های ۶۷۴-۶۷۳ پ.م. همزمان با خیزش مادها ضد آشور با آنها همدست شده به پرسومش و احتمالاً لیبی حمله می‌کنند. در سه فال‌نامه از نگرانی تهاجم کیمیری‌ها و سکاها به ایالات آشوری در زاگرس مرکزی و از جمله پرسومش (KUR par-su-maš) به عنوان یک منطقه جغرافیایی و نه به عنوان گروهی ویژه از مردمان (پارسیان) اشاره شده است (Starr 1990: nos. 37, 39 & 40). متن‌ها بدون تاریخ هستند، اما با توجه به وقایع تاریخی مندرج در آنها (Starr 1990: lxi-lxii) و نیز از آن جاکه به زبان بابلی‌نو نوشته شده به احتمال به پیش از ۶۷۲ پ.م. و به زمان فرمانروایی سرحدون تاریخ‌گذاری می‌شود (Waters 1999: 101, no. 19).

•/آشوربانیپال (۶۳۱-۶۶۸ پ.م.) (Aššurbanipal)

دیاکونوف بر پایه چند متن از دوره آشور نو، چنین اظهار کرده که پرسو تا فروافتادن قدرت آشور، پیوسته جزئی از امپراتوری آنها باقی ماند (Diakonoff 1991: 16) نظری که واترز هم با آن موافق است (Waters 2014: 21). یک گل‌نبشته از دوره آشور نو حاوی فهرست بلند بالایی از جای‌نام‌های مختلف است. این گل‌نبشته (به شماره K4389) از نینوا به دست آمده و به دوره آشوربانیپال

سنگی و از جمله درگاه سنگی وجود داشته است، یا این که درگاه سنگی از کاخ یا بنای مهمی خارج شده و به دلیل اهمیت آن به خاک آشور حمل شده است. در این صورت این سنگ درگاه نباید سنگ‌درگاهی ساده - مشابه سنگ درگاه تالار ستوندار زیویه (بازدید شخصی) - بوده باشد، بلکه از نوع مزینی بوده که مثلاً از اقامتگاه K (Loud and Altman 1938: Pl. 30 and 48) و همچنین از اقامتگاه L (Loud and Altman 1938: Pl. 36 and 66) در خرباص (دورسروکین/شهر سارگن آشوری) گزارش شده است. برای فرضیه اول مدرکی در دست نداریم. اما اگر فرض دوم درست باشد، تلویحاً به معنی تخلیه ایالت آشوری پُرسوآ(ش) از سوی آشوری‌ها است و این می‌تواند به سلطه لرزان آشور بر پُرسوآ(ش) در این زمان تعبیر شود. بنابراین موجودیت ایالت پُرسوآ(ش) در زمان فرمانروایی/سرحدون و آشوربانیپال چندان روشن نیست و ممکن است فقط نام آن سرزمین در خاطر آشوری‌ها برای چند دهه در زاگرس مرکزی حفظ شده باشد.

روابط عیلام و آشور هیچ‌گاه خالی از تنش و اصطکاک نبود. روابط کم‌تنش این دو ظاهراً تا نیمه نخست سلطنت آشوربانیپال دوام آورد، اما از سال ۶۶۵ پ.م. به بعد سیاست عیلام حالتی به کلی خصمانه به خود گرفت. من این قسمت از تاریخ عیلام نو را از پژوهش ارزنده واترز خلاصه می‌کنم (واترز ۱۳۹۱: ۱۵۱-۹۰): ابتدا/اورتک (Urtak) (۶۷۵-۶۶۴ پ.م.) غافل‌گیرانه به جنوب میان‌رودان تاخت. آشوربانیپال مداخله نمود و اقدام شاه عیلام بی‌نتیجه ماند. با مرگ ناگهانی/اورتک، خیال آشوربانیپال کمی آسود، اما با روی کار آمدن تِئومَن (Teumman) (تِپتی-هومِن-اِیشوشِنیک؟) (Tepti-Huban-Inšušinak?) (۶۵۳-۶۶۴ پ.م.) آتش جنگ از نو زبانه کشید. تِئومَن سر خود را در نبرد تل توبه (Tell Tuba) در امتداد/ولای (Ulāya) (رودک شاور فعلی) به سال ۶۵۳ پ.م. از دست داد و عیلام در عمل به ایالتی آشوری بدل شد. آشوربانیپال، هوبن-نیکش دوم (Huban-nikaš) (II) (۶۵۳-۶۵۲ پ.م.) را به عنوان شاه شوش و مدکتو و همزمان تَمَریتو یکم (Tammaritu I) را به حکومت خَیلو منصوب کرد. ممکن است نامه آشوری-بابلی ۹۶۱ به این دوره تعلق داشته باشد. زیرا در این نامه به تَمَریتو (یکم؟) و پُرسوَمَش در ارتباط با خَیلو اشاره شده است (واترز ۱۳۹۱: ۱۱۴، پی‌نوشت ۱۹). اما سلطه آشور بر عیلام موقت بود. ظرف کمتر از یکسال و در سال ۶۵۲ پ.م.

تاریخ‌گذاری می‌شود (Forrer 1920: 54; Fales & Postgate 1995: xiv). در پایان بخش دوم ستون اول این فهرست، در سطر ۱۵، نام پُرسوآ ضبط شده است: ([x (x x)] -^{KUR}par-lsu). به تازگی سرزمین پُرسوآ (پُرسو) (Fales & Postgate 1995: 4). به تازگی چنین پیشنهاد شده که این فهرست بهتر است به عنوان واژه‌نامه (lexical list) در نظر گرفته شود (Fales & Postgate 1995: xiv). بنابراین نمی‌توان از این متن به عنوان سندی مطمئن مبنی بر وجود ایالت پُرسوآ در دوره آشوربانیپال سود جست (Radner 2003: 57: no. 54).

در نامه آشوری-بابلی ۱۱۲۸، از نبوشوم‌اِیشیر (-Nabush-umlishir) به آشوربانیپال، به یک درگاه سنگی از سرزمین پُرسوآ اشاره می‌شود: «پامرسان ... درگاهی سنگی از سرزمین پُرسوآ، وقتی به بَیرَتی (Birati)، شهر پادشاه و سرور من، آورده شد، پادشاه پامرسانی (?) را منصوب کرد تا همراه آن برود» (Waterman 1930: L. 1128).

در نامه‌های شماره ۳۰ (Parpola 1987: 31) و ۳۱ (Parpola 1987: 32)، به شهر بَیرَتی در ارتباط با اورارتو اشاره شده است. پارپولا، بَیرَتی (Birat(e)) را در شمال غرب بغداد، بر ساحل فرات، میان رُمادی و حدیثه مکان‌یابی می‌کند (Parpola 1987: no. 84). در اطلس دانشگاه هلسینکی در زمینه خاور نزدیک در دوره آشور نو، موضع بَیرَتی (Birāti) در مرز میان آشور و اورارتو پیشنهاد شده است (Parpola and Porter 2001: 3-D3). به نظر ایلینگ، بَیرَت (Birat) همراه با بیت-خیر(ی) (Bīt-Hair(i)) می‌آید (Ebeling 1938a: 30) و مکان اخیر، شهری عیلامی است (Ebeling 1938b: 42). چنان که بالاتر آمد، بهانه لشگرکشی شوئروک-تَهوتته دوم به سمت سرحدات غربی قلمرواش، شورش بُورَتی (Burati)؛ دژی عیلامی نه چندان دور از بیت-بُونکی بود که در منطقه اَرسی قرار داشت. فوخس و پارپولا، بُورَتی را میان عیلام و اَلِیبی مکان‌یابی می‌کنند (Fuchs 2006: 206; Gorris 2014: xxxiii; and Parpola 2001). در هر حال، حمل سنگ درگاهی از پُرسوآ(ش) در زاگرس مرکزی به هر کدام از سه موضع پیشنهادی، قدری عجیب است. هر سه موضع، از پُرسوآ(ش) دور هستند و حمل یک درگاه سنگی از آنجا به بَیرَتی دلیل قانع‌کننده‌ای می‌طلبد. می‌توان یکی از دو فرض زیر را در نظر گرفت: یا در پُرسوآ(ش) کارگاهی برای ساخت عناصر معماری

شَمش-شوم-اوکین، بردار آشوریانیال، در بابل شورش کرد و عیلام به هواداری از او برخاست. نتیجه، اقدامات بیشتر آشور بود که به نابسامانی کامل عیلام انجامید. هرچند عیلام سقوط نکرد. ممکن است نامه آشوری-بابلی ۱۳۰۹، مربوط به هوبن-هلتش دوم باشد، زیرا نامه، حاوی اشاره‌ای به ورود او به خیلکو است. در همین نامه به پُرسومش هم اشاره شده است. نامه آسیب دیده‌تر از آن است که بشود مفهوم دقیق آن را فهمید. اشاره به پُرسومش در این موقعیت بحرانی، این تصور را پیش می‌کشد که یا پارسیان به هواداری از شاه عیلام، ضد آشور مداخله کرده‌اند و یا این که تهدیدی از سوی آنها متوجه عیلام شده، که دخالت هوبن-هلتش دوم را در پی داشته است. نیروهای عیلامی و آشوری در مَنگِسی (Mangisi) صف‌آرایی کردند و نتیجه فروپاشی سپاه عیلام بود که منجر به مرگ هومبن-هلتش دوم شد. پس از او تَمَریتو دوم (Tammaritu II) (۴۹۹-۶۵۲ پ.م.) همچنان به حمایت از شورش شَمش-شوم-اوکین ادامه داد. در زمان او پل-ئینی (Bēl-ibni) از سوی آشور به سمت فرماندار سرزمین دریا منصوب شد. فرمانروایی کوتاه مدت تَمَریتو دوم با خیانت خدمتگزار وفادارش -ئِنْدَبِی (Indabibi)- پایان یافت. تَمَریتو دوم همراه با خانواده‌اش به آشوریانیال پناهنده شد و خود/ئِنْدَبِی (۶۴۸-۶۴۹ پ.م.) به جای او بر تخت فرمانروایی عیلام تکیه زد و کوشید روابطش را با آشور در صلح نگاه دارد. آشوریانیال به واسطه پیکی از/ئِنْدَبِی خواست آن آشورانی را که نزد نَبو-پل-شومات-یاغی کلدانی- هستند آزاد کند و تهدید کرد که اگر خواسته او عملی نشود عیلام را ویران خواهد نمود. آن پیکی به/ئِنْدَبِی نرسید، ولی عیلامیان چون از این تهدید مطلع شدند،/ئِنْدَبِی را کشتند و هوبن-هلتش سوم (Huban-haltāš III) (۶۴۵-۶۴۸ پ.م.) را به جای او بر تخت نشاندند. شورش نَبو-پل-شومات دست‌کم از ۶۵۱ پ.م. آغاز شده بود و او در پناه عیلام به اقدامات خیره‌سرانه خود ادامه می‌داد. حضور او در عیلام و حمایت عیلام از او، خاطر آشوریانیال را مَکَدِر می‌نمود. روابط عیلام و آشور در این زمان در اوج خصومت بود. با آشکار شدن اقدام قریب‌الوقوع آشور، نَبو-پل-شومات از ترس به خُ/خودمیری گریخت. آشوریانیال در سال ۶۴۸ یا ۶۴۷ پ.م. نخستین لشگرکشی خود را به عیلام سامان داد. هوبن-هلتش سوم از مَدَکُتو به کوهستان گریخت. قلمروهای تسخیر شده نشان می‌دهد که دامنه فعالیت نیروهای آشوری حداکثر در دشت‌های

هموار خوزستان بود و شامل مناطق کوهستانی عیلام نمی‌شد. اوضاع درونی عیلام بحرانی و آشوب زده بود. در غیاب شاه فراری عیلام، فردی به نام/وَمَبَحَبوئه (Umbahabua) (هوبن-هلوئه Huban-habua) ادعای سلطنت کرد. اما او هم در مقابل پیشروی نیروهای آشوری صحنه را وا گذاشت و گریخت. آشوریانیال، تَمَریتو دوم را در شوش به تخت سلطنت نشاند، ولی حکومت او بیش از چند ماه نپایید. طی همین دوره، دوباره از پُرسومش و حمله آنها به شهرهای شلوکو ذکر می‌آید و به میان آمده است (نامه آشوری-بابلی ۱۳۱۱). اقدامات پل-ئینی فرماندار سرزمین دریا در جنوب عیلام به نفع آشور موثر بود. علیرغم همه اینها، هوبن-هلتش سوم موقعیت خود را در مقام شاه عیلام حفظ کرد و توانست بر مشکلات درونی عیلام فایق آید و به مَدَکُتو بازگردد. پس از حمله نخست، آشوریانیال از بزرگان عیلام خواست که نَبو-پل-شومات و همدستانش را تحویل دهند و در مقابل متعهد شد که خدایان عیلامی را بازگرداند و صلح را تضمین کند (Waters 2002)، اما نتیجه مطلوبی نگرفت. بنابراین حمله همه‌جانبه دیگری را به عیلام تدارک دید. هوبن-هلتش سوم این بار هم از مقابل او به دور-اوتش (Dūr-Untaš) (چغازنبیل فعلی) گریخت و در آن سوی رود دز (خودخود Hudhud) عیلامی موضع گرفت. با گذر سپاه آشور از رود دز، هوبن-هلتش سوم دوباره راه کوهستان‌ها را در پیش گرفت. عیلام به کلی سقوط کرد و نیروهای آشوری تا حوخور و فراسوی آن تا خیلکو هم رخنه کردند. شوش پایتخت کهن عیلام سقوط کرد و غارت شد. در این زمان، پَته (Pa'e) نامی برای مدتی کوتاه در افق سیاست به عنوان فرمانروای عیلام ظهور کرد، اما بزودی دستگیر شد. آتش ستیز طولانی عیلام و آشور با بازگشت مجسمه خدای نَنَیه (Nanaya) به/اوروک پس از ۱۶۳۵ سال که در عیلام به عنوان غنیمت نگهداری می‌شد، رو به سردی گذاشت و چند ماه بعد نَبو-پل-شومات توسط هوبن-هلتش دستگیر و جسدش برای آشوریانیال ارسال شد. پس از این وقایع، اتباع هوبن-هلتش، ضد او قیام کردند و او باز به سوی کوه‌ها گریخت. اما این بار توسط عوامل آشوریانیال دستگیر و به نینوا آورده شد. در آنجا او به همراه پَته و تَمَریتو دوم، اربابه آشوریانیال را ذلیلانه کشیدند. لشگرکشی دوم آشوریانیال به عیلام، به سال ۶۴۶ پ.م. (واترز ۱۳۹۱: ۱۴۴، پی‌نوشت ۵۷) روی داد، که طی آن اشاره‌ای تاریخی به پارسیان نخستین شده است. هر چند بر پایه سه نامه آشوری-بابلی، پیشتر از

حضور و تحرکات 'پارسیان نخستین' در نواحی شرقی عیلام مطلع بودیم (نامه‌های آشوری-بابلی ۹۶۱ و ۱۳۰۹ (حدود ۶۵۳ پ.م.) و ۱۳۱۱ (حدود ۶۴۷ پ.م.))، اما به واسطه گزارش مفصل *آشوربانپال* از وجود پادشاهی *پُرسومش* و رهبر آن *کُورش* - مطلع می‌شویم. «(وقتی) *کُورش*، پادشاه سرزمین *پُرسومش*، [خبر] پیروزی قدرتمندانه مرا، که من به یاری سرورانم *آشور*، *بل* و *نِبو* و خدایان بزرگ، بر عیلام وارد کرده بودم شنید، (و این که) من همچون سیل تمام عیلام را درنور دیده‌ام، او پسر بزرگش، *آروکو*، را به همراه باج و خراج، به عنوان گروگان به نینوا، شهر شاهانه من فرستاد و سروری مرا پذیرفت» (Weidner 1931-32: 4, L. 7-13; Kuhrt 2007: 53-54; Novotny & Jeffers 2018: Ashurbanipal 12, vi 7-13).

این همانی *کُورش* *پُرسومشی* یا *کُوروش* اول (بنگرید به بالا)، این اجازه را به ما می‌دهد که پیشنهاد کنیم که حدود قلمرو او از سمت شرق تا حوضه رود *کُر* (اگر نه بیشتر) به مرکزیت محوطه تخت‌سنگ - *یدا/آشنان/آنزان* پارس - و از سمت غرب تا منطقه نورآباد-باشت در همسایگی *خیداو* - بهبهان - امروزی امتداد داشته است. محدوده میان ناحیه باشت تا مرودشت پیش و پس از عیلام نو هم به عنوان یک واحد سیاسی یکپارچه شناخته شده بوده است. مطالعه گل‌نشته‌های اواخر دوره عیلام میانه از تپه گشتاسپی (*مُنْگَری* باستانی *Asmanlari*^{As}) در ناحیه باشت، نشان می‌دهد که این محوطه به لحاظ اداری زیر نظارت *آشنان/آنزان* (تُل ملیان) قرار داشت (عطائی ۱۳۹۷، عطائی و رعیت ۱۳۹۷: Rayat 2017: 72). مطالعه اثر مهرهای روی گل‌نشته‌های بایگانی باروی تخت‌جمشید نیز نشان می‌دهد که در دوره هخامنشی هم، منطقه سوم اداری که از تخت‌جمشید اداره می‌شد تا منطقه فهلپان گسترش داشت (هنکلمن ۱۳۹۲: ۱۷۷-۱۷۹).

همچنین باید به اثر مهری (۹۳ PFS*) اشاره نمود که روی دست‌کم ۵ گل‌نشته (Garrison 2011: 376-378, PF) ۶۹۲، PF ۶۹۳، PF ۶۹۴، PF ۶۹۵ & PF 2033 در بایگانی باروی تخت‌جمشید دیده می‌شود. این مهر حاوی نشته‌ای است عیلامی به این مضمون: «*کُورش/آشنانی*، پسر *چیش‌پش*» (Gar- rison and Root 1996/8: 6-7, fig. 2a-c) به نظر غالب صاحب‌نظران، اصل مهر در زمانی پیش از شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی ساخته شده است (بنگرید به بالا). در این زمان حوزه نفوذ پارسیان از عیلام فراتر رفته (Tavernier 2010: 221-22) و حضور آنها در جنوب میان‌رودان نیز مستند شده است. در میان اسنادی که در 'دژ جنوبی' بابل کشف شده و به ۵۶۹-۵۹۵ پ.م. تاریخگذاری می‌شود، دست‌کم نام سه پارسی (*LÚPar-su-maš-* a-a) که حداقل دو تن از آنها نام‌هایی با ریشه‌شناسی ایرانی دارند، در یک فهرست مواجب ذکر شده است (Weidner 1939: 930, pls. I-II; Zadok 1976: 66; Henkelman 2011: 598, no. VIII).

نتیجه تهاجم *آشوربانپال* به عیلام، تجزیه آن کهن‌ترین پادشاهی جهان بود. دو پادشاهی *خ/خودیمیری* و *پُرسومش* در

پس از فروپاشی سیاسی عیلام و از بین رفتن وحدت سرزمینی آن، بسامد نام پارسیان در عیلام و جنوب میان‌رودان رو به فزونی می‌گذارد که به معنای پراکنده شدن آنها در این نواحی است. یک مجموعه نسبتاً غنی از متون اداری در شوش از تپه ارگ - شامل ۲۹۹ متن (Scheil 1907, 1911: 89) - از زیر کاخ *آپادانای* داریوش - شامل ۷ متن (Scheil 1911: 89) - و از شهر صنعتگران - شامل سه متن (Steve 1992: 22) - به دست آمده است. گل‌نشته‌های شوش به اواخر سده هفتم و اوایل سده ششم پ.م. تاریخگذاری می‌شوند (Scheil 1907).

پس از فروپاشی سیاسی عیلام و از بین رفتن وحدت سرزمینی آن، بسامد نام پارسیان در عیلام و جنوب میان‌رودان رو به فزونی می‌گذارد که به معنای پراکنده شدن آنها در این نواحی است. یک مجموعه نسبتاً غنی از متون اداری در شوش از تپه ارگ - شامل ۲۹۹ متن (Scheil 1907, 1911: 89) - از زیر کاخ *آپادانای* داریوش - شامل ۷ متن (Scheil 1911: 89) - و از شهر صنعتگران - شامل سه متن (Steve 1992: 22) - به دست آمده است. گل‌نشته‌های شوش به اواخر سده هفتم و اوایل سده ششم پ.م. تاریخگذاری می‌شوند (Scheil 1907).

پس از فروپاشی سیاسی عیلام و از بین رفتن وحدت سرزمینی آن، بسامد نام پارسیان در عیلام و جنوب میان‌رودان رو به فزونی می‌گذارد که به معنای پراکنده شدن آنها در این نواحی است. یک مجموعه نسبتاً غنی از متون اداری در شوش از تپه ارگ - شامل ۲۹۹ متن (Scheil 1907, 1911: 89) - از زیر کاخ *آپادانای* داریوش - شامل ۷ متن (Scheil 1911: 89) - و از شهر صنعتگران - شامل سه متن (Steve 1992: 22) - به دست آمده است. گل‌نشته‌های شوش به اواخر سده هفتم و اوایل سده ششم پ.م. تاریخگذاری می‌شوند (Scheil 1907).

کنار چندین شاهک‌نشین دیگر از جمله سَمَتی (Samati)، زَری (Zari)، حوحنور (Huhnur)، آپییر (Ayapir) و پَرسِیر^{۱۷} (Pars-irra) (Potts 2016: 293) که در گل‌نشته‌های ارگ شوش به آنها اشاره شده حاکی از این امر است. جالب است که ایرانی‌ها هم حضور موثری دارند. مثلاً نام شاهک سَمَتی، اُونَسک (Unsak) است که نامی عیلامی است، اما نام پدر او گیتیبه (Gitiya*) ایرانی است (Tavernier 2011: 242; Vallat 1992; Vallat 2002, 282; Aperghis 1997; 2008). این شاهک‌نشین را در اطراف خرم‌آباد (Potts 2016: 305) مکان‌یابی می‌کنند (تصویر ۷).

جایابی 'پارسیان نخستین'

در میان زبان‌شناسان و آشورشناسان دو گرایش متفاوت در مورد هویت قومی و جایابی مکانی از پَرسوآ (ش) به پَرسووش/پَرسوَمش وجود دارد. هوزینگ معتقد بود که «پَرسوآ‌ها نخستین ایرانیان» بودند (Hüsing 1930: 17) و بر اثر فشار کلدانی‌ها [آشوری‌ها] به سمت جنوب مهاجرت کردند (Hüsing 1930: 15). رایت پَرسوآش را گروهی از ایرانیان (پارسیان) می‌دانست که در مقرر اولیه خود در جنوب غرب دریاچه ارومیه به طور کامل یکجانشین نبودند و بعد از مهاجرت خود به فارس یکجانشین شدند (Wright 1934: 178, no. 26). کامرون در پس این نام، گروه‌هایی از مردمان را می‌دید که از سواحل دریاچه ارومیه به سمت جنوب شرق مهاجرت کردند (Cameron 1936: 149). توصیف فون در اوستن از آنجا چنین بود: «پَرسوآ، سرزمین پارسیان» (Von der Osten 1956 I: 39). هرتسفلد معتقد بود که پارسیان نام قبایل

خود را بر سرزمین‌هایی که در آن مستقر می‌شدند، می‌نهادند (Herzfeld 1968: 186). او همچنین پیشنهاد داد که پَرسوَمش و آَنشان/آَنزان هر دو نام یک منطقه بوده و بنابراین وقتی از حضور پَرسوآش/آَنشان/آَنزان در نبرد خ/خُلوله نام برده می‌شود، نشان از آن دارد پارسه از پَرسوآ به آَنشان/آَنزان بعد از ۶۹۰ و قبل از ۶۴۰ پ.م. جایجا شده است (Herzfeld 1968: 170). در این مورد فرای نظرات نامنسجمی داشت. ابتدا او پیشنهاد کرد که کهن‌ترین جلوه پارسه در متون میخی آشوری در سده نهم پ.م. در شکل پَرسوآ ظاهر شده است (Frye 1962: 47). برپایه ریشه‌شناسی واژه 'پارس' در زبان‌های ایرانی که به معنی 'سرحد' است، او چنین بحث کرد که سه منطقه پارسه در جنوب، پَرتو در شرق و پَرسوآ در غرب همگی در سرحدات ماد قرار دارند؛ بنابراین این نام‌ها، هیچ ارتباطی با پیش فرض مهاجرت پارسیان از شمال غرب به جنوب شرق ندارد (Frye 1962: 48) اما در ادامه اظهار نمود که پَرسوآ‌ها بیانگر گروه‌های مختلفی از پارسیان هستند که از دریاچه ارومیه ابتدا به لرستان در بالای عیلام و سپس به فارس مهاجرت کردند. مبنای این فرض، صورت‌های مختلف پَرسوآ/پَرسووش/پَرسوَمش در متن‌های آشوری است (فرای ۱۳۷۳: ۱۱۳). در عین حال فرای معتقد بود که پَرسوآ هیچ ارتباطی با کوروش دوم و هخامنشیان ندارد و همزمان پیوندی هم میان پَرسوآش حاضر در ائتلاف عیلامی ضد سَنخرب در نبرد خ/خُلوله و ایالت آشوری پَرسوآ وجود نداشته است. از نظر او به احتمال زیاد این پَرسوآش همان پارسیان بعدی یا بخشی از ایشان بودند (فرای ۱۳۷۳: ۱۱۵-۱۱۴). و اینکه بعد از حکومت سارگون دوم (۷۲۲ تا ۷۰۵ پ.م.) اشاره به پَرسوآی شمال غربی وجود ندارد و از زمان سَنخرب تا برآمدن هخامنشیان تمام ارجاعات به پَرسوَمش یا پَرسو فقط به جنوب اشاره دارد. از نظر جغرافیایی دو نام وجود دارد: یکی پَرسوآی شمال غربی و دیگری پارسه جنوب شرقی. از آنجا که این پَرسوآی شمال غربی از نقطه نظر جغرافیایی با پارسه در جنوب (پَرسو در متون بابلی) فرق دارد، اگر به خاطر جدایی زمانی و مکانی نبود می‌شد تصور کرد که اینها دو گروه از یک قوم باشند. غیبت پَرسوآ در شمال غرب و ظهور مجدد آن در جنوب، موجد یک نتیجه منطقی است و آن اینکه ساکنان آنجا از شمال غرب به جنوب شرق کوچیده‌اند. اما می‌توان به فرضیات دیگر هم اندیشید، مثلاً این که شاید فقط تعدادی از پارسیان از شمال غرب به جنوب شرق رفتند یا

۱۷. در میان گل‌نشته‌های شوش که به اواخر سده هفتم و اوایل سده ششم پ.م. تاریخ‌گذاری شده، از پَرسِیر (Parsirra) به عنوان یکی از بخش‌های تجزیه شده از عیلام یاد می‌شود. مکان این واحد تجزیه شده، مشخص نیست. از آنجا که این نام عیلامی با پارسیان پیوند داده شده، شاید در اینجا منظور همان پَرسوَمش باشد. در هر حال تصور وجود دو سرزمین مجزا متعلق به پارسیان در عیلام دشوار است. بنابراین شاید پَرسِیر صورت عیلامی سرزمینی است که آشوریان از آن به عنوان پَرسوَمش یاد کرده‌اند. به علاوه اگر مکان‌یابی پیشنهادی ما از پادشاهی خودمیری درست بوده باشد، با وجود شاهک‌نشین هونوری و خودمیری به ترتیب در دشت رامهرمز و دشت امیدیه، ارتباط مرکز عیلام با خیلو (دشت بهبهان) و نیز بایلان (بوشهر) قطع می‌شود. بنابراین هرچند از آنها به عنوان شاهک‌نشین‌های مستقلی در منابع اواخر عیلام نو نامی نیامده، اما در عمل این اتفاق می‌بایست رخ داده باشد.

هانسمن نخستین اشاره‌ها به پارسیان را تحت عنوان پَرسوآش در سالنامه‌های آشوری سده‌های نهم و هشتم می‌بیند (Hansman 1975: 290). براون معتقد است که دو منطقه جغرافیایی در متن‌های آشور نو در ارتباط با این موضوع وجود دارد: اولی پَرسوآ(ش) است که از زمان سَلْمَنْصَر سوم تا سِرحدون به آن اشاره می‌شود و دومی پَرسومش است که به میهن پارسیان بعدی (هخامنشیان) اشاره دارد، اما با وجود مشابهت اسمی، نمی‌توان ارتباطی میان این دو برقرار نمود (Brown 1979: 18). در مقابل میروشیجی، فرضیه مهاجرت وسیعی از مردمان به فارس و پیرو آن انتقال نام پَرسوآ به فارس را در اواخر سده ۸ و اوایل سده ۷ پ.م. رد می‌کند (Miroschedji 1985: 295-96 & 303-305). سالوینی معتقد است که پَرسوآ در منابع اورارتویی خیلی از سواحل جنوبی دریاچه ارومیه دور نیست. اما پَرسوآ در متون آشوری در ارتباط با مناطقی ذکر می‌شود که با خوزستان پیوند دارند. به نظر او شاید بشود مسأله را به این شکل توضیح داد که قبایل پارسی با مهاجرتی آرام در طول رشته‌کوه‌های زاگرس به سمت مقصد نهاییشان، فارس در حرکت بودند. بنابراین شاید /یشپوینی و منوآ بقایای برخی از این قبایل را که هنوز خیلی از سواحل جنوبی دریاچه ارومیه دور نشده بودند ملاقات کرده باشند (Salvini 1995: 42; 2004: 66-67). دیاکونوف (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۰۶ و ۲۵۱)، میروشیجی (Miroschedji 1985: 292)، سامنر (Sumner 1994: 105)، واترز (Waters 1999: 99)، بریان (Briant 2002: 20) و علیزاده (۱۳۹۶: ۱۲۲-۱۲۱). به طور کلی بر این اعتقادند که پارسیان نخستین از اوایل هزاره اول پ.م. در فارس حضور داشته‌اند. در توضیح این مسأله، واترز چنین بیان می‌کند که ارجاعات در سالنامه‌های آشور نو نشان از آن دارد که پَرسوآ/پَرسومش در قلمرو آشوری باقی ماند، ولی سرنوشت نهایی پارسیان در زاگرس مرکزی مشخص نیست. شاید آنها به سمت جنوب‌شرق مهاجرت کردند و به عموزاده‌هایشان در فارس پیوستند یا در نهایت توسط همسایگان مادیشان جذب شدند (Waters 1999: 101). از دید واترز دو گروه پارسیان وجود داشتند. یکی در زاگرس مرکزی و دیگری در فارس. هر دو ایرانی بودند ولی این دو ارتباطی با هم نداشتند. هر دو این مردمان پارسی، زمانی در نیمه نخست هزاره اول پ.م. جداگانه به زاگرس مرکزی و فارس مهاجرت کرده بودند (Wa-

این که با فزونی گرفتن شمار پارسیان در جنوب این نام از شمال‌غرب به جنوب‌شرق منتقل شد، حتی بدون جابجایی جمعیت (Frye 1984: 66-67). بومر معتقد است که در دوره سارگون، اقوام ایرانی، ایالت آشوری پَرسوآ(ش) را ترک کرده بودند (Boehmer 1965: 197). برعکس دیاکونوف معتقد است که پَرسوآی مندرج در متون میخی ارتباطی با پارسیان هخامنشی ندارند (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۰۶). او در نوشته دیگری به‌طور مفصل به این موضوع پرداخت: واژه پَرسوآ در زبان‌های ایرانی باستان به معنی 'سرحد' است (Diakonoff 1991: 14, no. 4). این واژه در شکل‌های مختلف همچون پارس (Pars)، پَرسو (Parsua) و پَرتو (Parthava) ظاهر می‌شود که همه آنها مشتق از واژه ایرانی باستان *parsava است. این واژه در پیوند با واژه هندواروپایی *perk بوده و شکل اوستایی آن peresu و اوستایی آن fars است (Frye 1962: 48). واژه پشتو (قومی ساکن در اطراف قندهار) (Paštō) نیز در همین راستا قابل تفسیر است (Diakonoff 1991: 14, no. 4). از نظر دیاکونوف هیچ مهاجرتی از پَرسوآ به پارس قابل تصدیق نیست و پارسیان بی‌هیچ تردیدی از سده نهم پ.م. در فارس زندگی می‌کردند (Diakonoff 1991: 14, no. 5). یانگ در ۱۹۶۷ بعد از بررسی مدارک چنین نتیجه گرفت که یکی از دو فرضیه زیر در مورد پَرسوآ امکان پذیر است: یا پَرسوآ در دوره حکومت سارگون دوم یا اوایل حکومت سنخرب از شمال‌غرب به جنوب‌غرب منتقل شده است و یا اینکه سه گروه از مردم یا پادشاهی در زاگرس با نام پَرسوآ/پارسه وجود داشتند (Young 1967: 19). در توضیح این مطلب، یانگ چنین بحث می‌کند که سه گروه از پارسیان قابل شناسایی هستند: گروه اول در شمال‌غرب زیر دریاچه ارومیه، گروه دوم در غرب زاگرس مرکزی و گروه سوم در پارس (استان فارس امروزی). این وضعیت را شاید بتوان با مهاجرت تدریجی آنها از شمال‌غرب به جنوب‌شرق ایران توضیح داد (Young 1988: 15, map. 2). او در آخرین مقاله‌اش در این باره نوشت که مدرکی برای سکونت در پارسه در مدارک آشور نو وجود ندارد (Young 2003: 245). لوین پیشنهاد می‌کند که جابجایی پَرسوآ از غرب ایران به فارس ممکن است در میان سال‌های ۶۹۱ تا ۶۴۵ پ.م. همزمان با تهاجم سکاها به زاگرس مرتبط بوده باشد، زیرا آنها بعد از ۶۷۵ پ.م. در زاگرس مرکزی قدرت را در دست داشتند (Levine 1974: 111, no. 85).

20-21: ters 2014). سرنوشت نهایی سرزمین پُرسو/ روشن نیست، اما باید نظر هوزینگ درست باشد که معتقد بود مادها در اوج قدرت سرزمین پُرسو/ را اشغال کردند (Hüsing 1930: 17). از دید نگارنده، این اتفاق می‌توانست زمانی روی داده باشد که پارسیان آنجا را ترک گفته و از آنان فقط نامی روی آن سرزمین باقی مانده بود. زادوک معتقد است که نباید پُرسو/ را در زاگرس با پُرسو/آش/آشنان/آنزان با هم مخلوط کرد (Zadok 2001a: 31). به نظر او قدیمترین اشاره به پارسیان زمانی است که نام آنها به صورت پُرسو/آش در هشتمین لشگرکشی سَنخَرِب در کنار آشنان/آنزان ذکر می‌شود و پارسیان ارتباطی با پُرسو/ در زاگرس مرکزی نداشتند (Zadok 2002: 142, fn. 23). به نظر او مدرکی مبنی بر پیوند میان قلمرو پُرسو/ در شمال غرب و پارسیان در پارسه/آشنان/آنزان وجود ندارد (Zadok 2013: 416). به نظر دیاکونوف (Diakonoff 1985: 88) و زادوک (Zadok 2001: 31) جای نام پُرسو/آش (Par-su-aš) که در لشگرکشی هشتم سَنخَرِب به سال ۶۹۱ پ.م. در کنار آشنان/آنزان آمده، قدیمترین اشاره به پارسیان است و ارتباطی با پُرسو/ در زاگرس ندارد. در حالی که ایمان‌پور معتقد است که پُرسو/ و مشتقات آن همگی به پارسیان بعدی اشاره دارند (ایمان‌پور ۱۳۸۲: ۳۸-۳۹ و نیز بنگرید به Imanpour 1998: 172; 2012: 188-189 که بر نظر مشابهی تاکید دارد)، ملازاده ارتباط پُرسو/ و دیگر اسامی مشابه با آن را در غرب ایران با پارسی‌ها منتفی می‌داند. به اعتقاد او اولین اشاره مستقیم به پارسیان مندرج در نبشته سَنخَرِب و مربوط به نبرد خ/خلوله است (ملازاده ۱۳۹۱: ۱۱۹-۱۲۰).

ساختار سیاسی پُرسو/آش و پُرسو/آش

ساختار سیاسی قلمرو پُرسو/آش شمال غربی پیش از بدل شدن به ایالت آشوری پُرسو/ چندان روشن نیست. دیاکونوف مردم سرزمین پُرسو/ را کشاورز و یکجانشین می‌داند (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۰۶). از دید براون پُرسو/ یک پادشاهی واحد یا دولتی مانند مائا، آلیبی، آلبیره یا کارالا نبود (Brown 1979: 57). پکورلا و سالوینی (Pecorella and Salvini 1984: 11-12) بر این عقیده هستند که پُرسو/ جامعه‌ای متفرق و کوچرو بوده و زیمانسکی با آنها همدل است (Zimansky 1990: 14). واترز نشان می‌دهد که پارسیان

در زاگرس مرکزی در سده نهم پ.م. تحت یک قدرت مرکزی متحد نبودند. بعد از سَلْمَنَصَر سوم، نبشته‌های سلطنتی آشوری به این منطقه، فقط در بافت قلمروهای مفتوحه، دریافت خراج یا مناطقی زیر نظر آشور اشاره می‌کنند (Waters 1999: 100). از دید زادوک، پُرسو/ یک واحد سیاسی منسجم نبود، ولی پوششی بود برای تعداد زیادی از گروه‌های قومی کوچک که توسط فرماندارانی اداره می‌شد که سیاست خارجی لزوماً هماهنگی نداشتند (Zadok 2001a: 31; Zadok 2002: 100).

فهرستی از «همه شاهان نئیری» در دست است که به شَمشی-عَدَد پنجم (۸۱۱-۸۲۴ پ.م.) در سومین لشگرکشی او (احتمالاً میان سال‌های ۸۱۹-۸۲۱ پ.م.) خراج داده‌اند (Grayson 1986: 186). این فهرست شامل ۲۷ یا ۲۸ نام است (Grant-ovskiy 1970: 192f., 209). مدرکی مستقیم در دست نیست که آنها بر نواحی پُرسو/ حکم رانده باشند، چنانکه دیاکونوف معتقد است که این فهرست مربوط به فرمانداران «مناطق کوهستانی زاگرس و غرب آن» است (Diakonoff 1985: 56, no. 2). اما از دید زادوک تعداد تقریباً مشابه این فهرست با تعداد شاهکان سرزمین پُرسو/ که حدود ۲۰ سال قبل در دوره سَلْمَنَصَر سوم ذکر شده، قابل توجه است و اینکه هر دوی اینها عملاً شامل همان نسل هستند. همینطور باید در نظر داشت که عرصه لشگرکشی شَمشی-عَدَد پنجم شامل پُرسو/ نیز می‌شده است (Zadok 2001a: 31). اگر این فهرست در واقع با نام شاهکان پُرسو/ پیوندی داشته باشد، بسیار مهم است، زیرا تعدادی از این نام‌ها می‌توانند ریشه ایرانی داشته باشند (Diakonoff 1985: 56, no. 2)، مثلاً ویلو (Wilu) یا ویله (Uila) یکی از این سرزمین‌ها بود که رهبرش آشپشتاوک (Ašpaštatauk) نام داشت (Grayson 1996, 186: Šamšī-Adad V, A.O.103.1, iii, 53). از دید زادوک این نام اشاره به یکی از حاکمیت‌های کوچک پُرسو/ یا نزدیک آن است (Zadok 2001b). جالب توجه است که نام شاهک آنجا -آشپشتاوک- احتمالاً ریشه‌شناسی ایرانی دارد (Diakonoff 1985: 56, no. 2). با در نظر گرفتن اطلاعات مندرج در مدارک میخی، به نظر می‌رسد که سرزمین پُرسو/ چند ده شاهک داشت. اینها در یک سرزمین در کنار هم می‌زیستند، اما با هم متحد نبودند. در سال ۷۴۴ پ.م. و طی نخستین لشگرکشی تیگلات-پیلهر سوم، سرزمین پُرسو/ به ایالتی آشوری بدل شد (Witzel 2013: 435).

Radner 2013: 443) که شهر نیکور مرکز آن به شمار می‌رفت (Fuchs 1994: 317, 435, 453, 461; Fuchs and Par-) 57 (pola 2001: xxiv; Radner 2003: 57). با این حال مدرکی در دست نیست که نشان دهد اقتصاد آنها مبتنی بر کوچ‌نشینی بوده است.

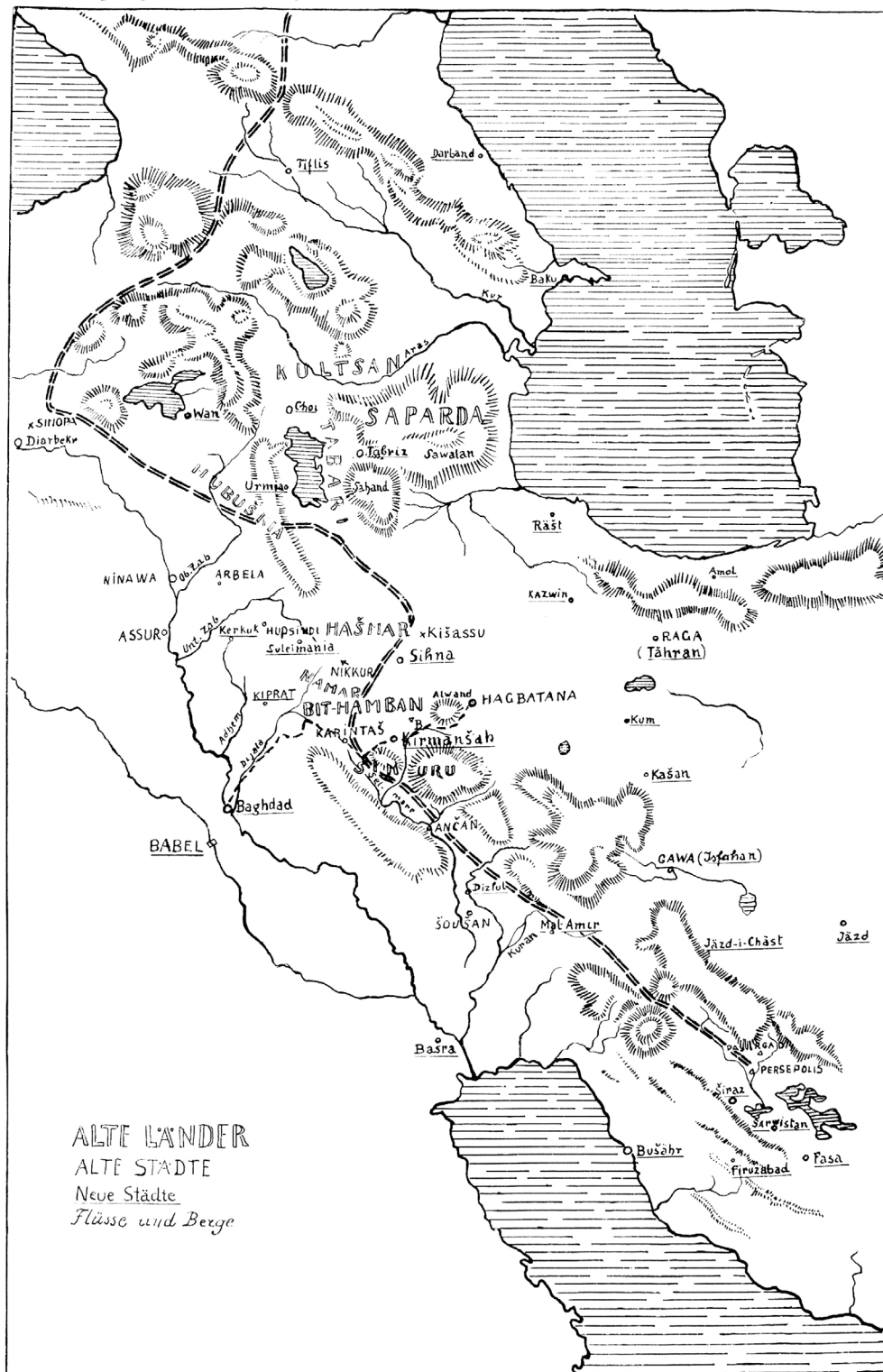
در مورد سرزمین پَرسوَمَش جنوب‌شرقی، اطلاعات کمی بیشتر است. می‌دانیم در این دوره، سرزمین پَرسوَمَش زیر نظر رهبری واحد اداره می‌شد. این پادشاهی در منازعات منطقه‌ای میان عیلام و دشمنانش طرف عیلام را می‌گرفت. نبرد خ/خُلوه مثال بارز آن است. در لشکرکشی شوتروک-نَهوتنه دوم هم، دست‌کم شاه عیلام انتظار داشت که نیروهای پادشاهی پَرسوَمَش تحت رهبری واحد /کبوج/یه به او پیوندند. غالب صاحب‌نظران بر این نظر هستند که شیوه غالب معیشت در این دوره در فارس به احتمال قوی متکی بر دام‌پروری نیمه‌یکجانشینی (Semi-sed-entary pastoralism) بوده است (علیزاده ۱۳۸۷: ۶۸؛ پانوش ۱۳۸۷: ۲۶۵-۳۰۶؛ ۱۹۹۰؛ ۱۹۹۲: ۹۲-۹۴؛ ۱۹۹۴: ۹۲-۹۴؛ Sumner 1986; Sumner 1994: 104; Carter 1994: 66; Miroschedji 2003: 19 & 34; Waters 1999: 99).

این مسأله بیشتر از آن جا ناشی شده که باستان شناسان نتوانسته بودند استقرارگاه‌هایی را میان ۹۰۰ تا ۶۰۰ پ.م. در فارس بیابند. از دیدگاه تاریخی اگر سخن هرودت را ملاک قرار دهیم که: «اکنون قبیله‌های زیادی از پارسیان وجود دارند، و برخی از آنها را کوروش به دور خود گردآورد و بر شورش علیه مادها متقاعد کرد. اینها، یعنی، پاسارگادی‌ها، مرفی‌ها و مَسپی‌ها برتر از همه دیگر پارسیان هستند که بر آنها اتکاء دارند، و از اینها پاسارگادی‌ها از همه نجیب‌ترند، که هخامنشی نیز خاندانی از آنها به شمار می‌آیند که شاهان پارسی از میان آنها برمی‌خیزند. اما سایر قبیله‌های پارسی چنین است که ذکر می‌شود: پَن‌ثلی‌ها، دروسی‌ها و گِرمانی‌ها، اینها همگی کشاورزند؛ و بقیه، یعنی دَه‌ها، مَرَدی‌ها، درویش‌ها و سَکَرَتی‌ها قبایل چادرنشین هستند» (هروتوس، تواریخ، کتاب اول، بند ۱۲۵). می‌توان متقاعد شد که جامعه اولیه پارسیان دربرگیرنده هر دو جمعیت یکجانشین و کوچ‌نشین بوده است.

فرضیه‌های مربوط به مهاجرت پارسیان نخستین

تاکنون چندین فرضیه برای مهاجرت پارسیان و نیز مسیر مهاجرت آنها ارائه شده است. قدیمترین پیشنهاد از آن کیپرت (Kiepert 1883: 64, n 2) و سپس توماشک (Tomaschek 1883: 184) است. آنها بر این عقیده بودند که تسخیر پارس نه از سمت شمال، بلکه از سمت شرق-آرینه (Ost-Ariane) از مسیر جنوبی از بالای سیستان و جنوب کویر بزرگ (کویر لوت) انجام شده است (نیز بنگرید به علیزاده ۱۳۹۶: ۲۱۸). پیشنهاد دیگر از آن هوزینگ است. او در رساله‌ای به بررسی پیش‌زمینه تاریخی و مهاجرت پارسیان پرداخت. طبق نظر او پَرسوآ با پارسیان بعدی مرتبط است. آنها از طریق قفقاز، وارد شمال‌غرب ایران شده و تا رسیدن به سرزمین نهایی شان -فارس- به حرکت خود ادامه دادند (تصویر ۶). این کوچ تا استقرار نهایی در فارس، قریب ۳۰۰ سال به طول انجامید. طی این مدت آنها زمانی طولانی در مکانی جاگیر نشدند (Hüsing 1930: 12, Karte). فرضیه‌ای دیگر از آن تارن است. با توجه به حضور پاسیانی‌ها (Pasiyani) که با پاسی (Pasi) و پارسی‌ها یکسان‌شان می‌دانست- و دست داشتن‌شان در برانداختن دولت یونانی-بلخی (Graeco-Bactrian)، و سابقه حضور آنها در حدود خوارزم و بلخ، تارن چنین بحث می‌کند که آنها باقیمانده پارسیانی بوده‌اند که در آغاز هزاره اول پ.م. به همراه مادها از میهن اصلی ایرانیان در شرق، به غرب آمده و نهایتاً در پَرسوآ (Parsuwa) یا پَرسوَمَش (Parsumaš) /پارسه مسکن گزیدند (Tarn 1951: 292-295). بنا به عقیده برونر، جای‌نام پاتیشووری (Pātishuvari) به معنی «مردمان برآفتاب» (People of the land on the sunny side [of the moun-]) [tain] در متون دوره هخامنشی و کلاسیک یونانی در جنوب ایران، مشابه نام پَتوشَر (Patusharra) در متون آشوری دوره /سرحون است که موقعیت آن در متن آشوری چنین توصیف شده است: «[پَتوشَر، منطقه‌ای] در حاشیه صحرای نمک، [که در سرزمین مادهای دوردست]، در دامنه کوه بیکنی، کوه لاژورد است» (Luckenbill 1927: 208). طبق فرضیه برونر، وجود دو نام مشابه در شمال و جنوب ایران می‌تواند حاکی از مهاجرت پارسیان از شمال به جنوب ایران باشد (Brunner 2004: 328). اما کسی که با ترکیب اطلاعات حاصل از منابع میخی و بقایای باستان‌شناختی، فرضیه‌ای برای مهاجرت پارسیان طرح نمود، رُمن گیرشمن است. اصول فرضیه او به اختصار چنین است:

Zu G. Hüsing: Vorgeschichte und Wanderungen der Parsawa.



تصویر ۶ نقشه‌ای از مسیر مهاجرت پارسیان از پُرسوای شمال غربی به پُرسویش جنوب شرقی از دید هوزینگ (برگرفته از Hüsing 1930).

بنا به نوشته دبیران آشوری، پَرسوآ در نیمه سده نهم پ.م. در غرب و جنوب غرب دریاچه ارومیه قرار داشت، اما این نام به معنای نژادی و قومی به کار نمی‌رفت، بلکه گویا این اسم به مناطقی اطلاق می‌شد که قبایل پارسی در آنها سکونت داشتند (گیرشمن ۱۳۷۲: ۸۷-۸۸). اقامت پارسیان در پَرسوآ طولانی نبود؛ زیرا آنها در سده هشتم پ.م. در نتیجه عملیات آشوری‌ها، یا فشار اورارتو (همسایه شمالی) و یا قبایل دیگر در امتداد چین‌های رشته‌کوه‌های زاگرس به سوی جنوب شرق پایین رفتند و در حدود ۷۰۰ پ.م. در حوالی شرق شوشتر مستقر شدند و محل جدید را پَرسوآش یا پَرسوَمَش نامیدند (گیرشمن ۱۳۷۲: ۸۹). پارسیان در اینجا که همواره بخشی از قلمرو عیلام بود، مستقر شدند و این به نظر او، از نظر تاریخی به آن علت بود که «عیلام دیگر در این زمان آن قدرت را نداشت که از استقرار آنان در این ناحیه ممانعت کند» (گیرشمن ۱۳۷۲: ۱۲۴). گیرشمن در تقویت فرضیه خود، مدارکی باستان‌شناختی هم ارائه کرد. از دید او سکوهای بزرگ سنگی در مسجد سلیمان و بردن‌شاندِه که خود او آنها را کاوش کرده بود، به پارسیانی منسوب شد که پس از ترک شمال غرب ایران، در این منطقه، مستقر شده بودند. او به طور مشخص این دو محوطه را نخستین شهرهای سلطنتی پارسی نامید که توسط نیاکان هخامنشیان، احتمالاً هخامنش یا چیث‌پش، ساخته شده بود.

ساختن سکوهای بزرگ سنگی بدون ملاط در میان آشوریان، بابلیان، عیلامیان و دیگر بومیان فلات ایران مرسوم نبود (برای نظری مخالف ن.ک. عطائی و زارع ۱۳۹۵). به نظر گیرشمن پارسیان این شیوه معماری را از اورارتوها، زمانی که در همسایگی جنوبی آنها می‌زیستند، فراگرفته بودند (گیرشمن ۱۳۷۲: ۱۳۰-۱۲۸). از سوی دیگر گیرشمن، شوش را نیز یکی دیگر از مقرهای پارسیان نخستین، به شمار می‌آورد. در کاوش‌هایش در ضلع غربی شهر صنعتگران (*ville des Artisans*) در شوش - که دهکده پارسی-هخامنشی می‌نامید (*Village Perse-Achéménide*) - او ۳ لایه متمایز تشخیص داد. لایه ۱ به اواخر سده ۷ تا آغاز سده ۶ پ.م.، لایه ۲ به سده‌های ۵ و ۶ پ.م. و لایه ۳ به سده ۵ و بخشی از سده ۴ پ.م. تاریخگذاری شد (Ghirshman 1954b: 20 & 72). شباهت‌هایی میان سفال‌های لایه ۱ از دهکده هخامنشی در شوش و سفال‌های سیلک ۶ در مرکز فلات ایران و گیان ۱ در استان همدان، ظاهراً مدارک کافی برای فرضیه گیرشمن به دست

داده بود. به خصوص که تاریخگذاری این مدارک باستان‌شناختی با مهاجرت پارسیان از غرب ایران به شمال فارس مصادف بود. بنابراین او به صراحت اظهار کرد که: «این روستا در شوش توسط پارسیانی ساخته و مورد سکونت قرار گرفته بود که تازه به شوشان رسیده بودند» (Ghirshman 1954b: 75).

فرضیه گیرشمن در بوته نقد گذاشته شد. یانگ با تجزیه و تحلیل مدارک به دست آمده از دهکده هخامنشی شوش و مقایسه آنها با مدارک هم‌زمان در غرب ایران، نشان داد که اولاً لایه‌های ۲ و ۳ در دهکده هخامنشی شوش احتمالاً برای اهداف مقایسه‌ای باید یک واحد در نظر گرفته شوند و دیگر اینکه یک وقفه فرهنگی و گاهنگاشتی در میان لایه ۱ و لایه‌های ۲-۳ وجود دارد (Young 1956: 68). بعد از او، استروناخ، دوباره مدارک سفالی به دست آمده از دهکده هخامنشی شوش را مطالعه کرد. توجه استروناخ به نقد مشابهت‌های سفال‌های ساده و منقوش دهکده هخامنشی ۱ با مرکز ایران جلب شد. برای نمونه، مطالعه او نشان داد که ظروفی با آبریزهای دهانه‌شیدری شکل ایستاده، نه فقط از گیان ۱ بلکه از دهکده هخامنشی ۱ و ۲ و بسترهای باستان‌شناختی پسا هخامنشی در پاسارگاد نیز شناخته شده‌اند. یا مقمعه‌هایی با شانه منحنی هم از سیلک ۶ و دهکده هخامنشی ۲ و هم از بسیاری از محوطه‌های ایران که به سده ۵ تا دستکم ۱ پ.م. تاریخگذاری می‌شوند، گزارش شده‌اند (Stronach 1974: 241). یا به روشنی می‌توان دید که سفال‌های منقوش دهکده هخامنشی ۱ تا ۳ با سفال با نقش دالبر وابسته است و این گونه سفالی منقوش که در بسیاری از نواحی شمال غرب و غرب ایران یافت می‌شود، می‌تواند به سده هفتم تا پنجم پ.م. تاریخگذاری شود (Stronach 1974: 242). استروناخ دریافت که سکوهای سنگی بردن‌شاندِه و مسجد سلیمان به آن اندازه که گیرشمن پیشنهاد داده بود، قدیمی نیستند (Stronach 1974: 246). شواهد باستان‌شناختی از جمله سفال در ارتباط با سکوها بسیار نادر است (Haerinck 1983: 13-14) و سفال‌های به دست آمده از سطح سکوها مربوط به دوره پسا هخامنشی (دوره الیمایی) است (Haerinck 1983: 19-37). از دید استروناخ، آرامگاه صخره‌ای داتو دختر یکی از یادمان‌های غرب استان فارس که پیشتر به اعقاب پارسیان نسبت داده می‌شد (Herzfeld 1935: 32)، بر اساس وجود رد ابزار دندان‌شانه‌ای بر سطح نمای آرامگاه، نمی‌توانست به پیش از ۵۰۰

پ.م. تاریخگذاری شود (Stronach 1974: 246) هرچند در تحقیقات بعدی این آرامگاه باز هم به دوران جدیدتری - به دوره اوایل یونانی مایی - تاریخگذاری شده است (von Gall 1993). او همچنین آرامگاه سنگی گور دختر را در جنوب فارس که پیشتر به دوره پیشاهخامنشی تاریخگذاری و در نتیجه به اعقاب پارسیان نسبت داده می‌شد (Vanden Berghe 1964) - نیز بنا به تحقیقات نیلندر (Nylander 1966a: 28-30, 1966b: 215) به اواخر دوره هخامنشی و یا دوره پساهخامنشی - تاریخگذاری کرد (Stronach 1974: 246; 1978: 302).

با اصلاح قدمت دهکده هخامنشی ۱ در شوش از دوره پیشاهخامنشی به دوره هخامنشی، ستروناخ فرضیه خود را برای مهاجرت 'پارسیان نخستین' به فارس چنین صورت‌بندی نمود: مسیر مهاجرت پارسیان از 'پرسو' در غرب یا جنوب غرب دریاچه ارومیه به فارس از طریق خوزستان (شوش، مسجد سلیمان و بردن‌شاند)، از نظر جغرافیایی، سیاسی و باستان‌شناختی بسیار نامحتمل است، زیرا از نظر جغرافیایی سرتاسر شمال خوزستان مملو از مناطق کوهستانی دشوار گذر است. از نظر سیاسی نیز مخصوصاً مرکز غرب ایران تحت سیطره قدرتمند آشور بود و رو به جنوب نظارت عیلام قوت می‌گرفت. گریز از حوزه قدرت آشور و گذر از قلمرو عیلام برای رفتن به پارس، نباید برای عشیره‌های پارسی کاری ساده بوده باشد (Stronach 1974: 239). از نظر باستان‌شناختی نیز هیچ محوطه‌ای منسوب به سده‌های ۸ تا ۶ پ.م. در جنوب ایران کشف نشده بود که بتوان آن را به پارسیان نسبت داد. با این ملاحظات، ستروناخ بهتر آن دید تا پیشنهاد دهد که قبایل پارسی به طور مستقیم از طریق شمال به منطقه فارس وارد شدند و سپس با اشغال سرزمین‌های عیلام به سمت غرب رفتند (Stronach 1974: 247). در نهایت ستروناخ پیش‌بینی کرده بود که محوطه‌های دائمی از پارسیان اولیه باید در نزدیکی مرکز استان فارس شناسایی شود (Stronach 1974: 248).

ظاهراً با کشف محوطه قلعه تل کبود در دشت کوار در جنوب شیراز، این پیش‌بینی صورت واقعیت به خود گرفت، زیرا کلایس معماری مشهود در سطح این محوطه را مشابه قلعه‌های نیمه اول هزاره یکم پ.م. تَمَر (Tamar) و قزیل‌داغ (Qizil Dag) در استان آذربایجان غربی می‌دانتست و سفال‌های سطحی این محوطه را نیز به دوره پیشاهخامنشی تاریخگذاری می‌نمود (Kleiss 1995).

3-2 (Abb. 290-291). این نگارنده در سال ۱۳۸۴ خ. از قلعه تل کبود بازدید نمود. سفال‌های قلعه تل کبود به ویژه سفال‌های خاکستری رنگ آنجا، مربوط به دوره هخامنشی است که نمونه‌های مشابه آن از باروی تخت‌جمشید به فراوانی گزارش شده است (عطائی ۱۳۸۳ الف: ۵۱-۵۲ و ۱۳۸۳ ب: ۲۲). اما این به معنای نبود سفال خاکستری عصر آهن در فارس نیست. نخستین بار واندنبرگ در کاوش‌های تل تیموریان با ظرفی لوله‌دار برخورد نمود و آن را با سفال‌های خاکستری لوله‌دار گیان ۱ و گورستان الف سیلک مقایسه نمود (Vanden Berghe 1966: 44, Pl. 60: f). هدف واندنبرگ از این کاوش‌ها، تدوین گاهنگاری منطقه‌ای فارس بود و در این کار نیز موفق شد. گاهنگاری منطقه‌ای پیشنهادی او برای شمال فارس در طول هزاره دوم پ.م. تا دوره هخامنشی چنین بود: فرهنگ قلعه، فرهنگ شُغا، فرهنگ تیموران الف، فرهنگ تیموران ب و فرهنگ جَلّآباد. سفال خاکستری لوله‌دار پیش‌گفته، به فرهنگ تیموران ب منسوب شد. فرهنگ جَلّآباد با یک قطعه سفال نخودی منقوش متمایز می‌شود (Vanden Berghe 1966: 44, Pl. 61: a). این سفال را واندنبرگ مشابه و هم‌افق سفال‌های منقوش گورستان ب سیلک تلقی می‌کرد که از دید واندنبرگ نماینده سفال عصر آهن فارس محسوب می‌شد. تصور واندنبرگ بر آن بود که توالی فرهنگی دشت‌های اطراف تخت‌جمشید - از دوره نوسنگی تا هزاره اول پ.م. - را بدون انقطاع شناسایی کرده است (Vanden Berghe 1966: 44). بدیهی است که از این چشم‌انداز، مواد فرهنگی لازم برای شناسایی استقرارگاه‌های 'پارسیان نخستین' فراهم آمده بود. محقق دیگری که به مسئله شناسایی مواد فرهنگی 'پارسیان نخستین' در فارس توجه نشان داد، موری نیکل بود. او با کاوش در دروازه تپه، در منتهای جنوب شرقی کوه رحمت، استقرارگاهی با هفت مرحله معماری کشف نمود. به نظر او در حدود ۱۰۰۰ پ.م. وقفه‌ای در سکونت در این محوطه روی داده بود. این وقفه به شکل تغییر جهت معماری‌های یافت شده به نمایش درآمده بود. بر این اساس، نیکل این هفت مرحله را به دو دوره اصلی تقسیم نمود: دوره قدیمتر - مرحله‌های ۱ تا ۴ (حدود ۲۱۰۰ تا ۱۰۰۰ پ.م.) و دوره جدیدتر - مرحله‌های ۵ تا ۷ (حدود ۹۰۰ تا ۶۵۰ پ.م.). از نظر او تغییر جهت سازه‌های مکشوفه، معنایی تاریخی داشت. او با احتیاط دوره جدیدتر را به -هخامنشیان اولیه (proto-Achaemenian) و دوره قدیمتر را به ساکنان عیلامی منسوب

کرد (Nicol 1970: 20-21). رویکرد نیکل نمی‌توانست درست باشد؛ زیرا سفال‌های مکشوفه از هر دو دوره دروازه تپه، غالباً شامل سفال‌های سُغا/تیموران -با غلبه سفال سُغا- بود.

لیندا جیکوبس مواد دروازه تپه را بازبینی کرد. او به این نتیجه رسید که دروازه تپه شامل سه دوره فرهنگی است (Jacobs 1980: 32-48) و نشان داد که اولاً دروازه تپه حدود ۱۰۰۰ تا ۹۰۰ پ.م. متروک شده بود و دوم آنکه وقفه‌ای فرهنگی در حدود ۱۰۰۰ پ.م. در دروازه تپه قابل شناسایی نبود (Jacobs 1980: 52-53). بنابراین ورود مردمان جدیدی به این استقرارگاه تحت عنوان 'هخامنشیان اولیه' بی‌معنی است.

مقارن پژوهش‌های نیکل، ویلیام سامنر سرگرم طرح مطالعاتی گسترده‌ای در حوضه رود گر بود. مهمترین دستاورد سامنر از دید تحقیق حاضر، اولاً مکان‌یابی دقیق *آنشان/آنران* باستانی -پایتخت کوهستانی اتحادیه عیلام- و تطبیق آن با تل ملیان در دشت بیضای فارس بود (Sumner 1972b: 176) و دیگر آنکه او به وجود وقفه‌ای فرهنگی میان مرحله سُغا/تیموران [الف] و دوره هخامنشی پی‌برد (Sumner 1972a: 65, 1988: 314). سامنر در بررسی‌های سطحی خود در حوضه رود گر، هیچ سفالی را از فرهنگ جلاآباد و تیموران ب شناسایی نکرد (Sumner 1972a: 31). با وجود این، او بر اساس یافته‌های سطحی و الگوی استقرارگاهی مرحله‌های سُغا/تیموران [الف] و قلعه/عیلام‌میانه، فرضیه جالب‌توجهی را برای ورود 'پارسیان نخستین' به فارس ارائه کرد. اساس پیشنهاد او بر این فرض استوار بود که تعدد سبک‌های سفالی همزمان در یک منطقه محدود جغرافیایی، گواه مستندی بر تعدد قومی است. او چنین پیشنهاد نمود که استقرارگاه‌های مرحله قلعه/عیلام‌میانه بیشتر در شمال‌غرب حوضه رود گر پراکنده‌اند. در مقابل، بیشتر استقرارگاه‌های مرحله سُغا/تیموران [الف] در جنوب‌شرق این حوضه واقع شده‌اند. میزان بارندگی کمتر در جنوب‌شرق حوضه رود گر، نشان از دسترسی اندک به زمین‌های مناسب قابل کشت است. این ملاحظات، این تصور را تقویت می‌کند که مردمان صاحب فرهنگ سفالی سُغا/تیموران الف دامدار بودند. طبق فرضیه سامنر، 'پارسیان نخستین' -دارندگان سفال‌های سُغا/تیموران الف- در نیمه‌های هزاره دوم پ.م. از سمت جنوب‌شرق وارد دره شده و در جوار استقرارگاه‌های مرحله قلعه -بومیان عیلامی- سکنی گزیدند. سپس بر اثر

کشمکش‌های قومی، مردمان فرهنگ قلعه در جستجوی امنیت در همسایگی ملیان جایی که بقایای قدرت عیلامی همچنان برقرار بود، به تدریج به سمت شمال‌غرب دره عقب نشستند. سپس با تشدید وضعیت، منطقه را رها کرده به جلگه شوشان پناه بردند. از نظر او سنت سفال‌گری 'پارسیان نخستین' را می‌توان با سبک‌های سفالی سُغا/تیموران الف شناسایی کرد و اینکه آنها از اواخر هزاره دوم پ.م. از شمال و شرق فلات ایران -و نه از خوزستان- به حوضه رود گر وارد شده و سکنی گزیده بودند (Sumner 1994: 102-105).

هر چند سامنر تاریخ ۸۰۰-۷۰۰ پ.م. را برای پایان مرحله سُغا/تیموران الف پیشنهاد نمود (Sumner 1994: 103)، ولی هنوز مسأله وجود وقفه‌ای فرهنگی میان پایان این مرحله و آغاز دوره هخامنشی حل نشده باقی ماند. وجود این وقفه فرهنگی از یک سو و عدم توضیح چگونگی فرایند فرگشت سفال منقوش مرحله سُغا/تیموران الف به سفال ساده دوره هخامنشی از سوی دیگر، فرضیه سامنر را با چالشی جدی مواجه کرد. با در نظر گرفتن این دو مسأله، یانگ کوشید تا پاسخی درخور به این مشکل بیابد. او چنین فرض نمود که در زمانی که کوروش مورد حمله رشتی‌وَنگه، آخرین شاه ماد قرار گرفت، منطقه تخت‌جمشید، بخشی از پادشاهی او بود. بنابراین این احتمال وجود دارد که پارسه پیش از برتخت نشستن کوروش بزرگ حتی تا سده هشتم پ.م. منطقه‌ای بود که مورد سکونت قرار داشت. اگر این فرضیات درست باشند، پس باید بتوان سفال‌های چنین استقرارگاه‌هایی را بازشناخت. یانگ برای اثبات این مدعا، مجموعه سفالی دوره هخامنشی به دست آمده از بررسی سامنر را از حوضه رود گر (& Sumner 1986: Ill. 1 & 2) مینا قرار داد و نتیجه گرفت که اولاً «مقدار قابل توجهی» (good deal) از مواد سطحی سامنر با سفال‌های پاسارگاد قابل مقایسه نیستند، پس احتمالاً از آن محوطه قدیم‌ترند و دوم اینکه برخی از آن سفال‌ها فقط با سفال‌های نهشته‌های عصر آهن ۳ قابل مقایسه‌اند که آشکارا به پیش از دوره هخامنشی تاریخگذاری می‌شوند. از این روی، این مواد می‌توانند به بعد از پایان مرحله سُغا/تیموران الف و پیش از دوره هخامنشی تاریخگذاری شوند (Young 2003: 246-248). کوشش یانگ برای تمرکز بر حل مسأله‌ای چنین دشوار قابل تحسین است، اما به واقع باید اذغان نمود که مواد سطحی هخامنشی منتشر شده از سوی سامنر از بررسی حوضه

سفال‌های مذکور از پایین‌ترین لایه منتشر نکرده بود، برای ارزیابی این یافته‌ها، گمانه کوچکی در کنار گمانه تجویدی باز شد. نتیجه گمانه‌زنی جدید نشان داد که سفال‌هایی با رنگ «گل‌بهی» احتمالاً به دوره کفتری تعلق دارند (عبدی و عطائی ۱۳۸۶: ۳۸؛ Abdi & Atayi 2014: 77).

در کنار این فرضیات زبان‌شناختی و باستان‌شناختی، دو فرضیه تاریخی سنتی هم وجود دارد: گیرشمن معتقد بود پارسیان در زمان هخامنش به دلیل ضعف عیلام در پُرسویش مستقر شدند و فقط تابعیت صوری عیلامیان را پذیرا شدند. سپس چیش پیش توانست از تابعیت عیلام خارج شود؛ اما همچنان مجبور بود که تابعیت خَشَرِیته (= قَرَوَرِیش/کَشَرِیتو) را بپذیرد. اما مرگ خَشَرِیته و حمله سکاها به ماد، فرصت مناسبی به وجود آورد که او از تابعیت مادها هم خارج شده و پارس را مستقل کند (گیرشمن ۱۳۷۲: ۱۲۴-۱۲۵). اما سلطه مادها بر پارس در زمان هُوخَشْتَره (= کیاکسار/ومکیشتَر) از نو احیاء شد (گیرشمن ۱۳۷۲: ۱۱۶).

مطابق فرضیه دیگر که از آن هینتس است، بعد از مرگ سارگون دوم، عیلامی‌ها و بابلی‌ها فرصت را برای حمله به آشور مناسب دیدند. سُوتروک-تَهوتَه دوم به سمت شمال لشگر کشید و لرستان را تصرف کرد و تا سرپل ذهاب پیش رفت. در اینجا او با شاه پارس‌ها -هخامنش- برخورد نمود و نتیجه مذاکرات آن شد که پارسیان به شرط پذیرش تحت‌الحمایگی و کمک تسلیحاتی ضد آشور حق سکونت را در خاک عیلام به دست آورند. آنها در سال ۷۰۱ پ.م. از سقز-سنندج به راه افتادند، از بیستون گذشتند و از طرق هرسین و خرم‌آباد به سمت اصفهان پیش راندند و از آنجا از طرق یزدخواست وارد سرحدات شمالی عیلام شدند. از آنجایی که بیشتر مسیر این مهاجرت از سرزمین ماد می‌گذشت، بنابراین هُوخَشْتَره، شاه ماد نمی‌بایست با آن مخالف بوده باشد (هینتس ۱۳۸۸: ۵۶، نقشه ۲). کلیات فرضیه هینتس، از جانب کُخ نیز پذیرفته شده است (کُخ ۱۳۷۹: ۱۱-۱۲).

فرضیاتی که تاکنون برای بازسازی مسیر و نحوه مهاجرت پارسیان ارائه شده، عمدتاً بر داده‌های زبان‌شناختی و تاریخی و کمتر بر یافته‌های باستان‌شناختی متکی بوده و فاقد چهارچوب نظری منسجمی است. در فرضیات پیشین به دو پرسش مهم پاسخی ارائه نشده است: اول اینکه پارسیان نخستین چرا شمال فارس را برای استقرار برگزیدند و دیگر اینکه مجوز چنین عبوری را چگونه به دست آوردند؟

رود کُر (جمعاً ۴۰ قطعه) خُردتر از آن است که بتواند مبنای چنین مقایسه و تفسیری قرار گیرد. تلاش سامنر (1994) مبنی بر امتداد زمانی مرحله سُغا/تیموران الف تا حدود ۸۰۰-۷۰۰ پ.م. و یانگ (2003) بر قدیمتر نشان دادن مجموعه سطحی هخامنشی حوضه رود کُر تا حدود ۸۰۰-۷۰۰ پ.م. در جهت پوشاندن وقفه فرهنگی موجود میان پایان مرحله سُغا/تیموران الف (حدود ۹۰۰ پ.م.) و آغاز دوره هخامنشی (۵۵۰ پ.م.) بود. تلاشی که به حد کافی مستند نبود و بنابراین نمی‌توانست به نتیجه مطلوبی بیانجامد. از سوی دیگر در بررسی عباس‌علیزاده در نیمه شمالی حوضه رود کُر، سفال‌های خاکستری که مشابه سفال‌های خاکستری رنگ عصر آهن ۳ زاگرس است، از سطح ۲۰ محوطه گزارش شد (علیزاده ۱۳۷۶: ۷۱ و Alizadeh 2003: 88). این می‌توانست خلاء فرهنگی میان مرحله سُغا/تیموران الف و دوره هخامنشی را پُر کند، اما مطالعه دقیق‌تر یافته‌ها، در وجود چنین مدارکی تردید ایجاد نمود (زیدی ۱۳۸۳، زیدی ۱۳۸۶ و گفتگوی حضوری با محسن زیدی). یک سرخ تلویحی دیگر نیز از کاوش‌های تجویدی در برزن جنوبی تخت‌جمشید گزارش شده بود. تجویدی در ضمن کاوش‌هایش در دو نقطه -یکی در حیاط C (تجویدی ۱۳۵۵: ۱۲۵-۱۲۶) و دیگری در جوار ساختمان E- به سازه‌های قدیمیتری برخورد نمود. در روبروی ایوان جنوبی ساختمان E، او گمانه‌ای حفر کرد و ۴ لایه متمایز را تشخیص داد: خاک سطحی با سفال‌های معمولی دوره هخامنشی با حدود ۵۰ سانتیمتر ضخامت، یک لایه خاک به سبزی ۳۵ سانتیمتر، یک لایه رسوب سیلابی به ضخامت حدود ۱ متر و در زیر آن لایه‌ای همراه با مواد فرهنگی یافت شد. توصیف لایه اخیر از زبان تجویدی چنین است: «در زیر این قشر از نو لایه‌ای از خاک مخلوط به خرده‌های سفال فراوان که دارای رنگی گل‌بهی و متفاوت از سفال‌های شناخته شده معمولی در تخت‌جمشید است قرار داشت. این لایه در پاره‌ای مکانها تا عمق ۳ متری از سطح خاک ادامه یافته بود و در میان قشر آن قطعه آجر شکسته‌ای نیز یافت گردید. در آخرین و عمیق‌ترین بخش گمانه آزمایشی [...] تخته‌سنگ‌های عظیم دست‌نهاد که در خلال آنها ملاطی از گچ و خاک مخلوط به نوعی آهک بکار رفته بود یافت گردید که در پاره‌ای مکانها این قطعات سنگی مستقیماً بر روی صخره که عبارت از خار کوه در این نقطه است نهاده شده بود» (تجویدی ۱۳۵۲: ۶۷). از آنجا که تجویدی اطلاعات بیشتری از

شکل‌گیری برخی از فرمانروایی‌ها در ایران روند تقریباً مشابهی را نشان می‌دهد و به نظر می‌رسد که قدرت‌گیری 'پارسیان نخستین' می‌توانسته تابعی از همان الگو باشد. در ابتدا مشهورترین نمونه‌های تاریخی مشابه را بررسی نموده و روند به قدرت رسیدن آنها را نشان می‌دهیم و سپس دوباره به موضوع قدرت‌گیری 'پارسیان نخستین' باز خواهیم گشت.

وجود 'مناطق حائل' (Buffer Zones) میان حکومت‌های بزرگ، راهکاری بود که دولت‌های باسابقه و فرمانروایان مقتدر در پیش می‌گرفتند تا از بروز مخاصمه‌های سیاسی جلوگیری کرده و از شدت نبردهای غیرضروری متعاقب آن بکاهند.^{۱۸} نمونه بارز آن را در شیوه‌ی کشورداری ساسانیان به خوبی می‌توان دید. در شرق، فرمانروایی هپتالیان میان شاهنشاهی ساسانی و قبایل ترک و در غرب، حکومت تحت‌الحمایه‌ی حیره یا تخمی در امتداد رود فرات میان شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم و نیز قبایل بیابانگرد عرب فاصله انداخته بود. با از بین رفتن این دو 'قدرت حائل' (Buffer State) در اواخر دوره‌ی ساسانی، ایران از دو سو مورد حمله‌ی قبایل ترک و عرب قرار گرفت (Frye 1984: 326-339). ارتقاء از 'قدرت حائل' به قدرتی نیمه‌مستقل به شرایط متفاوتی بستگی داشت. ایجاد 'قدرت حائل' در بیشتر مواقع با

با از میان رفتن وقفه فرهنگی میان مرحله‌ی تیموران الف و دوره‌ی هخامنشی با مواد باستان‌شناختی مطمئن (عطائی و همکاران ۱۳۹۴ الف، عطائی و همکاران ۱۳۹۴ ب و عطائی و همکاران ۱۳۹۴ پ)، زمان آن فرارسیده تا بار دیگر مسیر و نحوه‌ی مهاجرت 'پارسیان نخستین' بازنگری شود. در این فرضیه جدید، احیای دوباره قدرت عیلام در جنوب غرب و نیز قدرت رو به تزاید قبایل ماد در شمال ایران در نیمه‌ی نخست هزاره‌ی اول پ.م. - که پیشتر غالباً نادیده انگاشته می‌شد - نقشی پر رنگ خواهند داشت.

بحثی در زمینه شکل‌گیری قدرت‌های حائل و پیشینه آن در ایران

«تاریخ‌نویسی ایرانی نمی‌تواند صرف تاریخ وقایع سیاسی باشد» (طباطبایی ۱۳۹۵ الف: ۵۸۴). منابع مکتوب میخی از حرکت پارسیان به فارس اطلاعات دقیقی نمی‌دهند. احتمالاً دو نیرو در کار بوده: یک عامل رانش که آنها را مشتاق یا وادار به ترک موطن خود کرد و یک عامل کشش که مقصد نهایی آنها را تعیین نمود. برای بازسازی روند این مهاجرت تاریخی از مرکز غرب ایران (استان کردستان) به جنوب ایران (استان فارس)، نیازمند نظریه‌ای هستیم تا بتوانیم این جابجایی جمعیتی را در چارچوب آن توضیح داده و تبیین نماییم. بدون چنین فرضیه‌ای توضیح منطقی نحوه‌ی ورود 'پارسیان نخستین' به پارس و سپس تشکیل شاهنشاهی هخامنشی بسیار دشوار است. جابجایی جمعیتی 'پارسیان نخستین' در نهایت منجر به تشکیل قدرتی فراگیر شد. از نحوه‌ی این رویداد منبع مستقیم نوشتاری در دسترس نیست. بنابراین باید به الگوهای تاریخی در تأسیس فرمانروایی‌های بزرگ در تاریخ ایران توجه کرد. 'پارسیان نخستین' چه زمانی که در مرکز غرب ایران بودند و چه آن زمان که در جنوب ایران مستقر شدند، همواره در حاشیه قلمرو آشور و عیلام به سر می‌بردند. سرزمین/ایالت پُرسو/ در مرکز غرب، قدرت نامتمرکزی بود که خطری برای امپراتوری آشور محسوب نمی‌شد. هرچند گاهی مزاحمت‌های برای آشور ایجاد می‌کرد اما هیچگاه به قدرتی حتی نیمه خودمختار ارتقاء نیافت. در عوض چنین به نظر می‌رسد که پادشاهی پُرسو/ش ابتدا به عنوان 'قدرتی تابع' (Vassal state) و سپس به 'قدرتی خودمختار' در حاشیه قلمرو عیلام تبدیل شد. تبدیل پادشاهی پُرسو/ش از 'قدرتی تابع' به 'قدرتی خودمختار' چگونه صورت گرفت؟ نحوه

۱۸. 'قدرت حائل' (Buffer State) معمولاً در منطقه‌ای میان دو دولت قوی‌تر متخاصم یا رقیب شکل می‌گیرد. مفهوم 'دولت‌های حائل' بخشی از فرضیه تعادل قدرت است که به استراتژی‌های اروپایی و تفکر دیپلماتیک در سده ۱۷ میلادی وارد شده است (برای آگاهی بیشتر بنگرید به Barnes Gear 1941, Chay and Thomas 1986 & Fazal 2004). شکل‌گیری اولیه 'قدرت حائل' ممکن است مستقل از دو دولت برتر منطقه باشد، اما اغلب بقای موجودیت 'قدرت حائل' در چنین مناطقی بدون توافق و تفاهم دولت‌های متخاصم برتر منطقه امکان‌پذیر نیست. معمولاً نقش اصلی 'دولت حائل' جلوگیری از رویارویی مستقیم دولت‌های برتر منطقه است و به همین دلیل هر دو دولت متخاصم بر بقایای 'قدرت حائل' بی‌رغبت نیستند. مثال بارز این نوع از 'قدرت‌های حائل' در جهان باستان، پادشاهی‌های کوچک حیره/تخمی و عسانی در امتداد رود فرات در طول مرز ساسانیان و رومیان بود. این دو قدرت که اولی تابع ساسانیان بود و دومی تابع رومیان، علاوه بر این که از تماس مستقیم ارتش‌های متخاصم این دو اَبَرقدرت جلوگیری می‌کردند، بلکه همچون سدی در برابر قبایل بیابانگرد عرب نیز عمل می‌کردند. با وجود این، 'قدرت حائل' همیشه میان دو اَبَرقدرت تشکیل نمی‌شود، بلکه گاهی تنها قدرت برتر منطقه، برای حافظت از مرزها یا مناطق آسیب‌پذیر پیرامونی خود، در برابر نیروهای ستیزه‌جوی نامتمرکز همانند قبایل صحراگرد، دست به ایجاد یک 'منطقه حائل/قدرت حائل' می‌زند.

۷، نیز بنگرید به گلشن مراد: ۹۹^{۲۱} و/احسن/التواریخ: ۲۵).

از میان فرمانروایان ایرانی، شاه عباس صفوی (۹۷۸-۱۰۳۸ ه.ق.)، شاید بیش از دیگران، با ایجاد 'مناطق حائل' سعی در حفظ آرامش مرزها و مدیریت تحرکات دشمنانش داشت. او به اندازه کافی در علل و اسباب ضعف فرمانروایی صفویان اندیشیده بود و از آنجا که پرورش یافته حرمسرا و دولت‌خانه نبود و از خراسان اوضاع نابسامان کشور را زیر نظر داشت، با اندیشه‌ای منسجم درباره سرشت فرمانروایی بر تخت نشست. او دریافتی درست از منطق ویژه جنگ و رابطه نیروها و نیز آگاهی ژرفی از منطق سیاست و الزامات قدرت پیدا کرده بود (طباطبایی ۱۳۹۵ الف: ۱۱۴-۱۲۰). تصمیم تاریخی شاه عباس بزرگ مبنی بر کوچ چندی از ایلات غرب ایران به خراسان بزرگ، سرنوشت ایل قاجار را به طور قطع رقم زد (عالم آرای نادری: ۴-۵). این تصمیم مهم شاه عباس بنابه ضرورت کشورداری صفوی اتخاذ شد و نشان از درایت او داشت. او برای محافظت از روستاهای آباد گرگان از گزند بی‌امان تازش ترکمانان، چنین سیاستی را در پیش گرفت. کوچ ایل قاجار یا دستکم بخشی از طوایف آن به استرآباد در چندین منبع تأیید شده است: «و فرقه‌ای از ایل قاجار به مروشاهیجان و فرقه‌ای به^{۲۲} استرآباد و کنار رود گرگان نیز به حکم آن پادشاه عالی‌شان به جهت محافظت و محارست هر دو سر حد،[ا] بنای اقامت نمود» (گلشن مراد: ۹۹). محمد فتح‌الله ساروی جزئیات بیشتری را بیان می‌کند: «چون ترکمانان صاین‌خانی استرآباد، که سر رشته آب و گل شرارت و شقاق‌اند، همیشه به ولایات و محلات معموره، که در جنب دشت قبحاق واقع است و قریب به اوبا و یورت آن طایفه داشته، تَرکتازی و قتل و غارت و دست‌اندازی می‌کرده و بی‌حسابی[ا] فزون از حساب می‌نمودند و ایل و حشم و قبیله محتشمی که تواند از عهده تعدّیات آنها برآمده و سدّ طرق تطرّق ایشان نمود، در آن ساحات و صفحات سراغ نبود و طایفه جلیل‌مقدار قاجار در تَهوّر و دلاوری و شجاعت و سپاهیگری شهرتی تمام داشته و در ایران نامدار و در آذربایجان سرآمد روزگار بودند. بنابراین شاه عباس

۲۱. گلشن مراد تألیف ابوالحسن خان غفاری کاشانی مشهور به غفاری مستوفی، نقاش و مورّخ دربار کریم‌خان زند است. او کتابش را در سال ۱۱۹۴ ه.ق. ۱۷۸۰ م. در تاریخ سلسله زندیه آغاز کرد.

۲۲. در متن اصلی به جای «فرقه‌ای به استرآباد»، «فرقه‌ای از استرآباد» آمده که به نظر می‌رسد خطای نسخه‌نویس بوده باشد.

کارکرد موفق جابجایی جمعیت امکان‌پذیر بود. تجربه تاریخی در ایران نشان می‌دهد که مردمان جدیدی که به تازگی در 'مناطق حائل' سکنی گزیده بودند، به ندرت می‌توانستند در زمانی کوتاه به دولت نیمه‌مستقل و یا خودمختار تبدیل شوند، اما بعد از گذشت مدت زمان طولانی‌تری برخی از این نوع جوامع، ابتدا می‌توانستند به دولتی محلی و وابسته ارتقاء یافته و سپس حتی جانشین حکومت قبلی شوند که در خدمت آن بودند.

متاخرترین نمونه چنین حکومتی در ایران، حکومت قاجاریه است. بنا به کتاب ناسخ/التواریخ،^{۱۹} زمانی که هلاکوخان در سال ۶۵۳ ه.ق. قصد براندازی خلافت عباسی را نمود، به فرمان منگوقاآن از هر ۱۰ خانوار مغول ۲ خانوار برای حراست از مرزها به مصر و شام کوچیدند. قاجارها هم جزء همین کوچندگان بودند. به این ترتیب قاجارها در شامات مسکن گزیده و ماندگار شدند. مقارن یورش تیمور گورکانی به مصر و شام، او به مهاجران مغول فرمان داد که به ایران آمده و از آنجا به ترکستان بازگردند. به این ترتیب قاجارها در آذربایجان و حدود گنجه و ایروان مستقر شدند.^{۲۰} (ناسخ/التواریخ: ۸-۱۹.

۱۹. سال پایان کتابت این بخش ناسخ/التواریخ ۱۲۷۴ ه.ق. ۱۸۵۸ م. در دوره ناصرالدین شاه قاجار است.

۲۰. در تاریخ عالم آرای عباسی به طور مکرر به اقدامات نظامی ایل قاجار در نواحی آران و شروان همزمان با درگیری‌های شاه عباس با خلافت عثمانی در بازپس‌گیری قفقاز اشاره می‌شود، از جمله در «شرح تسخیر ولایت شیروان و بدست در آمدن آن مملکت موفور المنفعت نزهت نشان باقبال شهریار جهان» (عالم آرای عباسی: ۸۰)، «ذکر بعضی قضایا که در آخر این سال در یورت قشلاق سلطان بود قراباغ روی داد و بیان فرستادن ابراهیم خان ترکمان برسانت پادشاه روم» (همان: ۲۶۴)، «گفتار در قضایای آذربایجان و شیروان و گرفتار شدن غازیگری خان تاتار بدست غازیان ظفرنشان بتقدیر ملک منان» (همان: ۲۷۰) در «ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل‌اللهی بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشد قلیچخان و قضایائی که در آن سفر روی داد» آمده است که: «در خلال این حال اخبار موخش از جانب عراق رسید و آن عزیمت را عایق گشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد[ا] خبر رسید که فرهاد پاشا سردار روم که در ارزروم توقف داشت با لشکر بیحد و مر بقراباغ آمده آن ولایت را از تصرف امراء قاجار بیرون آورده در بلده گنجه قلعه ساخت و حارس و ینکچری گذاشته» (همان: ۴۰۳)، «لشگر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و تسخیر نمودن آن ولایت و آمدن جفال اعلی از بغداد بقلمر و علیشکر و قلعه ساختن در نهاوند و آنچه روی داد» (همان: ۴۰۶)، «وقایع متنوعه که در این سال [سوم جلوس شاه عباس اول] بر حسب تقدیر خالق عباد روی داد» (همان: ۴۱۶)، ذکر فتح و تسخیر قلعه رفیعه تبریز و بدست آمدن آن ولایت عشرت‌انگیز (همان: ۶۴۳).

قاجار در تمام مدت اقامت خود در استرآباد تا به دست گرفتن قدرت در ایران همواره قدرتی مطرح در ایالت استرآباد باقی ماند (هدایتی ۱۳۳۴: ۱۳۸-۱۵۹).

بنیان پادشاهی زندیه نیز از همین الگو پیروی می‌کند. بنابه گفته هدایتی، کوچ ایل زند از غرب ایران به نواحی خراسان به دستور نادر شاه افشار بود و دلیل آن مزاحمت و راهزنی افراد ایل زند در آن نواحی بود تا جاییکه جسارت را از حد گذرانده و بخشی از اردوگاه نادرشاه را در لشکرکشی ضد خلافت عثمانی، غارت نمودند (هدایتی ۱۳۳۴: ۱۱۳).

در کتاب *مُجمل‌التواریخ بعد نادر* به تألیف ابوالحسن گلستانه به سال ۱۱۹۶ ه.ق. سرگذشت ایل زند ذکر شده که خلاصه آن چنین است: نادر شاه با خدعه، بزرگان ایل زند را گرفتار کرد. مهدی-خان، رئیس ایل محبوس شد و چهارصد نفر از بزرگان آن ایل به قتل آمده و بعد از گرفتن اموال و داراییها، بقیه ایل را به خراسان کوچانید (*مُجمل‌التواریخ*: ۱۴۶-۱۴۷). در بخش نخست *تاریخ گیتی‌گشا* تألیف میرزا محمدصادق موسوی اصفهانی (درگذشته به سال ۱۲۰۴ ه.ق.) ضمن تکرار همین مطالب، آمده که بقیه ایل زند را «روانه خراسان و در محلی موسوم بدره جز که محل ترکناز جماعت ترکمانست ساکن نمودند» (*تاریخ گیتی‌گشا*: ۴-۷). آنجا محل سکونت ایل افشار بود. به بیان روشن، نادر شاه، وظیفه سابق ایل خود را به دوش ایل زند گذاشته بود (بنگرید به ادامه). تنها بعد از قتل نادر شاه (۱۱۶۰ ه.ق.) بود که ایل زند توانست به موطن اصلی خود در ملایر و نویسکان بازگشته و با قبول رهبری کریم بیگ، پادشاهی زندیه (۱۱۶۳ ه.ق.) را در ایران بنا نهند.

تشکیل پادشاهی افشاریه نیز از الگوی همسان پیروی می‌کند. بنا به کتاب *جهانگشای نادری*،^{۳۳} تألیف میرزا مهدی‌خان استرآبادی از منشیان دربار نادر شاه، کوچ ایل افشار از آذربایجان به خراسان به دستور شاه اسماعیل صفوی صورت گرفت: «آن حضرت [یعنی نادر شاه] از ایل قرقلو و قرقلو اویماقی از نوع افشار و افشار از جنس ترکمان می‌باشد و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود. در ایامی که مغولیه به ترکستان استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور خاقان گیتی‌ستان شاه اسماعیل صفوی انارالله برهانه به تقریبات کوچ کرده در سرچشمه ۳۳. محمد مهدی استرآبادی از منشیان دربار نادر شاه افشار و از مورخان آن دوره است.

صفوی ماضی[.] ایل جلیل مذکور را از گنجه کوچانیده، بعضی را به قلعه مبارک‌آباد، که در کنار گرگان چهار فرسنگی استرآباد واقع و از مستحدثات شاه‌فردوس صفویست، نشانید و برخی را به مروشاه جهان مسکن داد. طایفه مشارالیه اکثر اوقات با ترکمانیه معارضه و مقارعه گردیده[.] ید تطاول آن قوم درازدست را کوتاه می‌داشتند» (*احسن‌التواریخ*: ۲۵). لسان‌الملک سپهر نیز بر کوچ ایل قاجار از آران و شروان به استرآباد به دستور شاه عباس صحه می‌گذارد: «[به دستور شاه عباس] قبیله قاجار را از گنجه و ایروان کوچ دادند و ابطال رجال ایشان را که به شجاعت و جلالت از دیگران بر زیادت بودند بفرمود در اراضی استرآباد در قلعه مبارک‌آباد که در کنار گرگان و از مستحدثات پادشاه ایران بود جای کنند [...] اما نیمه دیگر را بفرمود تا در مروشاهیجان منزل نمایند» (*ناسخ‌التواریخ*: ۹-۷). در ادامه، لسان‌الملک سپهر از دلایل این اقدام شاه عباس پرده برمی‌دارد که به ویژه دلیل دوم در منبع دیگری ذکر نشده و سزاوار توجه بسیار است: «و مراد شاه عباس از این حکومت آن بود که نواحی استرآباد و مازندران از تاخت و تاز ترکمانان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل اوزبک [محفوظ] و محروس باشد و نیز در ضمیر داشت که از شریعت سلطنت برنیاید که مردم قاجار با آن شجاعت و جلادتی که ایشان راست در یک جای انجمن باشند، لاجرم ایشان را متفرق و متشتت ساخت» (*ناسخ‌التواریخ*: ۹). از این دستور شاه عباس در منابع روزگار صفوی و خود شاه عباس به سختی می‌توان ردی یافت، اما شاید فقره‌ای از *عالم‌آرای عباسی* نوشته اسکندر بیگ ترکمان یکی از منشیان دربار شاه عباس بزرگ به این امر دلالت داشته باشد. در «ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسینخان مصاحب قاجار و بیان آنچه میانه او و رومیه وقوع یافت»، که به سال هجدهم پادشاهی او روی داد، آمده است که: «چون در زمان شاه جمجاه جنت‌مکان علیین آشیانی[.] ایالت گنجه و امیرالامرائی قراباغ بخانواده زیاد اُغلی قاجار تعلق داشت و در ایام دولت روزافزون شاهی ظل‌اللهی از اویماق زیادلو حسینخان مشمول تربیت شاهانه گشته[.] او را قراباغی خطاب میفرمودند و در این هنگام بایالت و دارائی مملکت استرآباد معزز و سربلند نمود» (*عالم‌آرای عباسی*: ۶۵۷). به هر روی، ایل قاجار بعد از کوچ خود از آران و شروان به استرآباد، به دستور شاه عباس صفوی، «منطقه حائل» را در گرگان، میان روستاهای آباد آنجا با ترکمانان ستیزه‌جو، ایجاد نمودند. این «قدرت حائل» قاجاری حدود ۱۷۰ سال بعد، موفق به تاسیس پادشاهی قاجاریه در ایران شد. با این حال، ایل

ابیورد، نادر را در رأس سپاهی به مقابله آنها فرستاد و او به همراه «نامداران افشار»، ترکمانان یموت را شکست سختی داد. شهرت نادر بالا گرفت، چنانکه شاه سلطان حسین یکصد تومان انعام به او بخشید (عالم آرای نادری: ۱۱).

با بررسی روند شکل‌گیری سلسله افشاریه، زندیه و قاجاریه، اهمیت مسأله 'مناطق حائل/قدرت‌های حائل' در منش کشورداری و سیاست‌ورزی ایرانی آشکار می‌شود. این موارد تاریخی نشان از آن دارد که چگونه 'قدرت‌های حائل' بیشترین بخت را برای تصاحب قدرت و تشکیل حکومت بعدی داشتند. به دلیل وجود وقایع‌نگاری روزانه در دربار غزنه، شکل‌گیری سلسله سلجوقی با جزئیات کامل مستند شده است. روی کار آمدن سلجوقیان مستندترین نمونه تاریخی از ایجاد یک 'منطقه حائل/قدرت حائل' و تبدیل آن به قدرتی بزرگ در تاریخ ایران است: سلجوق پسر دقاق (تقاق) در خدمت ییغو - رهبر تمام قبایل غز- بود و در این کار به مقام سپهسالاری رسید. همسر ییغو، از قدرت و اعتبار سلجوق به وحشت افتاد و ذهن شویش را علیه سلجوق زهرآگین کرد. سلجوق پیش از گرفتار شدن، با خانواده و نزدیکان و اموال بسیار به شهر جند گریخت (باسورث ۱۳۷۸: ۲۲۳-۲۲۴). آنان مدتی بعد از جند به حوالی بخارا درآمدند؛ زیرا ارسلان اسرائیل یکی از پسران سلجوق، با یکی از دختران علی تگین فرمانروای قراخانی بخارا ازدواج کرده و دو پسر میکائیل -دیگر برادر ارسلان- یعنی ابوطالب طغرل بیگ محمد و ابوسلیمان چغری بیگ داود که در خدمت علی تگین بودند به عموی خود ارسلان پیوسته و این مقدمه حضور ترکمانان سلجوقی در چراگاه‌های نور بخارا یا نخشب بود (باسورث ۱۳۷۸: ۲۲۸).

دلیل مهاجرت سلجوقیان از جند به بخارا شاید جستجوی مراتع در اطراف بخارا بوده باشد. با از بین رفتن قدرت خوارزمشاهیان فریغونی و سامانیان، قراخانیان و غزنویان خلاء قدرت را پرکردند. این جابجایی قدرت، باعث شد تا سلجوقیان به عنوان کمک‌های نظامی یا حافظان مرزها شغلی بیابند (باسورث ۱۳۷۸: ۲۲۶). اما باسورث دلایل اقتصادی را چندان موجه نمی‌داند. به اعتقاد او دلیل کوچ سلجوقیان فشار نظامی دیگر قبایل ترک از جمله قپچاق‌ها و قبیله همدست آنها قنقلی‌ها بر سلجوقیان بوده است (باسورث ۱۳۷۸: ۲۲۷). در هر حال در سال‌های آغازین سده پنجم ه.ق. خاندان سلجوقی به صورت سربازان مزدور در مرزها خدمت می‌کردند و از هر کس که وعده غنیمت و مرتع می‌داد، اطاعت

میان کوپکان من محال ابیورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس که در بیست فرسخی واقع و در قرب جوار مرو شاهجهان است توطن اختیار و در تابستان در آنجا ییلامیشی و در زمستان در دستجرد و درّه جز قشلامیشی می‌کردند» (جهانگشای نادری: ۲۶-۲۷). اما در کتاب تاریخ/فشار،^{۲۴} که در دوره قاجار تالیف شده، چنین آمده که چون شاه عباس بزرگ از هرات به قزوین آمد و تاج پادشاهی بر سر نهاد، مناصب دولتی را تقسیم نمود و به پاس خدمات شایسته ایل افشار، اینان را مورد مرحام ملوکانه قرار داده و بخشی از مناصب دولتی را در بخش‌های مختلف ایران به بزرگان این ایل تفویض نمود که از آن جمله است «ابیورد و نسا از اعمال خراسان که یورت قدیم ایل افشار قرقلو است به محمودخان قرقلو سپرده گشت» (تاریخ/فشار: ۱۴). این روایت از سوی محمدکاظم مروی^{۲۵} دیگر منشی دربار نادر و مولف عالم آرای نادری، تأیید شده است: «در ایام جلوس میمنت مانوس نواب علیین آشیان شاه عباس صفوی، [...] بعد از تسلط [بر] ممالک آذربایجان، از نواحی ارومی به قدر چهار هزار و پانصد خانوار از جماعت افشار کوچانیده، در نواحی ابیورد و درّه جز سکنی نمود» (عالم آرای نادری: ۴-۵). این کوچ در زمان هر کدام از پادشاهان صفوی که رخ داده باشد، نطفه سلسله پادشاهی بعدی در ایران بود. «در نواحی ابیورد و درّه جز که محل اقامت جماعت افشار بود، امام‌قلی بیگ نامی [بود] از تیره قرقلو، سوای خود [۱] دو برادر داشت [...] و هر یک احوال و ثروت و سامان و مکنات معقول، و از دواب و مواشی و اغنام به قدر هفتصد هشتصد رأس گوسفند و ده پانزده رأس مادیان داشتند» (عالم آرای نادری: ۶). امام‌قلی بیگ را پسری به نام نادر در وجود آمد (عالم آرای نادری: ۷). هنوز به جوانی نرسیده، نادر به مقام اشیک آقاسی گری حاکم ابیورد رسید (عالم آرای نادری: ۱۱). نیروی افشارها برای محافظت از مرزهای شمال شرقی شاهنشاهی صفوی و حفظ آرامش در آن صفحات ضروری بود. چنانکه وقتی ترکمانان یموت به نواحی ابیورد و درّه جز تاختن آوردند، حاکم

۲۴. میرزا رشید ادیب الشعرا، تاریخ/فشار را در ۱۲۸۳ ه.ق. ۱۸۶۶م. شروع و پس از ۳ سال به پایان برد.

۲۵. او از دیوانیان و محاسبان امور مالی دربار نادر شاه بود. این کتاب درباره زندگانی نادرشاه افشار و تاریخ ایران از اواخر دوره صفوی تا مرگ نادر شاه را در برمی‌گیرد. کتاب عالم آرای نادری پس از مرگ نادر شاه نوشته شده و در سال ۱۱۶۶ ه.ق. ۱۷۵۳م. تألیف آن پایان یافته‌است.

می‌نمودند.

در سال ۴۱۶ ه.ق. امیرمحمود غزنوی با قَدَرخان یوسف -برادر و رقیب علی تگین- که امیر بخش شرقی قلمرو قراخانیان بود، متحد شد و در نتیجه علی تگین و ترکمانان سلجوقی متحد او، موقتاً از حدود سغد بیرون رانده شدند (باسورث ۱۳۷۸: ۲۲۸). بنا به نظر باسورث که متکی به روایات مورخان و منابعی چون گردیزی،^{۲۶} بنداری، ظهردالدین نیشابوری، راوندی، حسینی، ابن‌الاثیر، طبقات ناصری، شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، میرخواند و ناظم‌امیر محمود است، اجازه توطن در خاک خراسان را امیر محمود غزنوی به سلجوقیان داد و شرح آن چنین است: امیر محمود دریافت که این ترکمانان خطری بالقوه‌اند، پس رهبر ایشان ارسلان اسرائیل را دستگیر نمود و در زندانی در هند در حبس نگاه داشت تا بمرد. در نبود ارسلان، وابستگان او با این ادعا که از جانب امرای خود در رنج‌اند، از امیر غزنوی درخواست نمودند که اجازه دهد که آنان در حواشی شمالی خراسان بزرگ مسکن کنند و در مقابل، وظیفه حفاظت از آن نواحی را برعهده گیرند. با پیروی از سیاست علی تگین، امیر محمود در طمع افتاد تا از نیروی نظامی ترکمانان سلجوقی بهره بگیرد، پس اجازه داد تا چهار هزار خانوار ترکمن با بار و بنه و احشام از جیحون بگذرند و در نواحی فراوه،

۲۶. مثلاً گردیزی مورخ دربار غزنه، شرح آن واقعه را چنین آورده است: «و اندرین وقت که امیر محمود به ماوراءالنهر بود [یعنی سال ۴۱۷ ه.ق.] فوجی مردم از سالاران و پیشروان ترکستان، پیش او آمدند و بنالیدند از ستم امراء ایشان بر ایشان. و از رنجهایی که بر ایشان همی بود. گفتند ما چهار هزار خانه‌ایم، اگر فرمان باشد، خداوند ما را پزید که از آب گذاره شویم و اندر خراسان وطن سازیم او را از ما راحت باشد و ولایت او را از ما فراخی باشد، که مردمانی دشتی‌ایم و گوسفندان فراوان داریم و اندر لشکر او از ما انبوهی باشد. [...] و ایشان بحکم فرمان او، [چهار هزار خانه از مرد و زن و کودک و بنه و گوسفند و اشتر و اسب و ستوران، بتمامی از آب گذاره آمدند و اندر بیابان سرخس و بیابان فراوه و باورد فرود آمدند و خرگاهها بزدند و همانجا همی‌بودند] (زین/الخبار: ۴۱۰-۴۱۱). اما دیری نپایید تا فساد ترکمانان آشکار شد «مردمان نسا و باورد و فراوه بدرگاه آمدند و از فساد ترکمانان بنالیدند و از دست درازی ایشان که اندر آن دیار همی‌کردند». امیر محمود از ارسلان جاذب حاکم توس خواست تا «ترکمانان را مالش دهد و دست ایشان از رعایا کوتاه کند» اما او کاری از پیش نبرد تا اینکه امیر محمود خود وارد کارزار شد «و شمشیر نهادند و چهار هزار سوار معروف از ترکمانان بکشتند و بسیاری را دستگیر کردند و باقی بهزیمت رفتند سوی بلخان کوه و دستان و فساد ایشان اندر آن ولایت سهل تر گشت» (زین/الخبار: ۴۱۶). و این واقعه به سال ۴۱۸ ه.ق. بود.

سرخس و ابیورد منزل کنند.

بنابراین سلجوقیان اول بار در حوالی شمالی خراسان با اجازه امیر محمود غزنوی توطن گزیدند.^{۲۷} اینان پیوسته به دشت‌های خراسان و روستاهای آباد آنجا هجوم برده و باعث زحمت بسیار می‌شدند به گونه‌ای که یکبار ارسلان جاذب -حاکم توس- و بعد خود محمود غزنوی علیه آنها لشکر کشید و شکست سختی را بر آنها وارد نمود و ایشان را به آنسوی بلخان کوه تاراند (تاریخ بیهقی: ۸۷). پس از این واقعه، ترکمانان سلجوقی دوباره در رکاب علی تگین از امرای ترکستان درآمدند^{۲۸} و کار ایشان فتنه در خاک خراسان بود. ترکمانان سلجوقی که یکبار در زمان امیر محمود غزنوی رانده و از خاک خراسان اخراج شده بودند، بعد از مرگ او و در زمان زمامداری امیر مسعود غزنوی دوباره سودای خاک خراسان کردند.

شرح ریشه‌گرفتن و بالیدن سلجوقیان در خاک خراسان به خامه توانای ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۳۸۵-۴۷۰ ه.ق.) دبیر پراوزه و مورخ امین دربار غزنه، به تفصیل و با دقت ثبت شده است. مطابق گزارش دقیق بیهقی، در روز دوشنبه، هشتم رجب سال ۴۲۶ ه.ق. او و استادش خواجه بونصر مُشکان در گرگان بودند و به نان خوردن مشغول که دو پیک ابوالفضل سوری از نیشابور، در رسید. خواجه، نامه‌ها خواند و به بیهقی گفت «که ترکمانان سلجوقیان بسیار مردم از آب گذشتند و از راه بیابان ده‌گنبدان گذر برجانب مرو کردند و به نسا رفتند، امّا صاحب دیوان سوری را شفیع کرده‌اند تا پایمرد باشد و نسا را پس ایشان یله کرده شود تا از سه مقدم یکی به درگاه عالی آید و به خدمت مشغول گردد و ایشان لشگری باشند که هر خدمت که فرموده آید تمام کنند. ای ابوالفضل خراسان شد!». بونصر، بیهقی را پیش وزیر امیر مسعود -خواجه احمد عبدالصمد- روانه کرد تا حال بازگوید و چون وزیر او را

۲۷. بیهقی نیز آنجا که از قول امیر مسعود می‌گوید: «از این ترکمانان که پدرم آورد و از آب گذاره کرد و در خراسان جای داد» اشاره به همین موضوع می‌کند (تاریخ بیهقی: ۵۳۶).

۲۸. دو اشاره بیهقی بر این امر دلالت دارد: در سال ۴۲۲ ه.ق. «علی تگین به بلخ نزدیک است و مردم تمام دارد، که سلجوقیان با وی یکی شده‌اند» (تاریخ بیهقی: ۳۳۴) و دیگر در سال ۴۲۳ ه.ق. «خوارزمشاه دیگر روز قصد دیوسی کرد، و جاسوسان رسیدند که علی تگین لشگری انبوه آورده است چه آنچه داشت و چه ترکمانان و سلجوقیان [...]» (تاریخ بیهقی: ۳۸۸).

دید «گفت دانم که سلجوقیان به خراسان آمده باشند». سپس وزیر و بونصر دیدار کردند و بونصر نامه سوری به او داد که نوشته بود «سلجوقیان و ینالیان سواری ده هزار از جانب مرو به نسا آمدند». سپس نامه‌ای که بزرگان سلجوقی به امیر مسعود نوشته بودند را به وزیر نشان داد. در این نامه نه فقط از درخواست توطن در خراسان صحبت می‌شود، بلکه دلیل آن هم ذکر می‌شود که چرخش موازنه قدرت علیه سلجوقیان بوده است. متن آن نامه چنین است: «الی حضره الشیخ رئیس الجلیل السید مولانا ابی‌الفضل سوری بن المعتر من العبد یبغو و طغرل و داود موالی امیرالمومنین، ما بندگان را ممکن نبود در ماورالنهر در بخارا بودن که علی تگین تا زیست میان ما مجاملت و دوستی و وصلت بود امروز که او بمرد کار با دو پسر افتاد کودکان کارنادیده و تونس که سپاه‌سالار علی تگین بود بدیشان مستولی و بر پادشاهی و لشگر، و با ما وی را مکاشفتها افتاد چنان که آنجا نتوانستیم بود. و به خوارزم اضطراب بزرگ افتاد به کشتن هرون، ممکن نبود آنجا رفتن. به زینهار آمدیم خداوند عالم سلطان بزرگ ولی النعم تا خواجه پایمردی کند و سوی خواجه بزرگ احمد عبدالصمد بنویسد و او را شفیع کند، که ما را با او آشنایی است و هر زمستانی خوارزمشاه آلتوتناش رحمه‌الله ما را و قوم ما را و چهارپای ما را به ولایت خویش جای دادی تا بهارگاه و پایمرد خواجه بزرگ بودی، تا اگر رأی عالی بیند ما را ببندگی پذیرفته آید چنان که یک تن از ما به درگاه عالی خدمت می‌کند و دیگران بهر خدمت که فرمان خداوند باشد قیام کنند و ما در سایه بزرگ وی بیارامیم و ولایت نسا و فراوه که سر بیابان است به ما ارزانی داشته آید تا بنه‌ها آنجا بنهیم و فارغ دل شویم و نگذاریم که از بلخان کوه و دهستان و حدود خوارزم و جوانب جیحون هیچ مفسدی سر برآرد و ترکمانان عراقی و خوارزمی را بتازیم. و اگر والعیاذ بالله خداوند ما را اجابت نکند ندانیم تا حال چون شود، که ما را بر زمین جایی نیست و نمانده است. و حشمت مجلس عالی بزرگ است زهره نداشتیم بدان مجلس بزرگ چیزی نشستن، به خواجه نشستیم تا این کار به خداوندی تمام کند انشالله عزوجل» (تاریخ بیهقی ۵۳۳-۵۳۴). از این نامه، چند نکته بسیار مهم را می‌توان دریافت. اول آنکه زمانی که دولتی با ثبات برسرکار بود، قبایل بیابانگرد بدون کسب اجازه، نمی‌توانستند وارد قلمرو آن شود. دوم آنکه قبایل بیابانگرد هم می‌دانستند که در مقابل زمینی که برای اقامت دریافت می‌کنند باید خدمتی انجام دهند.

تدبیر کار ترکمانان سلجوقی بالا گرفت و مجلس پیش امیر مسعود نمودند. امیر بزرگان کشوری و لشگری را فراخواند به مشورت و چنین گفت «این نه خرد حدیثی است، ده هزار سوار ترک با بسیار مقدم آمده‌اند و در میان ولایت ما نشسته و می‌گویند ما را هیچ جای مأوی نمانده است [...] ما ایشان را نگذاریم که بر زمین قرار گیرند و پروبال کنند، که نگاه باید کرد که از این ترکمانان که پدرم آورد و از آب گذاره کرد و در خراسان جای داد و ساربانان بودند چند بلا و دردسر دیده آمد، اینها را که خواجه می‌گوید که ولایت جویانند [۱] نتوان گذاشت تا دم زنند» (تاریخ بیهقی: ۵۳۶). در آن مجلس رأی بر آن قرار گرفت که پاسخی مبهم به سلجوقیان دهند تا فرصت بیشتری برای اقدام به دست آید. پس پاسخ سلجوقیان به این شکل داده شد که «دل مشغول ندارند که به خانه خویش آمده‌اند و در ولایت و زینهار مآند، و ما قصد ری می‌داشتیم چون آنجا رسیم آنچه رأی واجب کند و صلاح ایشان در آن باشد فرموده آید، تا این نامه برود و خداوند از اینجا بمبارکی سوی نشابور رود و ستوران دمی زنند و قوتی گیرد و حال این نوامدگان نیز نیکوتر پیدا آید» (تاریخ بیهقی: ۵۳۷). در این اثناء جاسوسان، سلجوقیان را زیر نظر داشتند و خبر در می‌رسید که آنها صدمات بسیار دیده‌اند، ولی از پاسخ نامه اندکی آرامش گرفته‌اند، با این حال پیوسته احتیاط می‌کنند. امیر مسعود از فکر سلجوقیان بیرون نمی‌آمد و بار دیگر مجلس کرد و نتیجه آن شد که «شمشیر باید ایشان را» (تاریخ بیهقی: ۵۴۶). البته در این میان نظرهای مخالفی هم بود از جمله نظر وزیر امیر مسعود و بونصر مشکان که «گروهی مردم بیگانه که بدین زمین افتادند و بندی می‌نمایند [۱] ایشان را قبول کردن اولی‌تر از رمانیدن و بدگمان گردانیدن» (تاریخ بیهقی: ۵۴۷).

روز چهارشنبه هشتم شعبان سال ۴۲۶ ه‍.ق. در نیشابور «به صحرائی که پیش باغ شادیاخ است» امیر مسعود از لشگر سان دید و روز بعد «این لشگر سوی نسا رفت با اهبتی و عدتی و آلتی سخت تمام» برای مقابله با سلجوقیان (تاریخ بیهقی: ۴۵۴). اما شکست در لشگر غزنویان افتاد (تاریخ بیهقی: ۵۴۹). پس از ماه رمضان آن سال، از جاسوسانی که در نسا بودند خبر در رسید که پس از هزیمت لشگر مسعود، بزرگان سلجوقی مجلس کرده‌اند و «گفتی باورشان می‌نیاید که چنین حال رفته است» و گفتند «این لشگر بزرگ را نه ما زدیم [...] و خواست ایز[د] عز ذکره که چنین حال رفت [...] و

نه ولایت خراسان ناچیز شود» (تاریخ بیهقی: ۵۶۶). امیر مسعود بزرگان را فراخواند و تصمیم بر این شد تا لشگری بزرگ گرد کنند تا به عزم ترکمانان سلجوقی روانه شود. ترکمانان سلجوقی چون این بدانستند، تمهیداتی اندیشیده و آشوب‌های پیش‌آمده را به ترکمانان دیگر نسبت دادند. اما این بار بر پیشنهاد سابق خود یک بیستم درآمد مرو و سرخس و باورد را افزودند تا درازدستی دیگر ترکان را فرونشاند و خراسان را آرام کنند. پس پیک‌هایی به نزد امیر مسعود فرستادند. در روز آدینه نوزدهم محرم سال ۴۲۸ ه‍.ق. دو رسول سلجوقیان را به لشکرگاه بُست آوردند. «نامه‌ی سوی وزیر خواجه احمد عبدالصمد نبشته بودند و حواله به پیغام کرده و پیغام چنان بود که از ما تا این غایت هیچ دست درازی نرفته است اما پوشیده نیست که در خراسان ترکمانان دیگراند و دیگر می‌آیند، که راه جیحون و بلخان کوه گشاده است. و این ولایت که ما را داده آمده است تنگ است و این مردم را که داریم بر نمی‌گیرد. باید که خواجه بزرگ به میان کار درآید و درخواهد از خداوند سلطان، تا این شهرکها که به اطراف بیابان است چون مرو و سرخس و باورد ما را داده آید چنان که صاحب بریدان و قضا و صاحب دیوان خداوند باشند و مال می‌ستانند و به ما می‌دهند به بیستگانی تا ما لشکر خداوند باشیم و خراسان پاک کنیم از مفسدان و اگر خدمتی باشد به عراق یا جای دیگر تمام کنیم و به هر کار دشوارتر میان بندیم». در کنار این زیاده‌خواهی، اما نامه متضمن هشدار گزنده نیز بود: «و سبایی حاجب و لشکر نیشابور به هرات مقام کنند، اگر قصد ما کنند ناچار ما را به دفع آن مشغول باید شدن و حرمت از میان برخیزد» (تاریخ بیهقی: ۵۷۴-۵۷۵). درخواست یک بیستم درآمد مرو و سرخس و باورد و نیز هشدار که متعاقب آن داده بودند، نشان می‌دهد که سلجوقیان قدرتمندتر شده و اعتماد به نفس بیشتری گرفته بودند. چون خبر به امیر مسعود رسید، «امیر سخت در خشم شده بود، وزیر را گفت این تحکم و تبسُّط و اقتراح این قوم از حد بگذشت؛ از یک سو خراسان را غربال کردند و از دیگر سو این چنین عشوه و سخن نگارین می‌فرستند». اما در نهایت قرار بر این شد که «جواب درشت و نرم داده آید تا مجاملتی در میان بماند» (تاریخ بیهقی: ۵۷۵).

روز پنج‌شنبه بیست و دوم ربیع الاول سال ۴۲۸ ه‍.ق. «نامه‌ها رسید از خراسان که ترکمانان در حدود ممالک پیراگندند و شهر تون غارت کردند» (تاریخ بیهقی: ۵۹۰). و سرداران اعزامی به

این لشکر او را از بی‌تدبیری و بی‌سالاری چنین حال افتاد؛ سالاران و لشکر بسیار دارد ما را بدانچه افتاد غره نباید شد و رسولی باید فرستاد و سخن بنده‌وار گفت و عذر خواست که سخن ما همان است که پیش ازین بود و چه چاره بود ما را از کوشش چون قصد خانها و جانها کردند [...]» (تاریخ بیهقی: ۵۵۶). «و امیر [مسعود] را این تقرُّب ناخوش نیامد» (تاریخ بیهقی: ۵۵۷) و مذاکره شروع شد و نمایندگان و پیک‌ها آمدند و رفتند. «و صینی [نماینده امیر مسعود] به نسابور آمد روز چهارشنبه ده روز مانده از شوال. با وی سه رسول بود از ترکمانان [سلجوقی]، یکی از آن ییغو و یکی از آن طغرل و یکی از آن داود، و دانشمند بخاری [نماینده سلجوقیان] با ایشان. و دیگر روز ایشان را به دیوان وزارت فرستادند و بسیار سخن رفت [...] و با امیر [مسعود] سخن به پیغام بود، آخر قرار گرفت بدانکه ولایت نسا و فراوه و دهستان بدین سه مقدم داده آید و ایشان را خلعت و منشور و لوا فرستاده شود و صینی برود تا خلعت بدیشان رساند و ایشان را سوگند دهد که سلطان را مطیع و فرمان بردار باشند و بدین سه ولایت اقتصار کنند و چون سلطان به بلخ آید و ایشان ایمن شوند یک تن از این سه مقدم آنجا به درگاه آید و به خدمت بیاشد. [...] و استادم [یونصرمشکان] منشورها نسخت کرد، و تحریر آن من کردم. [...] دهستان به نام داود و نسا به نام طغرل و فراوه به نام ییغو، و امیر آن را توقیع کرد. و نامه‌ها نبشتند از سلطان و این مقدمان را دهقان مخاطبه کردند. و سه خلعت بساختند چنان که رسم والیان باشد: کلاه دو شاخ و لوا و جامه دوخته به رسم ما، و اسب و استام و کمر بزر هم به رسم ترکان [...]» (تاریخ بیهقی: ۵۵۹). روز دوشنبه شانزدهم ذوالقعدة [سال ۴۲۷ ه‍.ق.] «مهرگان بود [...] و صینی از پیش سلجوقیان بیامد و در خلوت با وزیر و صاحب دیوان رسالت گفت [...] این قوم را بر بادی عظیم دیدم اکنون که شدم، و می‌نماید که در ایشان دمیده‌اند. و هر چند عهده کردند؛ مرا که صینی‌ام بر ایشان هیچ اعتماد نیست» (تاریخ بیهقی: ۵۶۰). روز یکشنبه بیست و پنجم ربیع‌الاول سال ۴۲۷ ه‍.ق. خبر رسید که «ترکمانان سلجوقیان و عراقیان که بدانها پیوسته‌اند دست به کار زده‌اند، و در ناحیتها می‌فرستند هرجایی و رعایا را می‌رنجانند و هر چه بیابند می‌ستانند، و فساد بسیار است از ایشان. و نامه رسید از بُست که گروهی از ایشان به فراوه و زیرکان آمدند و بسیار چهارپای برانند. و از گوزگانان و سرخس نیز نامه‌ها رسید هم در این ابواب و یاد کرده بودند که تدبیر شافی باید درین باب و اگر

بیهوده کاری مشغولند. امیر مسعود وزیر خویش را مأمور کار خراسان و ترکمانان سلجوقی نمود. نوزدهم شعبان سال ۴۲۸ ه.ق. که امیر مسعود در غزنین بود، نامه وزیر رسید که «کارهای لشکر ساخته شده است و به روی خصمان رفتند با دلی قوی. و ترکمانان چون دانستند که کارها به جدّتر پیش گرفته آمده است سوی نسا و فراوه رفتند به جمله چنان که در حدود گوزگانان و هرات و این نواحی ازیشان کسی نماند» (تاریخ بیهقی: ۵۹۶). در همین ایام، بُغراخان حاکم ترکستان که دست نشاندۀ غزنویان بود، در نهان از سلجوقیان حمایت می کرد. پس جاسوسی را در لباس کفشگر در گذر آموی گرفتند و چون تفحص کردند نامه های او را به طغرل و داود و ییغو و ینالیان کشف کردند. در آن نامه ها «اغرای تمام کرده بود» و تمهیدات غزنویان در مهار ترکمانان سلجوقی و «کار ما در چشم و دل ایشان سبک کرده و گفته که پای افشارید و هرچند مردم ببايد بخواهید تا بفرستیم» (تاریخ بیهقی: ۶۰۳).

آشفته گی کار خراسان فقط ناشی از دلیری و چابکی و خیره سری ترکمانان سلجوقی نبود. بلکه سهل شمردن کار سلجوقیان، و بی اعتنائی به مشورت بزرگان و استبداد رأی امیر مسعود، اوضاع را پیچیده تر می کرد که نتیجه آن تضعیف بیشتر قدرت غزنویان در خراسان بود. روز چهارشنبه هفتم ذوالحجّه ۴۲۸ ه.ق. پس از جشن مهرگان، امیر مسعود شورایی تشکیل داد از بزرگان و گفت در زمانی که در بُست آن حادثه کشتی روی داد، نذر کردم که اگر خداوند مرا شفا دهد «برجانب هندوستان روم تا قلعت هانسی» فتح کنم. اما وزیر او احمد عبدالصمد نظری دیگر داشت: «من به هیچ حال روا ندارم که خداوند به هندوستان رود، چه صواب آن است که به بلخ رود و به بلخ هم مقام نکند و تا مرو برود، تا خراسان به دست آید [...] و اگر خداوند به خراسان نرود ترکمانان یک ناحیت بگیرند، یک ناحیت نه اگر یک دیه بگیرند، و آن کنند که عادت ایشان است از مُثله کردن و کشتن و سوختن [...] ده غزو هانسی برابر آن نرسد» (تاریخ بیهقی: ۶۰۷). این نظر وزیر، بونصر مشکان را نیز خوش آمد. اما امیر مسعود مشورت ایشان در گوش نگرفت و راهی هندوستان شد و خراسان به حال خود رها بماند.

روز سه شنبه سوم جمادی‌الخری سال ۴۲۹ ه.ق. «نامه ها رسید از خراسان و ری سخت مهم. و در این غیبت [...] ترکمانان در اوّل زمستان بیامده بودند و طالقان و فاریاب غارت کرده و آسیب به جایها دیگر رسیده، که لشگرهای منصور را ممکن نشد که چنان

وقتی حرکت کردند. و بدین رفتن سلطان به هانسی بسیار خللها افتاده بود از حدّ گذشته» (تاریخ بیهقی: ۶۱۱). در روز چهارشنبه دوازدهم ماه رجب سال ۴۲۹ ه.ق. امیر مسعود، سپه سالاران خراسان را به غزنین فراخواند و احوال تحرّکات سلجوقیان را پرسید. و یکی بوسهل نام بازمی گفت احوال ترکمانان سلجوقیان که «ایشان خویشتن بیست سی پاره کنند، و بیابان ایشان را پدر و مادر است چنان که ما را شهرها» (تاریخ بیهقی: ۶۱۳). و امیر مسعود به سپه سالاران خراسان نامه نوشت و فرمان داد که با سلجوقیان بجنگند. اما نتیجه نبردها به نفع او نبود و لشگرهای او یک به یک در مقابل سلجوقیان می شکستند (تاریخ بیهقی: ۶۲۳-۶۲۴). روز دوشنبه دوم شوال ۴۲۹ ه.ق. نامه ای از احمد عبدالصمد که برای تمشیت امور در خراسان بود به امیر مسعود رسید که نوشته بود «[...] کار مخالفان امروز به منزلتی رسید که به هیچ سالار شغل ایشان کفایت نتوان کرد، که دو سالار محتشم را با لشگرهای گران بزدند و بسیار نعمت یافتند و دلیر شدند، و کار جز به حاضری خداوند راست نیاید [...]» (تاریخ بیهقی: ۶۲۸). روز شنبه هفتم ذی‌القعده ۴۲۹ ه.ق. نامه ای رسید از ابوالمظفر جُمحی صاحب دیوان برید نیشابور از «متواری جای» که خبر سقوط نیشابور بدون جنگ به نفع سلجوقیان را می داد (تاریخ بیهقی: ۶۳۲). پس از چندی خود طغرل به نیشابور آمد و در آنجای مقام گرفت (تاریخ بیهقی: ۶۳۵). امیر مسعود به ابوالمظفر جُمحی و به قاضی صاعد، بزرگ نیشابور و دیگر اعیان آنجا نامه ای نوشت به این مضمون که «اینک ما حرکت می کنیم با پنجاه هزار سوار و پیاده و سیصد پیل، و به هیچ حال به غزنین بازنگردیم تا آنگاه که خراسان صافی آید» (تاریخ بیهقی: ۶۳۷). روز پنجشنبه دوم محرم ۴۳۰ ه.ق. سلطان مسعود، امیر سعید را عهده دار امور غزنین کرد و خود راهی خراسان شد، ابتدا سوی گوزگانان رفت و سپس در روز چهاردهم صفر ۴۳۰ ه.ق. به بلخ رسید (تاریخ بیهقی: ۶۴۶). از آنجا علیرغم نظر وزیر، در روز دوشنبه نوزدهم ربیع الأوّل در زمستانی سخت به قصد تأدیب بوری تگین - پسر ایلک نصر، خان شاخه ای از قراخانیان - سوی ترمذ کشید و از پل گذشت اما بوری تگین پیوسته می گریخت که راهها را بهتر می شناخت. روز سه شنبه نهم ربیع الآخر ۴۳۰ ه.ق. از وزیر که در بلخ مقام کرده بود نامه ای رسید به این مضمون که «[...] داود از سرخس با لشگری قوی قصد گوزگانان کرد تا از راه اندخود به کران جیحون آید. و می نماید که قصد آن دارد که پل تباہ

کند تا لب آب بگیرد و فسادی انگیزد بزرگ [...]» (تاریخ بیهقی: ۶۵۰-۶۵۱). امیر مسعود به شتاب بازگشت در حالی که بوری تگین را حتی نیافته بود. امیر در روز بیست و ششم ماه ربیع الآخر به ترمذ رسید یک روز آنجا ماند و سپس از پل گذشت و روز چهارشنبه دوم ماه جمادی الاولی به بلخ آمد. در این اثناء نامه‌ها رسید از نیشابور که داود برای دیدن برادرش طغرل به نیشابور آمده و چهل روز آنجا نبود. طغرل او را پانصد هزار درم داد و او سوی سرخس بازگشت و از آن جا قصد گوزگانان دارد (تاریخ بیهقی: ۶۵۱). روز آدینه دهم جمادی الاخری ۴۳۰ ه.ق. خبر آمد که داود به طالقان رفته و روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری خبری دیگر رسید که به پارایاب رفته و از آنجا به شبورغان خواهد آمد «و هر کجا رسند غارت است و کشتن». سلجوقیان جسارت از حد گذراندند و چنانکه دو شب بعد «ده سوار ترکمان بیامدند تا نزدیک باغ سلطان و چهار پیاده هندو را بکشتند» و از نزدیک قهندز یک فیل ربودند و شرمساری بزرگی پدید آمد (تاریخ بیهقی: ۶۵۲). امیر مسعود غضب گرفت. بنابراین لشگریان را گرد کرد و روز دوشنبه نهم رجب «مخالقان پیدا آمدند به صحرای علیاباد از جانب بیابان» بعد از زودخوردی چند، خود امیر مسعود «به تن خویش حمله برد به میدان و پس بایستاد و غلامان نیرو کردند و خصمان به هزیمت رفتند». چند تن اسیر گرفته شد و چون از ایشان بازجویی کردند گفتند «داود بی‌رضا و فرمان طغرل آمد بر این جانب [...]» (تاریخ بیهقی: ۶۵۴). امیر مسعود از بلخ با لشگری بزرگ به قصد سرخس بیرون آمد و جاسوسان خبر آوردند که طغرل از نیشابور، و بیغو از مرو به سرخس رسیدند و داود هم آنجا بود. هر دو لشگر در تلخ‌آب اردو زدند. در اواخر ماه رمضان زد و خوردهایی در گرفت تا اینکه در روز اول شوال ۴۳۰ ه.ق. نبردی بزرگ در گرفت و سلجوقیان عقب نشستند و گریختند. روز پنجشنبه سوم شوال ۴۳۰ ه.ق. امیر مسعود به حوالی سرخس رسید که سلجوقیان از آن ویرانه‌ای بیش برجای نگذاشته بودند. جاسوسان از سلجوقیان خبر آوردند که آنها قصد جنگ فرسایشی دارند: «صواب نیست پیش مصاف این پادشاه رفتن، رسم خویش نگاه داریم. و ما را به بُنه و ثقل دل مشغول نه، چنین نیرویی به ما باز رسید، بمی پراگیم تا ضجر شود و اگر خواهد و اگر نه باز گردد. و دی رفت و تموز درآمده است و ما مردمانی بیابانی ایم و سختی کش، بر گرما و سرما صبر توانیم کرد و وی و لشگرش نتوانند کرد، و چند توانند بود درین رنج، باز گردند» (تاریخ بیهقی:

۶۶۴). و «دیگر روز خصمان قویتر و دلیرتر و بسیارتر و بکارتر آمدند و از همه جوانب جنگ پیوستند و کار سخت شد» (تاریخ بیهقی: ۶۶۶). سستی در لشگر امیر مسعود افتاد. در این میان، وزیر چاره‌ای کرد به این مضمون که رسولی به میان سلجوقیان فرستد و به ایشان بگوید که اگر در نبرد پیشین امیر به تعقیب شما آمده بود یک تن زنده نمی‌ماندید و «اگر دیگرباره کمر جنگ بندد یک تن از شما نماند. و صواب آن است که عذری خواهید و تواضعی نمایید تا من [خداوند سلطان را بر آن دارم که تقرّب شما قبول کند [...]] تا شما در همین حدود باشید و امیر نیز به هرات بازگردد. امیر مسعود گفت «این سره می‌نماید، لکن دوست و دشمن داند که عجز است» (تاریخ بیهقی: ۶۶۷).

علیرغم سستی امیر مسعود در اداره امور خراسان، زد و خوردهای او با سلجوقیان نکته‌ای مهم را بر او آشکار کرده بود. اینکه در مقابل ترکمانان بیابانگرد با ارتشی سازمان یافته نمی‌توان درایستاد، بلکه در مقابل آنها از نیروی مشابه خودشان باید سود جست: «و ایشان را قومی مجزّد باید چون ایشان با مایه و بی‌بُنه تا ایشان را مالیده آید» (تاریخ بیهقی: ۶۶۸). به جای عملی کردن این فکر درست، او نظر وزیر خویش را که علامتی روشن بر ضعف حکومت غزنوی بود، پذیرفت. رسولان آمدند و رفتند و سرانجام سلجوقیان پذیرفتند که به ولایات از پیش تعیین شده عقب نشینند و امیر نیز به هرات بازگردد. امیر مسعود می‌خواست که زمان بخرد تا لشگر آسایشی ببیند و در مهرگان با لشگری قوی‌تر باز آید. پیک امیر «تزدیک آن نوخاستگان» رفت و پس از مذاکرات بسیار پیشنهاد صلح پذیرفته شد. پیک امیر مسعود نتیجه مذاکرات را به عرض رسانید، اما این را هم افزود که «این طایفه اگرچه حالی پیغامها برین جمله دادند و رضاطلبی می‌کنند اما به هیچ حال از ایشان راستی نیاید، نخوت پادشاهی که در سر ایشان شده است زود بیرون نشود و لکن حالی تسکین خواهد بود و ایشان نخواهند آرامید [...]» (تاریخ بیهقی: ۶۷۳). بیهقی که در ابتدا از سلجوقیان با عنوان «نوامدگان» (تاریخ بیهقی: ۵۳۷)، یاد می‌کرد، اکنون از آنها با عنوان «نوخاستگان» یاد می‌کند (تاریخ بیهقی: ۶۷۳). که آشکارا شأنی بالاتر دارد و نشان از قدرت گرفتن ترکمانان سلجوقی است. امیر مسعود به هرات بازگشت و آنجا ماند و ترکمانان سلجوقی به محل‌های از پیش تعیین شده رفتند. اما هر کدام دیگری را می‌پایید و کار تدارکات را در پیش گرفته بودند. روز

لشگر غزنویان را در نبردهای ایدایی، فرسوده و پراکنده کردند و سلسله سلجوقی را بنا نهادند. این رویداد، در عمل نشان می‌دهد که توان نظامی گروه‌های ایلاتی کوچک، چابک و جسور نسبت به ارتش‌های سازمان‌یافته و پرتعداد بیشتر است.

تشکیل 'قدرت حائل' پارسی در پارس

«و دیگر سهو آن بود که ترکمانان را که مُستَه خراسان بخورده بودند و سلطان ماضی [امیر محمود غزنوی] ایشان را به شمشیر به بلخان کوه انداخته بود، استمالت کردند تا زیادت لشگر باشد» (تاریخ بیهقی: ۸۷).

چنانکه بالاتر اشاره شد، ایجاد 'مناطق حائل/قدرت‌های حائل' راه‌حل مناسبی بود که حکومت‌های برتر منطقه معمولاً برای حفاظت از مرزهای پرتنش خود بکار می‌گرفتند. اما آنچنان که تجربه تاریخی نشان می‌دهد، این شیوه در ذات خود، بحران‌زا بود. تا وقتی قدرت برتر از استحکام و ثبات درونی کافی برخوردار بود، 'مناطق حائل' به خوبی از عهده وظایف خود برمی‌آمدند. اما در جهان باستان تداوم ثبات درونی قدرت برتر، برای زمان طولانی دشوار بود. در چنین شرایطی، بقاء یا امحاء 'مناطق حائل' هر دو ایجاد خطر می‌کرد. نمونه دو 'منطقه حائل' هیتالیان در شرق و لخمیان در غرب شاهنشاهی ساسانی، نمونه بارزی از نتیجه امحاء 'مناطق حائل' است. شاهنشاهی ساسانی پس از یک دوره سستی و زوال، توانست قدرت خود را احیاء کند. در دوره ضعف، ساسانیان متوجه خطرات ناشی از موجودیت 'مناطق حائل' شدند و تصمیم گرفتند که آنها را از میان بردارند. پس از امحای این دو 'منطقه حائل'، مجبور شدند با قبایل بیابانگرد ترک در شرق و عرب در غرب به طور مستقیم رودرو شود و نتیجه برای ایران فاجعه‌ای تمام عیار بود.

بقاء 'مناطق حائل' نیز در زمان ضعف و زوال قدرت برتر بسیار خطرناک می‌نمود. در چنین شرایطی 'مناطق حائل'، به آرامی قدرت گرفته و برای خود دربار و ارتش و قلمرو مستقلی ایجاد کرده و برای حکومت برتر سابق ایجاد خطر می‌کردند. نمونه‌های بیان شده در بالا برای سلجوقیان، افشاریان و قاجاریان (و تا حدی زندیان) از نمونه‌های 'قدرت‌های حائل' هستند که باقی ماندند و جایگزین حکومت مسلط قبلی شدند. به نظر می‌رسد که کلیت موضوع قدرت‌یابی 'پارسیان نخستین' نیز با همین انگاره قابل تفسیر باشد. با این مقدمه طولانی، زمان آن فرارسیده تا بازسازی تاریخی-فرهنگی خود را از نحوه شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی

چهارشنبه هژدهم ماه صفر ۴۳۱ ه.ق. امیر مسعود «از هرات برفت به جانب پوشنگ با لشگری سخت گران آراسته و پیلان جنگی و پیاده بسیار و بنه سبک‌تر» (تاریخ بیهقی: ۶۹۴). در این زمان، طغرل در نیشابور بود و امیر مسعود برای اینکه جلوی حرکت او را به نسا رود بگیرد سوی توس راند و از آنجا سوی نیشابور کشید و اما طغرل آنجا را زودتر ترک کرده و به باورد رفته بود. امیر مسعود گروهی را برای بازپس‌گیری نیشابور فرستاد و خود به سوی باورد و در پی طغرل رفت. طغرل چون به باورد رسید، داود و ینالیان و همه لشگر ترکمانان را آنجا حاضر یافت و چون امیر مسعود پی‌شان بود با شتاب درون بیابان رفتند. امیر از باورد به نسا رفت و ترکمانان سلجوقی از فراوه به بیابان‌ها کشیدند و بنه‌ها را به جانب بلخان کوه بردند و امیر مسعود از آنجا با دست تهی به نیشابور بازگشت. پس از جشن نوروز، امیر، لشگر را به جانب توس حرکت داد، اما علف و غله نایاب بود و کثیری ستور و مردم بمردند. به ناچار امیر، از توس به سوی سرخس راند و در راه ستوران بیشتری بمردند از بی علفی. امیر شوری کرد و بزرگان به او گفتند به سمت هرات برویم که در آنجا و بادغیس علف هست اما امیر برای رفتن به مرو در پی ترکمانان لجاجت کرد و علیرغم توصیه بزرگان که «صواب نیست سوی مرو رفتن که خشک‌سال است و می‌گویند در راه آب نیست و علف یافته نمی‌شود و مردم ضجر شوند درین راه [...]» (تاریخ بیهقی: ۷۰۶)، او در دوم ماه رمضان ۴۳۱ ه.ق. لشگر را حرکت داد. در راه سختی بسیار کشیدند و ترکمانان شبی خون می‌زدند. در نزدیکی ده دندانقان مرو، ترکمانان هجوم آوردند و لشگر امیر مسعود بشکست و پراکنده شدند و بزرگان سلجوقی «براندند تا آنجا که این حال افتاده بود خیمه‌یی بزدند و تخت بنهادند و طغرل بر تخت بنشست و همه اعیان بیامدند و به امیری خراسان بر وی سلام کردند» (تاریخ بیهقی: ۷۲۴). امیر مسعود از آنجا سوی غور عقب نشست و سپس به غزنین بازگشت و روز شنبه هفتم شوال در کوشک نزول کرد (تاریخ بیهقی: ۷۳۸). در آنجا بزرگان برای دلخوشی او سخن‌های بیهوده می‌راندند که امیر گفت «به مرو گرفتیم و هم به مرو از دست برفت [...] و وی بدین سخن مرو آن خواست که «پدر ما امیر ماضی مُلک خراسان به مرو یافت که سامانیان را بزد، و خراسان اینجا از دست ما بشد» (تاریخ بیهقی: ۷۳۹). در جنگ دندانقان بی‌تدبیری امیر مسعود و استبداد رأی او علت اصلی شکست بود و سلجوقیان بدون جنگی سخت،

به بحث بگذاریم.

شهریاری عیلام، برای بیش از دوهزار سال بر جنوب‌غرب ایران و فارس کم و بیش تسلط داشت. درگیری با حکومت‌های میان‌رودانی مثل سومر، اکد، بابل و آشور می‌بایست باعث انباشت تجربه کافی در امر حکومت‌داری در عیلام شده باشد. با آغاز هزاره نخست پ.م. ترکیب نیروهای مؤثر سیاسی در غرب آسیا رو به تغییر نهاد. در اثنای کشمکش‌های مداوم حکومت‌های کهن منطقه، همچون عیلام، بابل، آشور و اورارتو، حاکمیت‌های مقتدر ایلیاتی ایرانی در فلات ایران ظاهر شده بودند (مجیدزاده ۱۳۷۶: ۲۹۴). توسعه تدریجی دامنه فعالیت این حاکمیت‌های ایلیاتی، ابتدا در مادها خود را نشان داد. بخش بزرگی از تاریخ آشور نو شرح نبرد شاهان آشوری با مردمان مادستان در لبه غربی فلات ایران است. با وجود این، نباید از یاد برد که مادها فقط در غرب ایران حضور نداشتند، بلکه در تمام مرکز ایران تا جنوب اصفهان نفوذ کرده بودند (بنگرید به ادامه). مادها قبایلی بودند با رهبران محلی – (که به آشوری بلِ آلی (*bēl āli*) در معنای «کدخدا» (*city-lord*) – که بنا به گفته صاحب‌نظران توسعه تاریخی آنها طی دو سده از ۷۵۰ تا ۵۵۰ پ.م. را می‌توان در دو مرحله بررسی نمود: مرحله اول از حدود ۷۵۰ تا ۶۷۰ پ.م. است. در این مرحله قبایل ماد متفرق بودند و اقتصادشان مبتنی بر رمه‌داری و نیز نظارت بر راه‌های تجاری بود که از سرزمینشان می‌گذشت. همجواری با قدرت بزرگ و ستیزه‌جوی امپریالیسم آشور، عاملی مهم در گذار از قبایل رمه‌دار فقیر در زاگرس به قدرت‌های خان‌سالار درگیر در جنگ و تجارت بود. در مرحله دوم که از حدود ۶۷۰ تا ۶۱۰ پ.م. به طول انجامید، زمان تشکیل حکومت ثانویه مادی است (Liverani 2003: 5-6). این ایرانیان در منطقه زاگرس، مردمانی قدرتمند و دائمی بودند که توانستند در ۶۱۰ پ.م. امپراتوری آشور نو را از میان بردارند (Kuhrt 2007: 19).

هرودوت نقل می‌کند که پس از دیوکوپس پسرش خُشَرْتیه (= قَرَوَرْتیش/کُشَرْتیو) بر تخت پدر نشست. او به فرمانروایی بر فقط مادها قانع نبود و به پارس‌ها هم حمله کرد و آنها را مطیع خویش گردانید و سپس «به مطیع کردن ملل آسیایی یکی پس از دیگری ادامه داد، تا اینکه سرانجام علیه آشوریانی لشگر کشید که ساکن نینوا بودند، و پیشتر بر همه فرمانروایی کرده بودند» (Herodotus: *Histories* I, 102). او بود که توانست تمام قبایل ماد را در حکومتی

واحد به مرکزیت همدان متحد کند. سال دقیق شورش ماد ضد آشور مشخص نیست. اما آشورشناسان آن را در ۶۷۵ پ.م. (Delaunay 2011)، ۶۷۳ پ.م. (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۳۳۱-۳۳۰) یا ۶۷۱ پ.م. (Dandamayev and Grantovskii 2016) و ملکزاده (۱۳۸۲: ۵۰) تاریخ‌گذاری می‌کنند. در هر حال در دوره خُشَرْتیه (قَرَوَرْتیش/کُشَرْتیو) (۶۸۰ تا ۶۶۹ پ.م.) خیزش اتحادیه‌ای از مَناها، مادها، کیمیری‌ها و برخی دیگر از گروه‌های قومی غرب ایران اتفاق افتاد (Dandamayev 2004). به این شورش در فال‌نامه‌های آشوری اشاره شده است (Starr 1990, no. 43-45, 48-51). در فال‌نامه شماره ۴۱ چنین آمده: «کُشَرْت-ریتو، کدخدای کارکُشی، که به مامی‌تی-رُشو، یک کدخدای مادی، چنین نوشت: "بیا با هم همکاری کنیم [و] از [آشور جدا شویم]"» (Starr 1990, no. 41) و در فال‌نامه شماره ۴۲ چنین آمده: «کُشَرْتیو، کدخدای کارک-کُشی، که فرستاده است پی-کی [به فلانی و می‌گوید: "بیا کنار] هم [باشیم]، سپاهی بسیج کنیم [و ... راه بیاندازیم] جنگی علیه سپاه [سرحلَوَن، شاه آشور]"» (Starr 1990, no. 42). اتحادیه قبایل ماد در دهه ۶۷۰ پ.م. به آن اندازه متکی به نفس بود که با نیرومندترین قدرت غرب آسیا پنجه در پنجه درافکند. با این چشم‌انداز، دور از ذهن نخواهد بود اگر تصور کنیم که قبایل مناطق جنوبی خاک ماد نیز به سرحدات شمالی عیلام چشم طمع دوخته باشند. زیستگاه قبیله پَرْتِکِنه را در اطراف اصفهان (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۱۸۸) و به سمت جنوب آن (Frye 1984: 67) میان ماد و پارس پیشنهاد می‌دهند و احتمالاً نام فَرِیدَن (Feridan) در غرب شهر اصفهان بازمانده نام همین قبیله است (Hansman 2012). از منظر باستان‌شناسی چندین محوطه با سفال‌های منقوش عصر آهن ۳، مشابه سفال‌های سیلک ۶ در نزدیکی فَرِیدَن (خطیب‌شهیدی و همکاران ۱۳۸۶: ۴۲، تصویر ۲۲، ۲۰، ۱۶، ۱۴، ۳) و نیز از محله گورتان در شهر اصفهان گزارش شده است (جاوری ۱۳۸۳: ۳۷-۳۹، تصویر ص. ۳۷-۳۸ و طرح ش. ۳). دامنه نفوذ فرهنگ عیلامی را نیز می‌توان تا جنوب شهر اصفهان نشان داد: سفال عیلام میانه خوزستان در محله گورتان اصفهان (جاوری ۱۳۸۳: ۳۶-۳۷، تصویر ص. ۳۶ و طرح ش. ۴ الف و ب) و سفال عیلام قدیم خوزستان و فارس در اطراف دریاچه گاوخونی در جنوب غرب شهر اصفهان (اسمعیلی‌جلودار ۱۳۹۱: ۲۰۰، شکل ۶) و محوطه‌های عیلامی هزاره دوم در فارس (خسرو زاده ۱۳۹۱: ۱۷۹، شکل ۶) تأییدی بر گسترش

فرهنگ عیلامی تا مرکز فلات ایران است.

از حدود نیمه سده هفتم پ.م. قدرت ماد را باید به فهرست قدرت‌های تأثیرگذار غرب آسیا افزود. مادها به آرامی سرزمین اورارتوها را اشغال کردند. از نیمه سده هفت پ.م. تمام دژهای شرقی قلمرو اورارتو - برای نمونه محوطه باستانی بسطام - در آتش سوخت و به کل متروک شد (Kleiss 1989). این رویداد از دید باستان‌شناسان نتیجه توسعه‌طلبی مادها تفسیر شده است؛ زیرا در آن زمان قدرت دیگری در آن منطقه قادر نبود اورارتوها را پس بزند. بنا به روایت هرودت پارسیان اولین قومی بودند که مورد هجوم مادها قرار گرفتند. از نظر داندامایف و مدودسکایا، این اتفاق می‌توانسته بعد نابودی اورارتو توسط مادها و بعد از آنکه آشور قدرت عیلام را در هم کوبید (بعد از ۶۴۱ پ.م.) روی داده باشد (Dandamayev and Medvedskaya 2006).

از نظر گیرشمن در دوره خَشَرْتَه (= قَرَوَرْتِش/کَشَرْتِشو) بود که پَرَسومَش به ایالتی تابع ماد مبدل شد و هدف آن بود که از نیروی آنان علیه آشور بهره‌برداری شود. این هدف با ورود نیروهای سکایی به صحنه سیاسی غرب آسیا، با فاجعه‌ای برای ماد به پایان رسید (گیرشمن ۱۳۷۲: ۹۹). سلطه مادها بر پارس‌ها در زمان هُوخْشَرَه (= کیاکسار/ومکیشتر) نیز ادامه یافت (گیرشمن ۱۳۷۲: ۱۱۶). علیرغم این ادعای گیرشمن، نشانی از مداخله پارس‌ها در فتح نینوا و برانداختن قدرت آشور در دست نیست. ورود پارسیان در منازعات سیاسی میان ماد و آشور متکی به سندی مکتوب نیست، اما برخلاف آن، به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص پَرَسومَش واقع در شمال عیلام (بنگربید به ادامه)، پارسیان ظاهراً در منازعات میان عیلام و آشور مشارکت داشتند.

آخرین شاه دوره عیلام میانه که عنوان پرطمطراق «شاه شوش و آتشان» را یدک می‌کشید، هُتلوتوش-اِنشوشِینَک (Hutelutuš-Inšušinak) بود. تاریخ دقیق آغاز و انجام سلطنت او بر ما روشن نیست، ولی مسلم است که او هم‌دوره با سلطنت نبوکدنصر اول (۱۱۰۴-۱۱۲۵ پ.م.) شاه بابل، بر عیلام فرمانروایی می‌کرده است. پس از او، این عنوان تا زمان فرمانروایی شوتروک-تهوتنه دوم (۶۹۹-۷۱۷ پ.م.) که دوباره استفاده شد، به مدت حدود ۳۸۰ سال به کار نرفت. از این مقطع زمانی که کم و بیش با دوره عیلام نو ۱ (۷۷۰-۱۱۰۰ پ.م.) هم‌زمان است هیچ سند تاریخی از

خود عیلام در دست نیست.^{۲۹}

شاهان عیلام ممکن است تا اوایل سده هفتم پ.م. بر آتشان/آنزان فرمانروایی کرده باشند، اما دلیلی وجود ندارد که آنها پس از آن زمان هم دارای چنین موقعیتی بوده باشند. آته-همیتی-اِنشوشِینَک (Atta-hamiti-Inšušinak) شاه عیلامی که بعد از ۶۴۶ پ.م. بر عیلام فرمان راند نیز از عنوان شاه آتشان و شوش استفاده کرده است. اما از قرار معلوم این عنوان تشریفاتی است (واترز ۱۳۹۱: ۱۵۸).

عناوین سلطنتی عیلام نو ممکن نیست به خودی خود برای تفسیر واقعیت سیاسی به کار روند. عنوان «شاه آتشان و شوش» ممکن است اعتباری سیاسی داشته، چنانکه که مورد ادعای شوتروک-تهوتنه دوم قرار گرفته است. برپایه حضور سربازانی از آتشان/آنزان در سپاه هوبن-منو در نبرد خ/خلوله، پذیرفتن این امر منطقی است که شاهان عیلامی تا هوبن-منو ادعایی واقع‌گرایانه نسبت به آتشان/آنزان را حفظ کردند. از سوی دیگر در مورد آته-همیتی-اِنشوشِینَک ادعایش به عنوان شاه آتشان و شوش هیچ مبنای قابل اثباتی ندارد (واترز ۱۳۹۱: ۱۹۰-۱۸۹).

جانشین شوتروک-تهوتنه دوم (۶۹۹-۷۱۷ پ.م.)، خَلوتشو (هَلوتش-اِنشوشِینَک؟) (۶۹۳-۶۹۹ پ.م.) بود. او به جای عنوان رسمی «شاه آتشان و شوش» از عبارت «من بر قلمرو آتشان و شوش افزودم» در توصیف خود استفاده می‌کند (واترز ۱۳۹۱: ۵۲). فرانسوا والا روند استفاده از عنوان «شاه آتشان و شوش» و نیز «گسترش دهنده پادشاهی آتشان و شوش» در دوره عیلام نو را چنین خلاصه کرده است: سه شاه اوایل سده هفتم پ.م. یعنی شوتروک-تهوتنه دوم، هَلوتش-اِنشوشِینَک و آته-همیتی-اِنشوشِینَک از این عناوین استفاده کرده‌اند و در مقابل سه شاه آخر عیلام نو که بعد از ۶۴۶ پ.م. حکومت کرده‌اند، از این عناوین استفاده نکرده‌اند (Vallat 2011a). میروشیدی معتقد است که شاهان عیلامی که از عنوان «شاه آتشان و شوش» استفاده کرده‌اند، الزاماً بر فارس مسلط نبودند (Miroschedji 2003: 36).

در این زمان «نوآمدگان» پارسی به قطع در سرزمین آتشان/آنزان حضور داشتند و این خود باعث برهمکنش جمعیت‌های

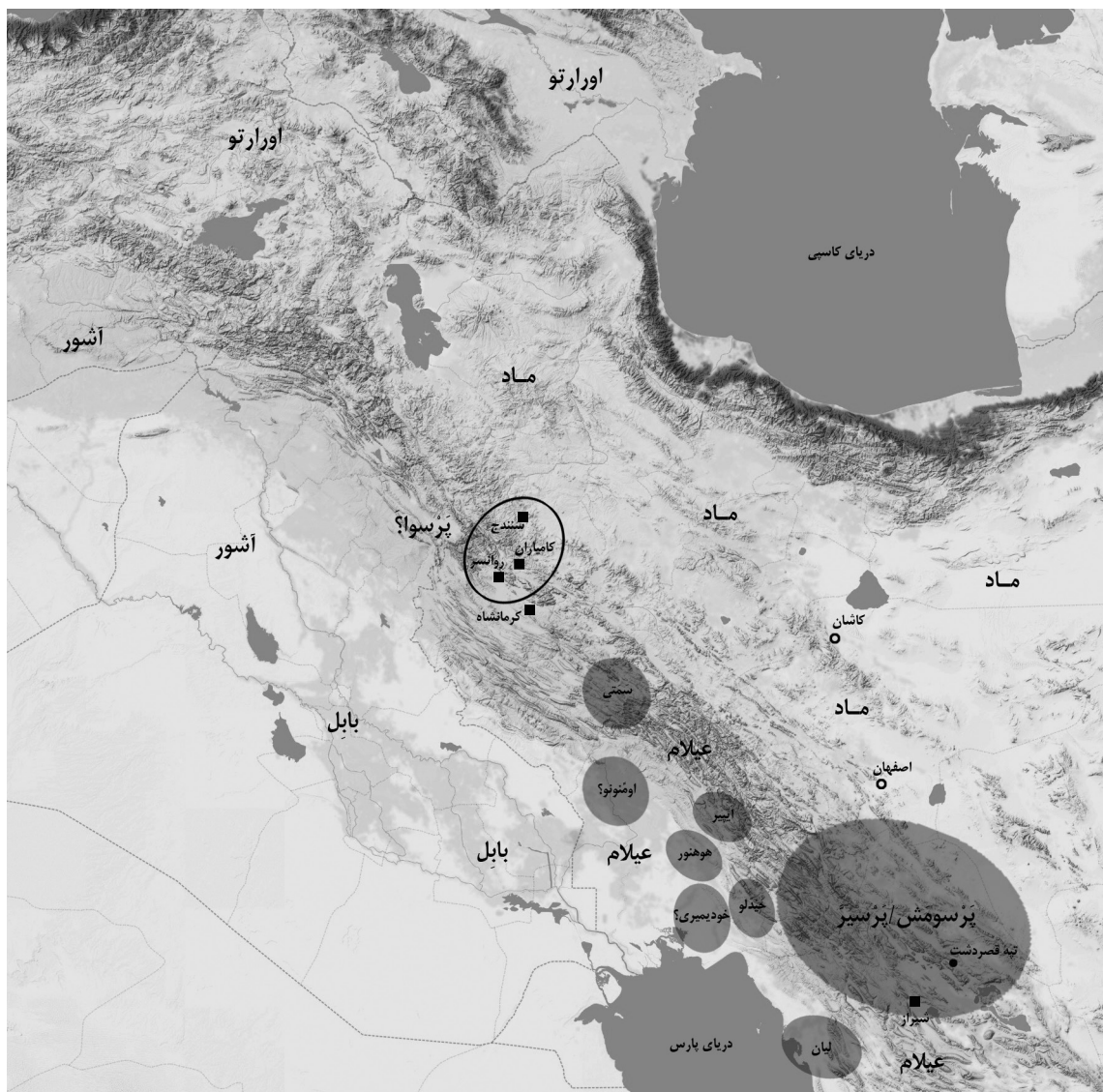
۲۹. در گل‌نشته‌های کشف شده از محوطه ملیان، نام سه یا چهار شاه، البته ناقص باقی مانده که حوالی ۱۰۰۰ پ.م. در آتشان/آنزان حکومت می‌کرده‌اند (Stolper 2013: 401-404).

عُمال شاه شوتور-تَهوتَه پسر اَینَدَد (Shutur-Nahhunte, son of Indada) (حدود ۶۴۵-۶۲۰ پ.م.) - با شوتروک-تَهوتَه دوم (حدود ۷۱۷-۶۹۹ پ.م.) مخلوط نشود (Lambert 1967; Val- lat 1995b, Vallat 2011b: 191; Waters 2001: 474-5; Tavernier 2004: 7-22; Shayegan 2011: 275; Potts 2016: 254) - به تصویر کشیده شده است. اگرچه او ظاهراً دربار خود را داشت، اما دست‌نشانده شوتور-تَهوتَه بود؛ زیرا هنی هرگز خود را شاه خطاب نکرده است (Stolper 1987-90: 277; Potts 2016: 299). غیر از این، چندین شاهک‌نشین دیگر از جمله سَمَتی (Samati) در نزدیکی خرم‌آباد، زَری (Zari) (موقعیت نامعلوم)، هوهنور (Huhnur) در اطراف رامهرمز، آپیپر (Ayapir) در ایذه و احتمالاً اُومَنونو (Ummanunu) در شوشان نیز وجود داشتند. در گل‌نشته‌های ارگ شوش، غیر از شاهک‌نشین‌های بالا، به پَرسِیر (Parsirra) نیز اشاره شده است (Vallat 1996: 393; Potts 2016: 293 and 305). محل شاهک‌نشین پَرسِیر مشخص نیست، اما ممکن است این نام، ریخت عیلامی پادشاهی پَرسومش در شکل آشوری آن باشد. خودمیری نیز یکی دیگر از پادشاهی‌های تجزیه‌شده از عیلام است که محل آن را در میان رامشیر، آغاجری، هنديجان و بندرماهشهر و مناطق اطراف آن همچون دشت زیدون پیشنهاد نمودیم (بنگرید به بالا).

هرچند سند مستقیم تاریخی وجود ندارد، اما با وجود تجزیه هوهنور از عیلام، خود بخود خَیَلو (در بهبهان) و لَیان (در بوشهر) نیز می‌بایست تجزیه شده باشند؛ زیرا با وجود شاهک‌نشین‌های مستقل همچون هوهنور ارتباط شوش - پایتخت عیلام - با بهبهان و بوشهر منقطع می‌شد. بنابراین خیزش پارسیان در اَنشان/اَنزان می‌بایستی زمانی روی داده باشد که عیلام عملاً تجزیه شده و شاهک‌نشین‌های متعددی در قسمت‌های مختلف آن ظاهر شده بود (Potts 2016: 305).

رویکرد غالب صاحب‌نظران به تحولات سیاسی نیمه نخست هزاره اول پ.م، در غرب آسیا، تمرکز بر قدرت امپریالیسم آشور نو است تا آنجا که پس‌زمینه سیاست بین‌المللی در سده‌های نهم و هشتم پ.م، زیر سیطره اهداف توسعه‌طلبانه فزاینده فرمانروایی آشور تعریف می‌شود. مضمون سه عبارت زیر، رویکرد کلی صاحب‌نظران را مبنی بر تمرکز بر نقش محوری امپراتوری آشور نو به عنوان صحنه‌گردان اصلی تحولات سیاسی نشان می‌دهد:

عیلامی-ایرانی (پارسی) در آنجا بوده است. سازوکار روابط میان عیلامیان و ایرانیان در فارس یکی از پرسشهای بزرگ تاریخ خاور نزدیک باستان است. پارسیان در اواسط سده ششم پ.م. - اگر نه پیشتر - در فارس چیرگی داشتند. از آغاز سده هفتم پ.م. نام اَنشان/اَنزان غیر از القاب شاهان عیلام نو، در بسترهای تاریخی متفاوتی در کنار نام پَرسومش ذکر می‌شود. بر خلاف نام پَرسومش، در متن‌های آشور نو، نام اَنشان/اَنزان بعد از پادشاهی سَنحَریب ظاهر نمی‌شود (Waters 2011: 288). اذغان سَنحَریب به حضور نیروهایی از اَنشان/اَنزان در نبرد خ/خُلوه نشان می‌دهد که نخستین شاهان عیلام نو توانسته بودند تا حدی نفوذ خود را در آنجا احیاء کنند. بنابراین استفاده از عنوان «شاه اَنشان و شوش» برای شوتروک-تَهوتَه دوم و جانشینانش چندان اغراق‌آمیز هم نبوده است (واترز ۱۳۹۱: ۴۲-۴۱). از دید واترز، اگر هَوین-مینو برای نبرد خ/خُلوه، قادر به سربازگیری از اَنشان/اَنزان و پَرسومش بود، تعجبی ندارد که شوتروک-تَهوتَه دوم هم قادر به چنین کاری بوده باشد (Waters 2011: 286). شوتروک-تَهوتَه دوم با مِروداخ بِلادن (Mero-dach-baladan) که به تازگی تاج و تخت بابل را به دست آورده بود، علیه سَنحَریب (۶۸۱-۷۰۵ پ.م.) شاه جدید آشور متحد شد. نیروهای عیلامی در این اتحاد دست بالا را داشتند. برداشت واترز از این اقدام شوتروک-تَهوتَه دوم آن است که او مایل بود در جنوب میان‌رودان 'منطقه‌ای حائل' (Buffer zone) ایجاد کند و نفوذ عیلام را به زیان آشور گسترش دهد (واترز ۱۳۹۱: ۴۶). طی اواخر سده هشتم و اوایل سده هفتم پ.م، شهریاری عیلام نو در اوج بود. پادشاهان عیلامی بر بخش‌های وسیعی از ایران از خوزستان تا فارس فرمان می‌راندند (یا دست‌کم ادعای فرمانروایی داشتند). اما در سده بعد ورق برگشت. روایات تاریخی حاکی از آن است که عیلام به شدت توسط پارسیان در فارس و مخصوصاً در پیوند با مبارزه بی‌امانشان با امپراتوری آشور نو تحت فشار بود. در سده آخر حیات عیلام (از ۶۵۰ تا حدود ۵۵۰ پ.م.) سپاهیان آشوری، خوزستان را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده بودند و عیلام به شاهک‌نشین‌های متعددی تجزیه شده بود (تصویر ۷). نقش برجسته‌های کول‌فرح به دوره عیلام نو و به طور دقیقتر به حدود ۶۲۵-۵۸۵ پ.م. تاریخگذاری می‌شود (Álvarez-Mon 2015a: 250; 2015b; Potts 2016: 296) و یادمان‌های یکی از آن شاهک‌نشین‌های تجزیه شده از عیلام در اطراف مال‌امیر است. در اینجا هنی از



تصویر ۷. موقعیت سابق پرسوای شمال غربی، پرسویش جنوب شرقی و مناطق تجزیه شده عیلام در نیمه دوم سده هفت پ.م.

نمی‌توانستند نسبت به آنها بی‌تفاوت بمانند. همینطور، آشور نمی‌توانست منافعی در ناحیه‌ای دوردست چون فارس داشته باشد که عیلام مانعی برای آن در نظر گرفته شود و سرانجام اینکه آشور نه با گروه‌های ایلیاتی آن سوی عیلام یعنی پارسیان، بلکه با نیروی مادها درهم شکست. نقش مادها در میدان عمل سیاسی در آن زمان باید خیلی خوب درک شده باشد، هرچند تاکنون سندی مکتوب برای آن یافت نشده است. جولیان رید در مقاله‌ای با عنوان «چرا مادان به آشور تاختند؟» به بررسی دلایل این تهاجم پرداخته است (Reade 2003). اما پرسش بسیار مهم‌تری را هم می‌توان

دست‌اندازی‌های آشور به بابل و کوه‌های زاگرس که به طور سنتی تحت نفوذ عیلام بود، هشدارهای معنی‌داری برای طبقه نخبه عیلام بود (Álvarez-mon 2013: 471). «عیلام آشکارا به عنوان سپهری برای پارس در برابر امپریالیسم آشور بود» (Waters 1999: 103). «آشور بانیپال ناآگاهانه با کشتار و درهم شکستن ایلامیها، دیوار حایل میان آشور و گروه‌های مقتدر ایلاتی را در درون ایران ویران کرد» (مجیدزاده ۱۳۷۶: ۲۹۴).

به احتمال یکی از دلایل مداخله آشور در کوه‌های زاگرس نتیجه ورود نیروهای تازه‌ای به منطقه زاگرس بود که آشوری‌ها

طرح کرد و آن اینکه «چرا مادها به عیلام نتاختند»؟

آنچنان که پیداست، مادها به عنوان یک قوم تازه‌نفس، قدرت رو به رشدی بودند و ناگزیر با نیروهای موجود سیاسی درگیر می‌شدند. آنها در ابتدا باید نواحی مرکزی ایران را از دست بومیان خارج و قدرت خود را تثبیت کرده باشند. اصطکاک مداوم با قدرت آشور و سرانجام برانداختن آن، نابودی قدرت اورارتو و حمله به پادشاهی لودییه همگی نشان از سرشت ناآرام مادها و روحیه توسعه‌طلب آنها دارد. در این میان، اما سخنی از حمله به عیلام از سوی آنها در دست نیست. اگر سخن هروودوت را ملاک قرار دهیم، تنها اقدام آنها در سرحدات جنوبی قلمروشان، حمله به پارس و سلطه بر آن است. در اینجا هرچند اشاره به پارس به عنوان حاکمیتی مستقل در جنوب ماد، باید مورد توجه قرار گیرد، اما باز نشانی از حمله مادها به عیلام در متون میخی و کلاسیک یونانی و عهد عتیق در دست نیست. حال آنکه مادها بعد از سرنگونی آشور قدرت بلامنازع غرب آسیا بودند و در همان زمان، عیلام حکومتی تجزیه شده و در حال احتضار بود.

بنابر توصیف مختصر و دقیق لیورانی^{۳۰} عیلام با بیش از دو هزار سال تجربه کشورداری و فرمانروایی، می‌بایست از تحولاتی که در اطراف مرزهایش روی می‌داد، آگاه بوده و به آن حساس شده باشد. مداخله عیلام، بر سر تعیین جانشین شاهک‌نشین / لیبی، نشان از چنین رویکردی دارد. بنابراین، پادشاهان عیلامی، به احتمال بسیار زیاد، می‌بایست تحولات در فراسوی مرزهای شمالی خود را نیز زیر نظر داشته باشند. از تحولات بعدی تاریخ عیلام درمی‌یابیم که آنها برنامه وسیعی برای مداخله نظامی در میان‌رودان داشتند. این امر بدون اطمینان از پشت‌جبهه، امری به غایت خطرناک بود. عیلام توان آن را نداشت تا همزمان در دو جبهه، یکی در شمال با قبایل متکثر، تازه‌نفس و ستیزه‌جوی مادی و دیگری در غرب با سپاهیان سازمان‌یافته و متخاصم آشور مبارزه کند. اینکه منازعه‌ای میان ماد و عیلام به ثبت نرسیده، حاکی از این امر می‌تواند باشد

۳۰. «فارس میراث‌دار عیلام است نه ماد. عیلام سنتی طولانی در حکومت و مدیریت اداری مرکزی -مدارک مکتوب در بایگانی‌های رسمی نگهداری می‌شدند- داشته است. عیلام همچنین سنتی طولانی به عنوان مرکز اتحادیه‌هایی از مردم و حکومت‌های گوناگونی بوده که در فلات ایران پراکنده بودند داشته است. همچنین مرکز شبکه‌ای از ارتباطات با مناطق اطراف بوده که نه تنها شامل دشت شوشان می‌شده، بلکه مناطقی در مرکز، شمال و شرق ایران را هم دربرمی‌گرفته است» (Liverani 2003: 10).

که عیلام توانسته بود، مسأله توسعه‌طلبی مادها را به طریقی مهار کند. با توجه به پشتوانه این موفقیت سیاسی بود که عیلام با تمام توان و خاطری آسوده از پشت‌جبهه، همه نیروی خود را در جبهه غربی در رویارویی با آشور به میدان آورد. اما عیلام چگونه توانسته بود، مسأله توسعه‌طلبی قبایل تازه‌نفس و ستیزه‌جوی مادی را حل کند و مانع از حمله مادها به خود شود؟

هیچ سند مستقیم تاریخی در توضیح این مسأله وجود ندارد، اما می‌توان از نمونه‌های تاریخی پیش‌گفته برای بازسازی روندی سود جست که احتمالاً عیلام از آن استفاده کرده است. فرمانروایی، بدون اطلاع از رابطه نیروها امری ناممکن بود و طرفی می‌توانست برنده میدان رقابت منطقه‌ای باشد که از توان نیروهای خودی و ارزیابی قدرت نیروهای دشمن آگاه بوده و با توجه به آن اقدام می‌کرد. دو نمونه تاریخی در ایران برای فهم مطلب، کمک موثری است. طی کوشش امیر مسعود غزنوی علیه ترکمانان سلجوقی برای به دست گرفتن مجدد اداره امور خراسان بزرگ، ضعف راهبرد نظامی او آشکار شد. بعد از چندین تلاش ناموفق، او به تجربه دریافت که در مقابل ترکمانان بیابانگرد و متحرک با ارتشی سازمان یافته راه به جایی نخواهد برد، بلکه در مقابل آنها باید از نیروی مشابه خودشان سود جست: «و ایشان را قومی مجرّد باید چون ایشان با مایه و بی‌بُنه تا ایشان را مالیده آید» (تاریخ بیهقی: ۵۴۵). علیرغم این تشخیص درست، معلوم نیست چرا امیر مسعود آن سیاست را در پیش نگرفت. اما ۶۰۰ سال بعد، درست در شرایطی مشابه در همان خراسان بزرگ، سیاست شاه عباس بزرگ برای مهار قبایل بیابانگرد ازبک که بر مبنای دریافت درست امیر مسعود غزنوی بود، جواب داد. محمدکاظم مروی شرایط را به خوبی توصیف کرده است: «[...] در ایام جلوس میمنت مأنوس نواب علیین آشیان شاه عباس صفوی، که بلاد خراسان [را] از لوث وجود عبدالمومن خان ازبک سترده، ممالک موروثی را که چندین سال در تصرف مخالفان بود به عنایت الهی استرداد نمود، به خیال آن افتاد، که چون همیشه در زمان خاقان سلیمان‌شأن شاه اسماعیل و شاه طهماسب اجداد بزرگوارش طایفه ازبکيه دست تسلط در زمین خراسان به هم می‌رسانند، اولی این است که جمعی از ایلات و احشامات آذربایجان [را] کوچانیده در نواحی بلاد خراسان سکنی دهد، که با طوایف ازبکيه نقیض بوده، شاید بدین امورات [،] ضبط و نسق خراسان مضبوط گردد. تا اینکه بعد از

تسلط [بر] ممالک آذربایجان، از نواحی ارومی به قدر چهار هزار و پانصد خانوار از جماعت افشار کوچانیده، در نواحی ایبورد و دژه جز سکنی نمود. و بعد که تسلط به نواحی ارض روم و بلباس به هم رسانید، قریب به سی هزار خانوار از طایفه اکراد کوچانیده آنها را نیز روانه خراسان نمود که از نواحی خبوشان الی اله داغ سکنی [دادند]، و جمعی از [قاجار] نواحی ولایت تبریز را نیز روانه مرو نموده، فرقه‌ای از طایفه بیات ایروان را به نیشابور مقرر فرمود که آمده سکنی نمایند، و از سمت گنجه و قرا باغ از طوایف قاجار جمعی را کوچانیده، روانه دارالمومنین استرآباد نمود که در آنجا توطن نمایند. مخلص آنکه در زمین خراسان جمعیت و ازدحام زیادی از ایلات و احشامات منعقد گردید، که دیگر مخالفان را به هیچ وجه دست تصرف و مجال تسلط در آن ممالک میسر نشد [...] و آن پادشاه علین آرامگاه سد و بستی در عرصه ایران بنا نموده بود، که اولاد و احفاد او تا ایام شاه سلطان حسین صفوی - که انقضای مدت دولت آن سلسله علیه بود - کمابیش مدت دو بیست [و] کسری سال متمکن سریر فرمانروایی و حکمرانی بودند، و در این اوقات خلایق در کمال خوشی و خرمی روزگار گذارنیده، احدی از خارج اراده مملکت ایران ننمود» (عالم‌آرای نادری: ۴-۵).

از دیدگاه تاریخی مشخص نیست که قبایل مادی از چه هنگام به سرحدات عیلام رسیدند. اینان باید به احتمال از سده‌های آغازین نیمه نخست هزاره اول پ.م. در فلات ایران حضور می‌داشته‌اند. همچون نواحی غربی قلمرو ماد، در نواحی جنوبی نیز، آنان می‌بایست در سده هشتم پ.م. حضوری محسوس می‌داشتند. در آن زمان عیلام در خاموشی اسرارآمیزی بود.^{۳۱} با ظهور هُوبن-ثیکش یکم (۷۴۳-۷۱۷ پ.م.) فرمانروایی عیلام به عرصه مناسبات سیاست منطقه‌ای بازگشت. روابط عیلام در دوره زمامداری او با همسایگان غربی‌اش نامعلوم است و ظاهراً فقط نشانه‌هایی از یک کشمکش احتمالی با شاه آشور، تیگلت-پله‌سر سوم ثبت شده است (واترز ۱۳۹۱: ۳۷-۴۱). احیاء قدرت واقعی عیلام نو با فرمانروایی شوتروک-تهوتنه دوم (۶۹۹-۷۱۷ پ.م.) آغاز می‌شود. او عنوان سنتی «شاه‌آشنان و شوش» را که برای حدود ۳۸۰ سال فراموش

شده بود، از نو زنده کرد. این می‌تواند حاکی از تسلط او بر اوضاع درونی عیلام تفسیر شود. در دوره او عیلام، بازیگری فعال در میدان سیاست منطقه است که دشمنی با آشور نماد آن است. به طور خلاصه می‌توان گفت که او یکی از مقتدرترین - اگر نگوئیم مقتدرترین - شاهان عیلام نو است. چنین شخصی نمی‌توانسته نسبت به خطر فزاینده توسعه‌طلبی قبایل مادی در مرزهای شمالی خود، بی‌تفاوت بوده باشد. جالب توجه است که همزمان با سلطنت اوست که اشاره به نام پُرسو^{۳۲} در زاگرس مرکزی کاستی محسوسی می‌گیرد و نام پُرسو^{۳۳} در شرق عیلام ظاهر می‌شود.

این تغییر را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ عیلام پس از رختی طولانی، جانی تازه گرفته بود. ساختارهای سیاسی و نظامی آن می‌بایست از نو و به شکلی موثر بازسازی می‌شدند. یکی از مهمترین جنبه‌ها ارتش بود. اقدامات نظامی بعدی شوتروک-تهوتنه دوم و نیز جانشینانش نشان می‌دهد که این بُعد از دید شاهان عیلام نو تا چه اندازه مهم بوده است. حکومت‌های مقتدر معمولاً ارتشی قوی با فرماندهی متمرکز دارند. ارتش عیلام نیز باید چنین بوده باشد.

مرزهای عیلام از جانب شمال با نیروی قبایل متحرک مادی تهدید می‌شد و از جانب غرب سپاهیان نیرومند و سازمان‌یافته آشور قرار داشت و رویارویی با آنها وظیفه دشوار ارتش عیلام بود. عیلام نمی‌توانست در آن واحد در دو جبهه شمالی و غربی بجنگد و برای بقا مجبور بود برای این وضعیت چاره‌ای بیابد. سرنوشت حکومت‌های مقتدری چون آکد و بابل قدیم که به ترتیب توسط نیروی قبایل متحرک گوتی‌ها و کاسی‌ها از میان رفته بود، پیش چشم عیلام قرار داشت. رویارویی با نیروی قبایل متحرک عملی بی‌اندازه مخاطره‌آمیز بود و می‌توانست ماشین جنگی هر ارتش قدرتمندی را به سرعت فرسوده کند. با علم از این موضوع، عیلام احتمالاً سیاست مهار نیروی قبایل متحرک را در ایجاد 'منطقه حائل' دید. اگر این فرضیه درست باشد، می‌توان تصور نمود که یکی از شاهان اولیه عیلام نو برای جلوگیری از خطر بالقوه تهاجم قبایل مادی به ایالت آشنان/آنران، با ساکنان سرزمین پُرسو^{۳۴} وارد مذاکره شده و به آنان در قبال حفاظت از مرزهای شمالی قلمروش، اجازه سکونت در شمال فارس را داده باشد. با این سیاست قبایل پارسی در شمال فارس مستقر شده و 'منطقه حائل' میان عیلام و ماد ایجاد شد و به این ترتیب با کمترین هزینه ممکن، توسعه‌طلبی قبایل مادی در مرزهای شمالی عیلام می‌توانست مهار شود.

۳۱. در یک گل‌نبشته آشوری نو به تاریخ ۷۸۴ پ.م. به دست آمده کلخو/نیمرو، به سفیری عیلامی (Elamite ambassador) در کلخو اشاره شده است (Zadok 1994: 47). اشاره به سفیر عیلام در کلخو حاکی از وجود نوعی فرمانروایی در عیلام است، اما متأسفانه اطلاعات بیشتری در دست نیست.

این صورت سیاست آشتی‌جویانه‌ای در پیش می‌گرفتند. مثال بارز آن تقابل پادشاهی متحد ماد با پادشاهی لودیه در دوره فرمانروایی هُخْشْتَرَه (= کیاکسار/اومکیشتَر) است. از پس جنگی طولانی، هیچ کدام از طرفین قادر به شکست دادن دیگری نبود. مادها خورشیدگرفتگی سال ۵۸۵ پم (برای این خورشیدگرفتگی بنگرید به ملکزاده ۱۳۹۶) را بهانه مصلحه قرار دادند و توافق‌نامه صلح با ازدواجی سیاسی میان شهدخت لودیایی (آرینیس) (Aryenis) و شاهزاده مادی (آستی‌وگه) (Astyages) تقویت گشت (Herodotus: Histories I, 74). در پس داستانی هم که هرودوت برای ازدواج دختر رُشتی‌وگه -ماندانه (Mandanē)- با کبوجیه اول، شاه پارس ذکر می‌کند (Herodotus: Histories I, 107)، علت مشابهی محتمل است؛ اینکه پادشاه ماد خُشْتَرَه (= قَرُورْتیش/کُشْتَریتو) علیرغم حمله به پارس، از پس نابودی و تسخیر پادشاهی پارس/پُرسوَمَش برنیامده است. اگر گفته هرودوت درست می‌بود، مادها باید از سد پارس‌ها گذشته و به عیلام می‌تاختند، اما هیچ



تصویر ۸. نقش برجسته پادشاه عیلامی (احتمالاً شوئروک -تهوته دوم، ۷۱۷ - ۶۹۹ پ.م.) در نقش رستم.

پارسیان برای حفظ سرزمین و موجودیت خود، ناچار بودند از مرزها دفاع کنند. چنین رفتاری از کسی چون شوئروک-تهوته دوم با نبوغ سیاسی بالا تعجب برانگیز نیست. او همزمان کوشیده بود در جنوب میان‌رودان هم، بابل را به 'منطقه‌ای حائل' میان عیلام و آشور بدل سازد (واترز ۱۳۹۱: ۴۶-۴۷).

در محوطه مقدس روباز نقش‌رستم، به نقوش قدیمی سده هفدهمی عیلامی، نقش زن و مردی (تصویر ۸) افزوده شده که تاریخگذاری متغیری برای آن پیشنهاد شده است (زایدل Seidl 1986: ۹ پ.م.؛ پورادآ Porada 1965: 66) سده ۹ تا ۷ پ.م.؛ آمیه (Amiet 1966: 560-62) و واندنبرگ (Vanden Berghe 1983: 103) سده ۸ تا ۷ پ.م. و میروشیجی (Mirosch 1985: 280; 1990: 74, no. 27) و شهبازی (Shahbazi 2015: 36) سده ۷ پ.م.). مرد ایستاده غالباً به عنوان تصویر یک شاه شناخته می‌شود (Álvarez-mon 2013: 470).

اگر فرضیات ما درست باشد این تصویر به احتمال بسیار زیاد می‌بایست از آن شوئروک-تهوته دوم باشد. شاید او به میمنت توافق تاریخی‌اش با 'پارسیان نخستین' و ایجاد 'منطقه‌ای حائل' میان عیلام و ماد و بازگرداندن امنیت به مرزهای شمالی عیلام و نیز تابعیت پارسیان از او و سلطه مجدد عیلام بر آنتشان/آنزان، این نقش را در آنجا به یادگار گذاشته باشد.

با وجود این تحولات، مناسبات سیاسی مادها با عیلام چگونه بود؟ بنا به گفته هرودوت مرزهای شمالی عیلام در دوره خُشْتَرَه (= قَرُورْتیش/کُشْتَریتو) مورد هجوم قرار گرفت. او «بر پارس‌ها حمله برد؛ و حمله به آنها نخست پیش از دیگران بود، او اینها را اولین اتباع مادها کرد. بعد از این، فرمانروای هر دو ملت شد و هر دو نیرومند بودند» (Herodotus: Histories I, 102).

بنابراین ظاهراً مادها ارتباط مستقیمی چه به صورت گسیل هیأت نمایندگی و یا به صورت برخورد نظامی با خود عیلام نداشتند. هرودوت اشاره می‌کند که پارس‌ها مطیع مادها شدند و در عین حال از قدرتمندی پارس‌ها هم سخن گفته است. این روایت دو وجه متناقض دارد. به نظر نمی‌رسد که بخش اول این روایت صحت تاریخی داشته باشد. به قرینه‌ای تاریخی می‌توان درباره نیرومندی پارس‌ها بحث نمود. تاریخ ماد نشان می‌دهد اگر آنها از پس نابودی حاکمیتی برمی‌آمدند، این کار را می‌کردند، اما گاهی نیز نیروی آنها به آن اندازه نبود که از پس چنین کاری برآیند. در

مدرک باستان‌شناختی و تاریخی برای این موضوع وجود ندارد. توان نظامی بالای پارسیان سرانجام رشتی‌وَنگه را بر آن داشت که با آنها مصالحه (ایمان‌پور و قصاب‌زاده ۱۳۹۰: ۸۱) و با ازدواجی سیاسی آن را ضمانت کند. از این دیدگاه می‌توان چنین تصور نمود که با وجود 'منطقه حائل' که جولانگاه قبایل پارسی بود، حمله مستقیم به عیلام ناممکن می‌شد. مادها برای انجام این کار می‌بایست ابتدا از سد 'قدرت حائل' پارسیان بگذرند. به نظر می‌رسد که آنها نتوانسته‌اند از عهده این کار برآیند. زیرا فرمانروای عیلام -احتمالاً شوُتروک- تَهوتَه دوم- نیروی از جنس خود مادها را در مقابل آنها قرار داده بود، نیروی که مانند خود آنها جسور بود و بیشتر از آنها جویای کسب قدرت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

«دوره‌بندی تاریخ ایران امری آسان نیست و پیچیدگی‌هایی دارد که باید موضوع تاریخ‌نگاری جدید ایران باشد. یکی از نکته‌های مهم برای ایضاح دوره‌های تاریخ ایران، که تاکنون توجه چندانی به آن نشده، بحث درباره دوره‌های گذار است» (طباطبایی ۱۳۹۵: الف: ۶۹). یکی از مهمترین دوره‌های گذار در تاریخ ایران، گذر از فرهنگ عیلامی به فرهنگ ایرانی است و این اتفاق به لحاظ زمانی در میان سده‌های هفتم تا پنجم پ.م. و از نظر مکانی در پارس رخ داده که لبه‌های جغرافیایی قلمروهای فرهنگی عیلامی و ایرانی همپوشانی می‌یافتند.

بیش از هشت دهه، از زمانی که جیمز هنری برستد از اریک فردریش اشمیت خواست تا توالی سنت‌های سفالی منطقه مروشدت را شناسایی کند، می‌گذرد. برستد به درستی معتقد بود که «البته باورکردنی نیست که تمدن عصر کورش تقریباً یک شبه و ناگهانی به شکوه شاهنشاهی رسیده باشد» (بالسر ۱۳۸۸: ۲۰۸ و Martin Balcer 1991: 149).

با وجود وقفه فرهنگی تقریباً ۳۰۰ ساله، میان پایان مرحله سُعا/تیموران الف و دوره هخامنشی (Sumner 1972a: 65، 1988: 341)، تمرکز اصلی باستان‌شناسان علاقمند این دوره، می‌بایست بر پُر کردن این وقفه با مدارکی مستند و موثق قرار می‌گرفت. باستان‌شناسان سنت سفال‌گری عصر آهن ۳ (سفال نخودی ساده و منقوش) را با ورود ایرانیان به فلات ایران مرتبط می‌دانند (Medvedskaya 1982: 100). واترز به حق معتقد

است که مقایسه سفال‌های دوره هخامنشی شوش، تخت‌جمشید و پاسارگاد با نمونه‌های ۸۰۰ پ.م. در زاگرس، برای مهاجرت پارسیان از آنجا به فارس در طول سده هفت پ.م. چندان متقاعد کننده نیست (Waters 2014: 20).

بنابراین، باستان‌شناسان می‌بایست بر کشف سفال‌های مشابه عصر آهن ۳ غرب زاگرس در فارس تمرکز می‌کردند. اولین مجموعه همگن از چنین سنتی از بررسی باروی تخت‌جمشید به دست آمد. از میان حدود ۲۷ هزار قطعه سفال که از باروی تخت‌جمشید گردآوری شده بود، ۲۷۹ قطعه منقوش بود (عطائی ۱۳۸۳: لوحه‌های ۹۲ تا ۹۹). از این میان ۱۷۲ قطعه مورد بررسی قرار گرفت و بقیه به دلیل کوچکی یا محو بودن نقوش کنار گذاشته شدند. از ۱۷۲ قطعه سفال، ۱۴ قطعه هخامنشی نبودند. بررسی سفال‌های منسوب به دوره هخامنشی نشان داد که ۶۱٪ از نقوش این سفال‌ها از فرهنگ‌های بومی فارس مشتق شده و به خصوص تداوم سنت سفال‌های منقوش مرحله تیموران الف را نشان می‌دهد. نقوش ۴٪ از سفال‌ها هم یادآور سفال‌های منقوش عصر آهن ۳ در غرب و شمال فلات ایران است. تشخیص منشاء مابقی سفال‌ها ممکن نبود (عطائی و همکاران ۱۳۹۴: ۸۹ و عطائی زیر چاپ). کشف یک قطعه سفال منقوش از آبراهه‌های زیرزمینی تخت‌جمشید که بسیار شبیه سفال‌های منقوش سیلک ۶ بود، انگیزه ادامه این مطالعه شد (عطائی ۱۳۸۷). چند سال بعد، با آغاز کاوش‌های نجات‌بخشی در تنگ بلاغی، از سطح محوطه ۳۴، دو قطعه کاسه با دسته افقی موسوم به «کاسه‌های مادی» نیز کشف شد (Atayi and Boucharlat, in press). این سه مورد علیرغم اینکه از بستری دست اول نبودند، ولی آشکارا حاکی از آن بودند که در فارس فرهنگ سفالی عصر آهن ۳ وجود دارد و بنابراین می‌توان به پُر کردن وقفه فرهنگی موجود میان مرحله تیموران الف و دوره هخامنشی امید بست. با کاوش‌های تپه قصرشدت عملاً این وقفه فرهنگی از میان رفت (عطائی و همکاران ۱۳۹۴: الف، عطائی و همکاران ۱۳۹۴: ب و عطائی و همکاران ۱۳۹۴: پ)؛ زیرا بر پایه تاریخگذاری گرمالیان (ترمولومینسانس) سه گونه متمایز «سفال لکه‌دار دست‌ساز» (Mottled Hand-made Ware)، «سفال با پوشش قرمز مات» (Matte Red Slipped Ware) و «سفال نخودی هموار ساده و منقوش» (Smoothed Plain and Painted Buff Ware) به حدود ۱۲۰۰ تا ۷۰۰ پ.م.

باستان‌شناختی در فارس گزارش نشده است.

۷. بنابر مدارک باستان‌شناسی هر دو سنت سفال‌گری عصر آهن ۳ از مرکز فلات ایران (مشابه سیلک ۶) و از زاگرس مرکزی (مشابه باباجان تپه) در لایه‌های پیشاهخامنشی تپه قصردشت یافت شده است. این دو منشأ متفاوت می‌تواند حاکی از نفوذ فرهنگی دو قوم متمایز به احتمال ایرانی‌زبان بوده باشد. همانطور که بیبھی به حضور «ترکمانان دیگر» در کنار سلجوقیان در خراسان اشاره می‌کند (تاریخ بیبھی: ۵۷۴)، در اینجا هم می‌توان به آریاییان دیگری غیر از پارسیان در پَرسوَمَش اندیشید. ایضاً وجود دو سنت متمایز سفالی عصر آهن ۳ در تپه قصردشت (عطائی و همکاران ۱۳۹۴ الف، عطائی و همکاران ۱۳۹۴ ب و عطائی و همکاران ۱۳۹۴ پ) شاید ناشی از این عامل بوده باشد.

۸. پارسیان نخستین، برای ایجاد 'منطقه حائل' میان ماد و عیلام، طبق توافق صورت گرفته بین آنها و پادشاه عیلام - احتمالاً شوُتروک-نَهَوَته دوم - به شمال فارس کوچیدند.^{۳۲} این جابجایی جمعیتی با اجازه و زیر نظر عیلام بود و در نتیجه نمی‌توانست عملی تحریک‌آمیز یا خشونت‌بار بوده باشد. درباره روابط نزدیک و حسنه پارسیان و عیلامیان سخن بسیار گفته شده است. این فرضیه می‌تواند دلایل آن را نشان دهد. با اقدام آگاهانه پادشاه عیلام، جابجایی جمعیتی پارسیان به صورت برنامه‌ریزی شده اتفاق افتاد و پارسیان به دلیل قدرت نظارتی نیروهای عیلامی یا وفاداری به عهد و پیمانی که با پادشاه عیلام بسته بودند، فرصت یافتند تا در محیطی کم‌تنش با مردمان بومی عیلامی جوشیده و روابط گسترده‌ای ایجاد نمایند. تحت چنین شرایطی فرصت آمیزش قومی و فرهنگی می‌توانست فراهم شود.

۹. دور از تصور نیست که خروج گروه‌های انسانی از ایالت آشوری پَرسوآ (ش) یحتمل با مخالفت و ممانعت نیروهای آشوری روبرو شده باشد.^{۳۳} آشور در دوره زمامداری سارگن ۳۲. استفاده از داده‌های تاریخی برای بازسازی روندهای تاریخی که سند مستقیمی برای آن موجود نیست، در تحقیقات امری رایج است. برای یک نمونه بنگرید به پیشنهاد پاتس درباره شکل‌گیری حکومت ایلیاتی شیماشکی با الگو گرفتن از نحوه پیدایش حکومت ترکان سلجوقی (Potts 2008a: 193).

۳۳. حکومت‌ها همواره از جابجایی اقوام/قبایل کوچرو بدون هماهنگی و کسب اجازه از دولت مرکزی مخالفت می‌کردند. یک نمونه متأخر آن مربوط به اواخر

تاریخ‌گذاری می‌شوند. به نظر می‌رسد که دو گونه «سفال لکه‌دار دست‌ساز» و «سفال با پوشش قرمز مات»، تداوم سنت سفالگری بومی فارس باشد. اما گونه «سفال نخودی هموار ساده و منقوش» سابقه‌ای در فارس ندارد و بسیار شبیه سفال‌های نخودی عصر آهن ۳ مرکز و غرب فلات ایران است. دست کم نوع ساده این سفال‌ها از لایه‌های عصر آهن ۳ از دو محوطه گیان نهاوند (در سال ۱۳۸۴ وظیفه لایه‌نگاری در آنجا برعهده نگارنده بود) و تپه خیبر ماهیدشت (Alibaigi 2016) گزارش شده است. تاریخ‌گذاری مطلق این گونه به حدود ۷۰۰ پ.م. بسیار جالب توجه است (عطائی و همکاران؛ زیر چاپ).

با توجه به مدارک، روند شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی را از منظر باستان‌شناختی و تاریخی می‌توان چنین خلاصه نمود:

۱. از منظر باستان‌شناسی گونه‌های سفالی نویافته از کاوش‌های تپه قصردشت به حدود ۱۲۰۰ تا ۷۰۰ پ.م. تاریخ‌گذاری می‌شود. این گونه‌های نویافته، شامل هر دو سنت سفالگری بومی («سفال لکه‌دار دست‌ساز» و «سفال با پوشش قرمز مات») و نفوذی («سفال نخودی هموار ساده و منقوش») است.
۲. این گونه‌های سفالی را می‌توان تحت عنوان «مرحله قصردشت» در توالی گاهنگاری فارس وارد نمود.
۳. مواد فرهنگی مرحله قصردشت، وقفه فرهنگی سابق میان مرحله تیموران الف و دوره هخامنشی را پُر می‌کند.
۴. در نتیجه سنت‌های سفالگری شُغا/تیموران الف را نمی‌توان به 'پارسیان نخستین' نسبت داد. این دو سنت احتمالاً تداوم سنت‌های سفال‌گری بومی فارس است.
۵. صرفه‌نظر از مجموعه کوچک سفال‌های خاکستری از سطح تپه قصردشت، مدرکی باستان‌شناسی از نفوذ فرهنگی بیگانه به شمال فارس، پیش از اواخر سده هشتم پ.م. در دست نیست.
۶. برپایه شش بند بالا، فرضیه‌ای که برپایه آن تصور می‌شد 'پارسیان نخستین' از اواخر هزاره دوم پ.م. یا سده نهم پ.م. در فارس حضور داشتند (Sumner 1994: 104; Waters 1999: 99; Miroshedji 1985: 292) دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۰۶ و ۲۵۱ و علیزاده ۱۳۹۶: ۱۲۱-۱۲۲) باید بکلی کنار گذاشته شود. برای این فرضیه هیچ پشتوانه

است: «مردم را [از شهر پُرسو]سومش تا [شهر بیت-سُونکی که در سرحد... قرار دارد] قتل عام کردند» (Grayson 193: 1996). بنابراین جمعیت‌های پارسی با خروج از ایالت پُرسو/ش) می‌توانستند تحت حمایت نیروهای عیلامی قرار گرفته و وارد قلمرو عیلام شوند.

جایابی/مهاجرت جمعیتی در نواحی شرقی قلمرو آشور در منابع دوره زمامداری سارگن دوم تأیید شده است. به عنوان نمونه قوم زَبگَا (Zabgaga) میان بیت-دَلتا/الیبی در جنوب لرستان و شهر کُولُومَن (Kuluman) کیلَمَن (Kilman) (Starr 1990, no. 51) در نزدیکی خَرخار در شمال لرستان در حرکت بودند (مفیدی نصرآبادی ۱۳۸۹: ۹۱-۹۲). دست‌کم در این مورد، آشوریان ظاهراً توان یا تمایلی برای جلوگیری از این جایابی جمعیتی از خود نشان نداده و تنها به رصد اوضاع بسنده می‌کردند. در این مورد، گزارش مَنو-کی-نِنیو (Manu-ki-Ninua) فرماندار شهر خَرخار به سارگن، شاه آشور گویا است: «در رابطه با [زَبگَا] گای‌ها که پادشاه، سرور من درباره آنها به من نوشته بود [که] «آمد و رفت آنها را پیگیر باش و زیر نظر بگیر!»-آنها اکنون از خانه دَلتا برگشته‌اند [و] با برادرهایشان به کُولُومَن وارد شده و در آنجا مانده‌اند» (Fuchs & Parpola 2001, no. 90).

۱۰. تحت این شرایط می‌توان حدس زد که این جایابی جمعیتی می‌بایستی در زمانی کوتاه صورت گرفته باشد. نمی‌توان میزان جمعیت جابجا شده را تعیین کرد، اما اگر داده‌های تاریخی را برای جمعیت‌های اولیه مهاجر سلجوقی و افشاری مد نظر قرار دهیم، شاید جمعیت آنها کم و بیش حدود چهار هزار خانوار بوده باشد.

۱۱. همچون الگوی قدرت‌گیری سلجوقیان که بعد از تثبیت موقعیت خود و بروز ضعف دولت غزنوی، به روستاهای آباد خراسان حمله می‌کردند، پارسیان نخستین هم بعد از تثبیت موقعیت خود و شروع ضعف عیلام به قلمرو قبایل سولگی حمله می‌کردند.

۱۲. همانطور که با ضعف دولت غزنوی، سلجوقیان اعلام استقلال کردند، پارسیان نخستین هم می‌توانستند با ضعف پادشاهی عیلام و تجزیه آن متعاقب حمله آشور، پادشاهی

دوم از همه سو با دشمنانش احاطه شده بود، به طوری که تمام لشکرکشی‌های سارگن دوم در واقع جنبه دفاعی داشت، حتی اگرچه هدف آنی تجاوز به نظر می‌رسید. در مرزهای شرقی، فرمانداران آشوری از سوی مادها و دیگر ایرانیان در معرض خطر دائمی بودند (مجیدزاده ۱۳۷۶: ۳۰۸).

همانطور که در بالا (بخش پیش‌زمینه تاریخی پارسیان: از پُرسو/ش) تا پُرسو/ش/پُرسیر) اشاره شد، سرزمین پُرسو/ش) در اولین سال فرمانروایی تیگلات-پیلهر سوم (۷۲۷-۷۴۴ پ.م) به ایالتی آشوری بدل شد. یکی از پیامدهای بالقوه این اقدام می‌توانست نفی بلد و تبعید دسته‌جمعی ساکنان آن باشد. علیرغم این اقدام، سلطه آشور در آنجا پایدار نبود. به همین دلیل دوره فرمانروایی تیگلات-پیلهر سوم به دلیل کثرت تهاجمات سپاه آشور، یکی از بدترین ادوار تاریخی پُرسو/ش) به شمار می‌آید. تداوم این وضعیت می‌توانست انگیزه خروج از پُرسو/ش) را در ذهن باشندگان آن سرزمین ایجاد نماید. از پُرسو/ش) تا سرحدات عیلام فاصله زیادی نبود (این نکته به صراحت در متن یک 'ایزدنامه' از دوره فرمانروایی شُمشی-عَدَد پنجم قید شده

دوره قاجاریه است: طبق گزارش‌ها «طایفه باصری با طایفه شش بلوکی قشقای باهم نزاع کرده بودند. از طرفین چند نفر زخمی شده، احمدخان که کیکا و کدخدای شش بلوکی است به حکومت عریضه کرده که «اگر بخواهید طایفه باصری را بر ما ترجیح بدهید از فارس کوچ کرده بسمت کرمان خواهیم رفت». حکومت هم متغیر شده حکم کرده که هر جا می‌خواهد برود به بدترین خفت او را برمی‌گردانند» (وقایع/تفاهیه: ۲۲۰). این عمل مسبوق به سابقه بود. چند دهه پیشتر در سال ۱۲۴۷ ه.ق. به دلیل بروز برخی اختلافات میان حاکم فارس و ایلخان قشقای، ایل به سمت کرمان کوچ نمود. با رفتن ایل قشقای، طوایف بهارلو، نفر و اینالو نیز از شرق فارس به آنها پیوسته و به کرمان رفتند. در حالی که حاکم فارس سعی در بازگرداندن آنها داشت، والی کرمان به گرمی از آنها استقبال نمود و بیلاق و قشلاق با گنجایش یکصد هزار خانوار به آنها داد. بعد از مذاکره و حصول توافق، ایلخان به قشقای‌ها و بقیه طوایفی که با او به کرمان آمده و در حوالی بم و نورماشیر پراکنده شده بودند، دستور بازگشت به فارس را داد. وقتی والی کرمان از این واقعه، آگاه شد، دستور داد تا تمام راه‌ها را بسته و مانع عزیمت قشقای‌ها شوند (اوبرلینگ ۱۳۹۳: ۴۸-۵۲ و یک ۱۳۹۶: ۸۷-۸۸). دلیل اینکه هر دو والی، خواهان قشقای‌ها بودند، انگیزه قوی مالی بود. در آن زمان مالیات کل استان فارس در حدود ۳۶۰۰۰۰ تومان ارزیابی شده است. مالیات قشقای‌ها ۱۰۰۰۰ تومان و مالیات طوایف زیر سلطه آنها نیز ۱۳۰۰۰ تومان بوده است. بنابراین سهم مالیات قشقای‌ها یک پانزدهم کل درآمد مالیاتی سالانه استان فارس بوده است (اوبرلینگ ۱۳۹۳: ۵۱، پانوش ۳).

پُرسوَمش را مستقل کرده باشند.

۱۳. پادشاهی پُرسوَمش با توجه به منابع غنی طبیعی که در حدود قلمرو خود داشت، می‌توانست به سرعت به توان بالای اقتصادی و نظامی دست پیدا کند. اگر فرضیه ما مبنی بر توافق تاریخی شوتروک-تهوتنه دوم و پارسیان نخستین، درست باشد، اینان حدود سال‌های پایانی سلطنت سارگن دوم، اما پیش از مرگ او در ۷۰۵ پ.م. به فارس کوچیده بودند. از آن تاریخ تا سال ۵۵۰ که شاهنشاهی هخامنشی را ایجاد کردند، حدود ۱۵۰ سال به عنوان 'قدرتی حائل' میان ماد و عیلام عمل کردند. در ابتدا و تا پیش از حمله آشوریانیال به عیلام، کم و بیش و در ظاهر از عیلام تبعیت می‌کردند، اما بعد از این تاریخ امکان استقلال برایشان فراهم بود.

۱۴. همانطور که سلجوقیان در محل شکست نیروهای غزنوی در نبرد دندانقان، خیمه برافراشته و تاج بر سر طغرل نهادند (تاریخ بیهقی: ۷۲۴)، پارسیان هم در محل شکست نیروهای مادی در پاسارگاد، پایتختی به یادبود این پیروزی بنا کردند (Stabo XV.3.8).

در چهارچوب این فرضیه که 'پارسیان نخستین' را به عنوان 'قدرتی حائل' معرفی می‌کند، امکان پاسخ به دو پرسش بنیادین طرح شده در ابتدای این نوشتار فراهم می‌شود: پارسیان در شمال فارس مستقر شدند؛^{۳۴} زیرا به وجود آنها فقط در آنجا نیاز بود. آنها

۳۴. یغمایی معتقد است که 'پارسیان نخستین' از اواخر هزاره دوم پ.م. در منطقه دشتستان در استان بوشهر می‌زیستند (یغمایی ۱۳۹۷: ۱۸۵). از نظر او بنای آرامگاهی «گور دختر» در دشت بُزپر متعلق به کوروش اول نیای کوروش بزرگ بوده است (یغمایی ۱۳۹۷: ۱۷۶-۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۳۴۹ و ۲۵۱). او گور دختر را در پیوند با بناهای هخامنشی بردک سیاه، سنگ سیاه و چرخاب می‌بیند (یغمایی ۱۳۹۷: ۱۷۴). یغمایی معتقد است که آرامگاه «گور دختر» الگوی آرامگاه کوروش بزرگ در پاسارگاد بوده (یغمایی ۱۳۹۷: ۱۷۹ و ۱۸۱) و اینکه کاخ بردک سیاه در زمان کوروش اول ساخته شده است (یغمایی ۱۳۹۷: ۱۸۰). او این کاخ را با تَمَوَکَن ساحلی در متن‌های اداری تخت‌جمشید برابر می‌داند (یغمایی ۱۳۹۷: ۱۸۰). با توجه به این شواهد و تاریخگذاری آنها، یغمایی معتقد است که «عیلام» شاید برای جلوگیری از دست‌اندازی‌های هر از چندگاه آشور[۱] پارسی‌ها را سیر بلا کردند و به آن سوی راندند تا خود در انزان و شوئش بیش‌تر محفوظ بمانند و پارسی‌ها از بی‌سرزمینی پذیرفتند (یغمایی ۱۳۹۷: ۱۷۴). تاریخ‌گذاری یغمایی برای آرامگاه «گور دختر» و کاخ بردک سیاه نادرست

به خاطر محافظت از مرزهای شمالی عیلام، اجازه توطن در آنجا را یافته بودند. دیگر آنکه پیرو توافق میان قبایل پارسی و پادشاه عیلام، حرکت آنها از زاگرس مرکزی و گذرشان از خاک عیلام و ورودشان به شمال پارس بدون هرگونه تخاصمی صورت گرفت.

سپاسگزاری

نویسنده از آقای دکتر کامیار عبدی و آقای دکتر علی موسوی برای راهنمایی و یاری‌های‌شان صمیمانه سپاسگذار است. همچنین از آقای دکتر منصور صفت‌گل مدیر وقت گروه تاریخ دانشگاه تهران و آقای دکتر گودرز رشتیانی استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران برای همکاری در دسترسی به منابع کهن تاریخی متشکرم. هرگونه اشتباهی در این نوشته برعهده نویسنده است.

است. یغمایی در مطالعات خود به نحوه و سبک تراش سنگ‌های این دو بنا نپرداخته و ابزارهای مورد استفاده را مطالعه نکرده است. سنگ‌های آرامگاه «گور دختر» با ابزار دندان‌شانه‌ای تراش خورده و زمان ابداع این ابزار قدیمتر از اواخر سده ششم پ.م. نیست. فرضیه یغمایی در مورد 'پارسیان نخستین' نیز فاقد انسجام است. زیرا قلمرو امپراتوری آشور نو در شمال غرب عیلام قرار داشت و دشتستان در جنوب شرق عیلام کهن جای دارد.

منابع

تواریخ کلاسیک فارسی

احسن التواریخ یا تاریخ محمدی

۱۳۷۱ محمد فتح‌الله بن محمدتقی ساروی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات امیرکبیر.

تاریخ افشار

۱۳۴۶ میرزا رشید ادیب‌الشعراء بانضمام تاریخ قیام شیخ عبدالله، به تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار و محمود رامیان، انتشارات شورای مرکزی جشن ملی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی آذربایجان غربی، تبریز.

تاریخ بیهقی

۱۳۹۳ خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، انتشارات هرمس، تهران، چاپ دوم.

تاریخ جهانگشای نادری

۱۳۹۰ محمدمهدی استرآبادی، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم.

تاریخ عالم‌آرای عباسی

۱۳۸۲ اسکندربیک ترکمان، زیر نظر و با تنظیم فهرست‌ها و مقدمه از ایرج افشار، تهران، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر.

تاریخ گیتی‌گشا

۱۳۶۳ میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی، با دو ذیل آن تألیف میرزا عبدالکریم بن علی‌رضا الشریف و آقا محمد رضای شیرازی، تهران، چاپ دوم، انتشارات اقبال.

عالم‌آرای نادری

۱۳۷۴ محمدکاظم مروی وزیر مرو، به تصحیح و مقدمه محمد امین ریاحی، جلد نخست، تهران، انتشارات علمی.

فارسنامه ناصری

۱۳۷۸ میرزا حسن حسینی فسائی، به تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

گلشن مراد

۱۳۶۹ ابوالحسن غفاری کاشانی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات زرین.

مجمع التواریخ

۱۳۹۱ ابوالحسن بن محمد امین گلستانه، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)

۱۳۷۷ محمدتقی لسان‌الملک سپهر، جلد اول از آغاز تا پایان سلطنت فتحعلی شاه، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات اساطیر.

وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری

۱۳۶۲ به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات نوین.

منابع تاریخی و باستان‌شناسی

اسمعیلی‌جلودار، محمداسماعیل

۱۳۹۱ «چشم‌انداز باستان‌شناختی ساحل شرقی باتلاق گاوخونی»، در نامورنامه: مقاله‌هایی در پاس‌داشت و یاد مسعود آذرنوش، به کوشش حمید فهیمی و کریم علیزاده، تهران، انتشارات ایران‌نگار و گنجینه نقش جهان، ص. ۲۰۶-۱۸۹.

خسروزاده، علی‌رضا

۱۳۹۱ «الگوی استقرار دشت فارس از پیش‌از تاریخ تا دوران اسلامی»، در نامورنامه: مقاله‌هایی در پاس‌داشت و یاد مسعود آذرنوش، به کوشش حمید فهیمی و کریم علیزاده، تهران، انتشارات ایران‌نگار و گنجینه نقش جهان، ص. ۱۸۸-۱۶۹.

ایمان‌پور، محمدتقی

۱۳۸۲ «مکان جغرافیایی پارسوا، پارسواش و پارسوماش»، مجله مطالعات تاریخی (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی [دانشگاه فردوسی] مشهد)، شماره اول و دوم، ۴۹-۲۹.

۱۳۸۳ «مکان جغرافیایی پارسه داریوش»، مجله مطالعات تاریخی (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی [دانشگاه فردوسی] مشهد)، شماره پنجم و ششم، ۴۹-۲۹.

ایمان‌پور، محمدتقی و راضیه قصاب‌زاده

۱۳۹۰ «بررسی رابطه مادها و پارس‌ها پیش از ظهور امپراتوری هخامنشیان»، مجله پژوهش‌های تاریخی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال سوم، شماره چهارم، ۸۶-۷۳.

اومستد، البرت. ت. آ

۱۳۴۰ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

بدیع، امیرمهدی

۱۳۸۸ یونانیان و بربرها، جلد ششم: از اسکندر تا مهرداد، کتاب اول، از تهاجم مقدونی تا مرگ اسکندر، ترجمه قاسم صنعوی، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم.

بوشارلا، ر.، عطائی، م.ت.، سرمینتو، خ.، جعفری، م.ج.

۱۳۸۸ «تاریخ‌گذاری گورستان شماره ۸۸ تنگ بلاغی به روش کربن ۱۴»، مجله باستان‌پژوهی، دوره جدید، سال چهارم، شماره هفتم، ص ۱۳۹-۱۳۸.

بهادری، علی

- ۱۳۹۳ قیابلی و خاندان‌های پارسی جنوب غرب ایران در دوره هخامنشی در آثار باستان‌شناختی و گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید، گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، پایان‌نامه دکتری باستان‌شناسی، منتشر نشده.
- ۱۳۹۶ «تأملی بر پیوند قبیله‌ای شاهان هخامنشی و نقش آن در تحکیم و تداوم شاهنشاهی با تکیه بر دو قبیله اوکسی و پاتیئوری»، پژوهش‌های علوم تاریخی، سال ۹، شماره ۱، ص. ۱۹-۱.
- جاوری، محسن
۱۳۸۳ «محوطه باستانی گورتان»، نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی، شماره ۶، ص. ۳۵-۴۵.
- خطیب‌شهبیدی، ح.، م. طاووسی، ب. آیت‌الله‌زاده شیرازی و ا. صالحی‌کاخکی
۱۳۸۶ «نظری اجمالی به محوطه‌های باستانی بخش چنارود شمالی چادگان در حوضه زاینده‌رود، از دوره کالکولیتیک تا پایان عصر آهن سوم»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره چهارم و هشتم، ص. ۵۷-۲۷.
- دریایی، تورج
۱۳۸۶ «پارس و پاسارگاد: اسطوره و تاریخ پارسیان قبل از شاهنشاهی هخامنشی»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال بیست و یکم، شماره یک، ص. ۶۴-۶۰.
- دیاکونوف، ا. م.
۱۳۴۵ تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- رضایی‌صدر، حمید
۱۳۹۳ «پژوهش زبان‌شناسی»، آرامگاه دوبانوی عیلامی از خاندان شاه شوتور نهوتنه پسر اینتد: دوره عیلام نو، مرحله ۳ (حدود ۵۸۵ تا ۵۹۳ پ.م)، به کوشش آرمان شیشه‌گر، تهران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی، ص. ۴۹۵-۳۹۶.
- زارع، یونس
۱۳۹۶ محوطه تخت‌سنگ: توصیف و تحلیل معماری اواخر دوره پسا‌هخامنشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان (منتشر نشده).
- زرین‌کوب، روزبه و کیومرث علیزاده
۱۳۹۶ «مکان‌یابی پرسوآ، پرسوآش، پرسمش و پرسومش: یک تجدیدنظر»، پژوهش‌های علوم تاریخی، سال ۹، شماره ۱، ص. ۵۸-۳۹.
- زیدی، محسن
۱۳۸۳ «الگوی پراکندگی و نوسانهای جمعیتی فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ تا دوره اسلامی در دره‌های رود گر، شمال غربی فارس، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران (منتشر نشده).
- ۱۳۸۶ «الگوی استقرار و نوسان‌های جمعیتی فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ تا دوره اسلامی در دره‌های حوضه رود کر، شمال غرب فارس (بر اساس تحلیل مواد به‌دست‌آمده از بررسی باستان‌شناختی سال ۱۳۷۴)»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۲۱، شماره ۴۲ و ۴۳، صص. ۵-۳۱.
- شیرینی، اباذر
۱۳۹۶ «درآمدی بر آبیاری و کشاورزی در پارس باستان: دشت‌های پارسه - پاسارگاد در دوره هخامنشی»، در پاسارگاد ۲: مجموعه مقاله‌های حفاظت و مرمت، باستان‌شناسی، معماری، زمین‌شناسی و گردشگری، تهیه و تدوین محمدحسن طالبیان و حمید فدایی، تهران، انتشارات پایگاه میراث جهانی پاسارگاد با همکاری انتشارات کتاب بهار، صص. ۵۸-۷۸.
- شهبازی، علیرضا،
۱۳۴۹ کوروش بزرگ: زندگی و جهان‌داری بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران، انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز.
- ۱۳۷۷ «ورود پارسیان به تاریخ»، ارج‌نامه ایرج به پاس نیم قرن سوابق درخشان فرهنگی و دانشگاهی استاد ایرج افشار، به خواستاری و اشراف محمدمتقی دانش‌پژوه و عباس زریاب‌خوئی، به کوشش محسن باقرزاده، انتشارات توس، ۶۰۱ تا ۶۱۳.
- شیشه‌گر، آرمان
۱۳۹۳ آرامگاه دوبانوی عیلامی از خاندان شاه شوتور نهوتنه پسر اینتد: دوره عیلام نو، مرحله ۳ (حدود ۵۸۵ تا ۵۹۳ پ.م)، تهران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی.
- طباطبایی، جواد
۱۳۹۵ الف تأملی درباره ایران، جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران، تهران، انتشارات مینوی خرد، چاپ نخست.
- ۱۳۹۵ الف تأملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش نخست، مکتب تبریز و مبانی تجدیدخواهی، تهران، انتشارات مینوی خرد، چاپ سوم.
- عبدی، کامیار و محمدمتقی عطانی
۱۳۸۶ «گمانه‌زنی در برزن جنوبی تخت‌جمشید»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال بیستم، شماره ۳۹ و ۴۰، صص. ۳۲-۴۰.
- عرب، حسنی
۱۳۹۱ طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال دوره هخامنشی در جنوب و جنوب غربی ایران (مطالعه موردی محوطه ۳۴ تنگ بلاغی و تپه داروغه خوزستان)، پایان‌نامه دکتری باستان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).
- عطانی، محمدمتقی
۱۳۸۳ الف معرفی سفال هخامنشی حوزه فارس: بررسی روشمند طبقه‌بندی شده باروی تخت‌جمشید، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).
- ۱۳۸۳ ب «گزارش فنی مطالعه سفالهای باروی تخت‌جمشید»، در پارسه: کارنامه بنیاد پژوهشی پارسه-پاسارگاد، شماره ۱، صص. ۱۶ تا ۳۰.
- ۱۳۸۴ «گزارش گمانه‌آزمایی تپه داروغه»، در بررسی‌های باستان‌شناختی میاناب شوستر، به کوشش عباس مقدم، انتشارات پژوهشکده باستان‌شناسی، ۱۳۸۴، صص. ۴۹۵-۴۷۷.
- ۱۳۸۷ ب «ردی از میترا در پارس هخامنشی: بررسی نقش‌مایه گاو بر تکه سفالی از تخت‌جمشید»، مجله باستان‌پژوهی، سال سوم، شماره ششم: صص. ۵۵-۴۵.
- ۱۳۹۷ «تپه گشتاسپی: نگاهی باستان‌شناختی - زبانشناختی به استقرارگاهی از دوره عیلام میانه»، در هفته پژوهش به روایت پژوهشکده باستان‌شناسی (۹۷ - ۱۳۹۶)

- خورشیدی)، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی، ص. ۳۶-۳۱.
- زیر چاپ «سفال‌های منقوش نیمه نخست هزاره اول ق م شمال فارس و مسأله مهاجرت پارسیان به فارس: با تأکید بر سفال‌های منقوش باروی تخت جمشید»، در به شاپور که چهره از یزدان داشت: مجموعه مقالاتی به یادبود ع. شهبازی، به کوشش کامیار عبدی، مرکز نشر دانشگاهی و بنیاد پژوهشی پارسه-پاسارگاد.
- عطایی، محمدتقی و علی اکبر وحدتی
۱۳۸۲ اعتبار باستان‌شناختی آریا و پارس (نقدی بر کتاب دوازده قرن سکوت)، تهران، نشر شیرازه.
- عطایی، محمدتقی، آریوبرزن توکلی، اکبر عزیزی، حمیدرضا کرمی، فرهاد زارع کردشولی، محسن موسوی و ابراهیم قزلباش
۱۳۹۴ الف «بررسی باستان‌شناختی در تپه قصر دشت، دشت کمین - فارس؛ گزارش یکم»، در مجله جامعه باستان‌شناسی ایران، سال اول، شماره یکم، ص. ۸۷-۱۳۱ (قابل دانلود از صفحه اختصاصی مجله در وبگاه آکادمیا به نشانی: <https://independent.academia.edu/JOSIA>).
- عطایی، محمدتقی، ابراهیم قزلباش، یونس زارع، آریوبرزن توکلی، ابراهیم روستا فارسی، غلامرضا فاتحی، حمیدرضا کرمی و فرهاد زارع کردشولی
۱۳۹۴ ب «کاوش لایه‌نگاری در گمانه (الف)، تپه قصر دشت - فارس؛ گزارش دوم»، مجله جامعه باستان‌شناسی ایران، سال اول، شماره یکم، ص. ۱۵۸-۱۳۲ (قابل دانلود از صفحه اختصاصی مجله در وبگاه آکادمیا به نشانی: <https://independent.academia.edu/JOSIA>).
- عطایی، محمدتقی، کامیار عبدی، ابراهیم قزلباش، یونس زارع، آریوبرزن توکلی، ابراهیم روستا فارسی، غلامرضا فاتحی، حمیدرضا کرمی، میثم شکری‌پور و فرهاد زارع کردشولی
۱۳۹۴ پ «کاوش لایه‌نگاری در گمانه (ب)، تپه قصر دشت - فارس؛ گزارش سوم»، مجله جامعه باستان‌شناسی ایران، سال اول، شماره یکم، ص. ۱۸۰-۱۶۰ (قابل دانلود از صفحه اختصاصی مجله در وبگاه آکادمیا به نشانی: <https://independent.academia.edu/JOSIA>).
- عطایی، محمدتقی و اعظم رعیت
۱۳۹۷ «تپه گشتاسپی؛ استقرارگاهی از دوره عیلام میانه در باشت»، در گزارشهای شانزدهمین گردهمایی سالانه باستانشناسی ایران (مجموعه مقالات کوتاه ۱۳۹۶)، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی، تهران، ص. ۳۴۹-۳۴۶.
- علیزاده، عباس
۱۳۷۶ «گزارش توصیفی مقدماتی بررسیهای باستان‌شناسی - انسان‌شناسی در دژه‌های رود گر و ناحیه شمال غربی مرو دشت، فارس»، گزارشهای باستانشناسی ۱، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی، صص. ۸۷ - ۶۷.
- ۱۳۸۷ شکل‌گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان، انتشارات سازمان میراث فرهنگی، استان چهارمحال و بختیاری.
- علیزاده، کیومرث
۱۳۹۶ پارسی‌ها در انشان و ظهور شاهنشاهی هخامنشی، پایان‌نامه دکتری، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران (منتشر نشده).
- فرای، ریچارد نلسون
۱۳۷۳ میراث باستان ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۴، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کُخ، هایداماری
۱۳۷۹ از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، تهران، انتشارات کارنگ.
- گیرشمن، رومن
۱۳۴۶ هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ترجمه عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۳۷۲ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چ ۹، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مارتین بالسر، جک
۱۳۸۸ «اریک فردیک اشمیت: ۱۳ سپتامبر ۱۸۹۷ تا ۳ اکتبر ۱۹۶۴»، در تاریخ هخامنشی، جلد هفتم، از نگاه مسافران: مجموعه گزارش‌های کارگاه پژوهشی تاریخ هخامنشی دانشگاه خرونینگن در سال ۱۹۸۶، به ویراستاری: هلن سانیسی وردنبورخ و یان ویلم درایورس، ۲۳۷-۲۰۵.
- مجیدزاده، یوسف
۱۳۷۶ تاریخ و تمدن بین‌النهرین: جلد اول، تاریخ سیاسی، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- ملازاده، کاظم
۱۳۹۱ «پارشوا، پارسوا، پارسواش، پارسوماش و ارتباط آن با پارسی‌ها و مهاجرت آنان به داخل سرزمین ایران»، پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۴، شماره ۲ (پیاپی): ۱۰۷-۱۲۳.
- ملکزاده، مهرداد
۱۳۸۲ «دژهای مادی و سپاهیان آشوری»، مجله باستان‌پژوهی (دوره قدیم)، شماره ۱۱، ص. ۵۶-۴۷.
- ۱۳۹۶ ۵۸۵ ق م: تک نگاشتهای مادی‌پژوهی، تهران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- هدایتی، هادی
۱۳۳۴ تاریخ زندیه، جلد اول، ایران در زمان کریم‌خان زند (۱۱۶۵-۱۱۹۳)، انتشارات دانشگاه تهران.
- هیئتس، والتر
۱۳۸۷ شهریار عیلام، ترجمه پرویز رجبی، تهران، نشر ماهی.
- ۱۳۸۸ داریوش و ایرانیان: تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان، ترجمه پرویز رجبی، نشر ماهی، تهران.
- هنکلمن، ووتر
۱۳۹۲ خدایان دیگری که هستند: مطالعاتی در فرهنگ‌پذیری ایلامی - ایرانی برپایه متون بارویی تخت جمشید ([از مجموعه] تاریخ هخامنشی [دانشگاه خرونینگن])، جلد ۱۴، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، انتشارات توس.
- یغمایی، احسان (اسماعیل)، محمدتقی عطائی و شهرام زارع
۱۳۹۳ گزارش نهایی برنامه «شناسایی، کشف و مستندسازی بقایای باستان‌شناختی راه شاهی هخامنشی شوش - تخت جمشید و مطالعات تطبیقی آن با راه دوران

ساسانی و اسلامی این مسیر»، (فصل نخست، زمستان ۱۳۹۳)، ۳ مجلد، منتشر نشده.

یغمایی، اسماعیل

۱۳۹۷ کاخ بزرگ سیاه (دشتستان، برازجان، روستای دورودگاه): فرضیه‌ی خاستگاه راستین هخامنشیان برپایه‌ی کاوش‌های باستان‌شناسی، تهران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

- Abdi, K.,
2005 "Maliān", *Encyclopædia Iranica* online.
- Abdi, K. and M.T. Atayi
2014 "The Pre-Imperial Persians at the Land of Anshan: Some Preliminary Observations", in *Excavating an Empire: Achaemenid Persia in Longue Durée*, Eds. By T. Daryaei, A. Mousavi and K. Rezakhani, Mazda Publishers, Costa Mesa, California, pp. 73-87.
- Alibaigi, S., N. Aminikhah and F. Fatahi
2016 "In Search of harhar (the Neo-Assyrian Kar-Šarrukīn) in the Central Zagros Mountains, Western Iran: A New Proposal", *Iran* 16: 25-46.
- Alizadeh, A.,
2003 "Some Observations based on the Nomadic Character of Fars Prehistoric Cultural Development", in *Yeki Bud, Yeki Nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*. Naomi F. Miller and Kamyar Abdi, eds. Pp. 83-97. Los Angeles: The Cotsen Institute of Archaeology, University of California.
- Alvarez-Mon, J.,
2004 "Imago mundi: cosmological and ideological aspects of the Arjan bowl", *Iranica Antiqua* 39: 203-38.
2013 "Elam in the Iron Age", in *Ancient Iran*, ed. D. T. Potts, oxford, pp. 457-477.
2015a "A highland Elamite archer from Kül-e Farah IV, CI:4", *Iranica Antiqua* 50: 249-75.
2015b "Platforms of exaltation: Elamite sculptural reliefs from the highlands: Kül-e Farah VI", *Elamica* 4: 1-48.
- Amiet, P.,
1966 *Elam, Auvers-sur-Oise*: Archee Editeurs.
1973 "La glyptique de la fin de l'Elam", *Arts Asiatiques* 28, 3-45.
1992 "Sur l'histoire élamite", *Iranica Antiqua* 27: 75-94.
- Andreas, F.C.
1904 "Über einige Fragen der ältesten persischen Geschichte", *Verhandlungen des XIII. internationalen Orientalisten-Kongresses*, Hamburg, September 1902, Leiden: Brill, 93-7.
- Aperghis, G.G.,
1997 "Surplus, exchange and price in the Persepolis fortification texts", in Andreau, J., Briant, P. and Descat, R., eds., *Économie antique: Prix et formation des prix dans les économies antiques*, Saint-Bertrand-de-Comminges: Entrepreneurs d'archéologie et d'histoire 3: 277-90.
1999 "Storehouses and System at Persepolis: Evidence from Persepolis Fortification Tablets", *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 42: 152-193.
- Arab, H., A. Hejebri Nobari, F. Khademi Nadooshan and H. Khatib Shahidi
2012 "Classification and typology of Achaemenid ceramics in Tappe Daroughe Khuzestan, Iran", *Archives Des Sciences*, vol. 65, no. 8: 283-303.
- Arab, H.,
2012 *Classification and Typology of Achaemenid Period Pottery in South and South Western of Iran* (Case Study; Site of 34 in Tang-e Bolaghi and mound of Darughe in Khuzistan), Thesis Submitted in Partial Fulfillment of the Requirements for the degree of PhD in Archaeology-Historical, Tarbiat Modares University, Faculty of Humanities, Department of Archaeology, unpublished.
- Atayi, M.T., and R. Boucharlat
In press "An Achaemenid pavilion at Tang-i Bulaghi near Pasargadae", in *Ō Šābuhr kē čīhr az yazdān dāšt: Essays in Memory of A. Shapur Shahbazi*, ed. by Kamyar Abdi, Tehran and Persepolis: Iran University Press and Parsa-Pasargadae Research Foundation.
- Badi, A. M.,
1991 *Les Grecs et Les Barbares: Tome VI: D'Alexandre à Mithridate* (5 vol: 1, De l'invasion macédonienne à la mort d'Alexandre), Librairie orientaliste Paul Geuthner S. A. Paris.
- Bahadori, A.,
2014 *The Persian Tribes and Families in the Context of the Persepolis Archives and Archaeological Evidence*, A Dissertation Submitted to the Graduate Studies Office in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of Doctor of Philosophy in Archaeology, Faculty of the Literature and Humanity Sciences, University of Tehran, Unpublished.

- 2017 "Achaemenid empire, Tribal confederations of Southwestern Persia and seven families", *Iranian Studies* 50\2: 173-197.
- Balcer, J. M.,
1991 "Erich Friedrich Schmidt, 13 September 1897 - 3 October 1964", in *Achaemenid History VII: Through Travelers' Eyes, European Travellers On The Iranian Monuments*, Eds. by Heleen Sancisi-Weerdenburg and Jan Willem, Drijvers Nederlands Instituut Voor Het Nabije Oosten, Leide, pp. 147-172.
- Barnes Gear, M.,
1941 "Role of buffer states in international relations", *The Journal of Geography* XL\3: 81-89.
- Barnett, R., d., E. Bleibtreu and G. Turner
1998 *Sculptures from the Southwest Palace of Sennacherib at Nineveh*, British Museum Publications.
- Belck, W.,
1894 "Das Reich der Mannaer", *Verhandlungen der Berliner Gesellschaft für Anthropologie, Ethnologie und Urgeschichte*, Verlag von A. Asher & Co. pp. 479-488.
- Billerbeck, A.,
1898 *Das sandschak Suleimania und dessen persische Nachbarlandschaften zur babylonischen und assyrischen Zeit: Geographische Untersuchungen unter besonderer Berücksichtigung militärischer Gesichtspunkte*, Verlag von Eduard Pfeiffer, Leipzig.
- Boehmer, M. R.,
1965 "Zur Lage von Parsua im 9. Jahrhundert vor Christus", *Berliner Jahrbuch Für vor- und frühgeschichte* Band 5, pp. 187-198.
- Bork, F.,
1925 "Elam", *Reallexikon der Vorgeschichte* III: 69-83.
- Bollweg, J.,
1988 "Protoachämenidische Siegelbilder", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 21: 53-61.
- Borger, R.,
1996 *Beiträge zum Inscriftenwerk Assurbanipals*, Wiesbaden.
- Botta, P. E., and M. E. Flandin
1849 *Monument de Minive*, Tome I: Architecture et Sculpture, Imprimerie Nationale, Paris.
1849 *Monument de Minive*, Tome IV: Inscriptions, Imprimerie Nationale, Paris.
- Briant, P.,
2002 *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*, Translated by Peter T. Daniels, Winona Lake, Indiana: Eisenbrauns.
- Brosius, M.,
2000 *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*, London (LACTOR 16).
- Brown, S. C.
1979 *Kinship to kingship: Archaeological and Historical Studies in the Neo-Assyrian Zagros*, PhD Submitted to the University of Ottawa: Canada (unpublished).
- Brunner, C. J.,
2004 "Iran v, Peoples of Iran: Pre-Islamic Period", *Encyclopaedia Iranica* XIII: 326-344.
- Burney, C. and D. M. Lang
1971 *The People of the Hills: Ancient Ararat and Caucasus*, London.
- Cameron, George G.
1936 *The History of Early Iran*, Chicago.
- Carter, E.,
1994 "Bridging the Gap Between the Elamites and the Persians in Southeastern Khuzistan", in *Achaemenid History VIII: Continuity and Change*, eds. H. Sancisi-Weerdenburg, A. Kuhrt and M. Cool Root, Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, Leiden.
1996 *Excavations at Anshan (Tal-e Malyan) The Middle Elamite Period*, The University Museum of Archaeology and Anthropology, University of Pennsylvania.
- Chay, J., and Thomas, E. R.,
1986 *Buffer States in World Politics*, Boulder, Colo.: Westview Press.
- Delattre, A.,
1883a "Cyrus d'après une nouvelle méthode historique", *Le Muséon* 2: 442-59.
1883b *Le Peuple et L'Empire des Mèdes: Jusqua la Fin du Règne de Cyaxare*, Rue de Louvain.
- Delaunay J. A.,
2011 "Aššurbanipal", *Encyclopædia Iranica* online.
- Dandamaev, M. A.,

- 1977 "The dynasty of the Achaemenids in the early period", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* 25: 39-42.
- 1986 "Arukku", *Encyclopædia Iranica*, Vol. II, Fasc. 6, pp. 665-666.
- 1992 *Iranians in Achaemenid Babylonia, Columbia Lectures on Iranian Studie* 6, Mazda Publishers.
- 2004 "Kashtariti", *Encyclopædia Iranica* online.
- Dandamayev, M., and È. Grantovskiĭ
- 2016 "Assyria i. The Kingdom of Assyria and its Relations with Iran", *Encyclopædia Iranica* online.
- Dandamaev, M. A. and V. G. Lukonin
- 1989 *The culture and social institutions of ancient Iran*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dandamayev, M., and I. Medvedskaya
- 2006 "Media", *Encyclopædia Iranica* online.
- Delaunay, J. A.,
- 2011 "Assarhaddon", *Encyclopædia Iranica* online.
- Diakonoff, I.M. and S. M. Kashkai
- 1981 *Répertoire Géographique des Textes Cunéiformes IX: Geographical Names According to Urartian Texts*, Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden.
- Diakonoff, I.M.,
- 1985 "Media", *The Cambridge History of Iran, The Median and Achaemenian Periods*, Vol. 2, ed. by Ilya Gershevitch, Cambridge University Press, pp. 36-148.
- 1991 "The cities of the Medes", in *Studies in Assyrian History and Ancient Near Eastern Historiography, Presented to Hayim Tadmor*, eds. M. Cogan and I. Eph'al, Publications of the Hebrew University of Jerusalem, Scripta Hierosolymitana: Volume XXXIII, pp. 13-20.
- Ebeling, E.,
- 1938a "Birat", in *Reallexikon der Assyriologie* II, Walter de Gruyter and Co., Berlin und Leipzig, p. 30.
- 1938b "Bît-ha'ir(i)", in *Reallexikon der Assyriologie* II, Walter de Gruyter & Co., Berlin und Leipzig, p. 42.
- Eilers, W.,
- 1964 "Kyros", *Beiträge zur Namenforschung* 15: 180-236.
- 1974 "The name of Cyrus", in *Commemoration Cyrus: Hommage Universel* III, Leiden: Acta Iranica 3: 3-9.
- Fales, F. M. and J. N. Postgate
- 1992 *Imperial Administrative Records*, part I, Palace and Temple Administration, State Archives of Assyria Studies VII, Helsinki University Press.
- 1995 *Imperial Administrative Records*, part II, Provincial and Military Administration, State Archives of Assyria Studies XI, Helsinki University Press.
- Fazal, T. M.,
- 2004 "State death in the international system", *International Organization* 58: 311-344.
- Pfeiffer, R. H.,
- 1935 *State letters of Assyria*, American oriental series volume 6, Harvard University, New Haven, Connecticut.
- Finkel, I.,
- 2013 *The Cyrus Cylinder: The King of Persia's Proclamation from Ancient Babylon*, I. B. Tauris Publication.
- Forrer, E.,
- 1920 *Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches*, J. C. Hinrichs'sche Buchhandlung, Leipzig.
- Frame, G.
- 1992 *Babylonia 689-627 BC: A political history*, Leiden: Uitgaven van het Nederlands Historisch-Archaeologisch Instituut te Istanbul 69.
- Frahm, E.
- 1997 *Einleitung in Sanherib-Inschriften*, Archiv für Orientforschung, Beiheft 26. Wien.
- 2015 "Whoever Destroys this Image": *A Neo-Assyrian Statue from Tell ʿAğāğa (Šadikanni)*, NABU 77-82.
- Frye, R. N.,
- 1984 *The history of Ancient Iran*, C. H. Beck'sche Verlagsbuchhandlung, München.
- Fuchs, A.,
- 1994 *Die Inschriften Sargons II. Aus Khorsabad*, Göttingen.
- Fuchs, A.,
- 1996 "Die Inschrift vom Ištar-Tempel", in Borger, R. *Beiträge zum Inschriftenwerk Assurbanipals*, Kap. VII, Wiesbaden, pp. 258-296.
- 2003-5 "Parsua(š)", in *Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie* X, pp. 340-42.
- 2004 *Bis hin zum Berg Bikni: Zur Topographie und Geschichte des Zagrosraumes in altorientalischer Zeit*, Unpublished Habilitation Tübingen.

- 2017 "Die Kassiten, das mittelbabylonische Reich und der Zagros", *Karduniaš. Babylonia Under the Kassites*, eds. by Alexa Bartelmus and Katja Sternitzke Volume 1, Philological and Historical Studies, Walter de Gruyter Inc. pp. 123-165.
- Fuchs, A., and S. Parpola
2001 *The Correspondence of Sargon II*, Part III: Letters from Babylonia and the Eastern Provinces, SAA 15, Helsinki University Press.
- Gadd, C.J., L. Legrain and S. Smith
1928 *UR Excavations: Texts I, Royal Inscriptions*. London: Oxford University Press.
- Garrison, M. B.,
2011 "The seal of "Kuraš the Anzanite, Son of Šešpeš" (Teispes), PFS 93*: Susa – Anšan – Persepolis", in Javier Álvarez-Mon, Mark B. Garrison, eds., *Elam and Persia*, Winona Lake, Eisenbrauns, p. 375-405.
- Garrison, M.B., and M.C. Root
1996/8 *Persepolis Seal Studies: An introduction with provisional concordances of seal numbers and associated documents on Fortification Tablets 1-2087* (AchHist IX), Leiden.
- Ghirshman, R.,
1954a *Iran from the Earliest Times to the Islamic Conquest*, Penguin Books.
1954b *Village Perse-Achéménide*. Memoires de la Mission archéologique en Iran, XXXVI, Paris.
1964 *The Art of Ancient Iran from its Origins to the Time of Alexander the Great*, translated by S. Gibert and J. Emons, Golden Press, New York.
- Gorris, E.,
2014 *Power and Politics in Neo-Elamite Kingdom*, PhD thesis submitted to the Université catholique de Louvain, unpublished PhD dissertation
- Gorries, E., and Y. Wicks
2018 "The last centuries of Elam: The Neo-Elamite period", *The Elamite World*, Eds by Álvarez-Mon, J., G. P. Basello and Y. Wicks, Routledge, London and New York, pp. 249-272.
- Grantovskiy, E.A.,
1970 *Rannyya istoriya iranskikh plemen peredney Azii*, Moscow.
- Grayson, A. K.,
1963 "The Walters Art Gallery Sennacherib Inscription", *Archiv für Orientforschung* 20. Bd. pp. 83-96.
1975 *Assyrian and Babylonian Chronicles*, J.J. Augustin Publisher, Locust Valley, New York.
1991 "Assyria 668-635 BC: The reign of Ashurbanipal", *Cambridge Ancient History* 3/2: 142-61.
1996 *Assyrian Rulers of the early First millennium BC*, II (858-745 BC), The Royal Inscriptions of Mesopotamia Assyrian Periods, Vol. 3, University of Toronto Press.
- Haerinck, E.,
1983 "La Céramique en Iran Pendant la Période Parthe (ca. 250 av. J.C. à ca. 225 après J.C.): Typologie, Chronologie et Distribution", *Iranica Antiqua* (supplement II), Gent.
- Halévy, J.,
1880 "Cyrus et le retour de l'Exil", *Revue des études juives, publication Trimestrielle de la Société des études juives*, Tome Premier.
1883 "Cyrus et l'origine des Achéménides", *Le Muséon* 2: 43-52, 247-60.
- Hallock, R. T.,
1969 *Persepolis Fortification Tablets*, Oriental Institute Publications, The University of Chicago.
1977 "The Use of Seals on the Persepolis Fortification Texts", in Gibson, M. and Biggs, R.D., eds., *Seals and Sealing in the Ancient Near East, Bibliotheca Mesopotamica* 6, Malibu, 127-133.
- Hansman, J.,
1972 "Elamites, Achaemenians and Anshan", *Iran* 10: 101-125.
1975 "An Achaemenian stronghold", in *Hommages et Opera Minora III. Monumentum H.S. Nyberg III* [AIR 6]. Leiden: Brill.
1985 "Anshan in the Median and Achaemenian periods", in *The Cambridge History of Iran*, Vol. II (The Median and Achaemenian Periods), ed. by Ilya Gershevitch, Cambridge University Press, pp. 25-35.
2012 "Isfahan iv: Pre-Islamic Period", *Encyclopædia Iranica* online.
- Harlez, C. de
1882 "Même sujet" [rejoinder to Sayce 1882], *Le Muséon* 1: 557-70.
1883 "Conclusion", *Le Muséon* 2: 261-8.
- Harmatta, J.,
1971 "The rise of the Old Persian Empire: Cyrus the Great", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* 19: 3-15.

- Hegel, G. W. F.,
1840 *Georg Wilhelm Friedrich Hegel's Vorlesungen über die Philosophie der Geschichte*, Berline.
- Henkelman, W. F. M.,
2003 "Persians, Medes and Elamites: Acculturation in the Neo- Elamite period", in Lanfranchi, G.B., Roaf, M. and Rollinger, R., eds., *Continuity of empire (?) Assyria, Media, Persia*, Padua: History of the Ancient Near East Monographs 5, 181–231.
2008 *The other gods who are: studies in Elamite-Iranian acculturation based on the Persepolis fortification texts*, Ach-Hist XIV: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.
2011 "Cyrus the Persian and Darius the Elamite: A case of mistaken identity", in Rollinger, R., Truschnegg, B. and Bichler, R., eds., *Herodot und das Persische Weltreich/Herodotus and the Persian Empire*, Akten des 3. Internationalen Kolloquiums zum Thema «Vorderasien im Spannungsfeld klassischer und altorientalischer Überlieferungen», Wiesbaden: Classica et Orientalia 3, 577–634.
2018 "Elamite administrative and religious heritage in the persian heartland", *The Elamite World*, Eds by Álvarez-Mon, J., G. P. Basello and Y. Wicks, Routledge, London and New York, pp. 803-828.
- Herbordt, S.,
1992 *Neuassyrische Glyptik des 8.-7. Jh. v. Chr. unter besonderer Berücksichtigung der Siegelungen auf Tafeln und Tonverschlüssen*, *State Archives of Assyria Studies* 1, Helsinki University Press.
- Herodotus,
2004 *The Histories*, Translated by G. C. Macaulay, Barnes and Noble Classics, New York.
- Herzfeld, E.,
1935 *Archaeological History of Iran*, Oxford university Press, London.
1941 *Iran in the Ancient East*, Oxford university Press, London, New York.
1968 *The Persian Empire: Studies in geography and ethnography of the ancient Near East*, Edited from the Posthumous Papers by Gerold Walser, F. Steiner Verlag. Wiesbaden.
- Hinz, W.,
1964 *Das Reich Elam*, W. Kohlhammer Verlag.
1975 *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*, *Göttinger Orientforschungen*, Band 3, Wiesbaden.
1976 *Darius und die Perser: Eine Kulturgeschichte der Achämeniden*, vol. I, Baden-Baden.
1987 "Elams Übergang ins Perserreich", in *Transition periods in Iranian history: Actes du symposium de Fribourg-en-Brigau*, ed., by Gignoux, P., 22–24 mai 1985, Leuven: Cahiers de Stolica Iranica 5: 125–34.
- Hinz, W. & Koch, H.,
1987 *Elamisches Wörterbuch, Teil I, A-H*, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, Verlag von Dietrich Reimer in Berlin (Ergänzungsband 17).
- Hüsing, G.,
1908 "Die Namen der Könige von Ančān", *Orientalistische Literaturzeitung* 11/7: 318–22.
1930a *Vorgeschichte und Wanderungen der Parsawa: Eine historisch-anthropologische Studie*, Wien.
1930b *Mitteilungen der Anthropologischen der Vorgeschichte in Wien LX*, Wien.
- Imanpour, M. T.,
1998 *The land of parsā: The First Persian Homeland*, A thesis submitted to University of Manchester for degree of Doctor of Philosophy (unpublished).
2012 *The Land of Parsa: The First Persian Homeland*, The Persian Empire birthplace history, Lambert Academic Publishing.
- Ivantchik, A.,
2017 "Scythians", *Encyclopædia Iranica* online.
- Jacobs, L. K.,
1980 *Darvazeh Tepe and the Iranian Highlands in the Second Millennium B.C.* Unpublished PhD Thesis, Anthropology Department, University of Oregon.
- Kiepert, H.,
1878 *Lehrbuch der alten Geographie*, Verlag von Dietrich Reimer, Berlin.
- Kinnier Wilson, J. V.,
1962 "The Kurba'il Statue of Shalmaneser III", *Iraq* 24 (2): 90-115.
- Kleiss, W.,
1981 "Ein Abschnitt der Achaemenidischen Königsstrasse von Pasargadae und Persepolis nach Susa, bei Naqsh-e Rostam", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 14: 45-53.
1989 "Bestām", *Encyclopædia Iranica* online.
1995 "Qaleh Tall-e Kabud, eine eizenzeitliche Befestigung südlich von Shiraz", *Beiträge zur Kulturgeschichte Vorderasiens: Festschrift für Rainer Michael Boehmer*, in Finkbeiner, U., Dittmann, R. und Hauptmann, H., eds. Pp.

- 289-293. Mainz: von Zabern.
- Koch, H.,
 1986 "Die Achamenidische Poststrasse von Persepolis nach Susa", *Archaologische Mitteilungen aus Iran* 19: 133-147.
 1990 *Verwaltung und Wirtschaft im persischen kernland zur Zeit der Achämeniden, Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients: Geisteswissenschaften*, Beihefte, Reihe B.89: Wiesbaden.
 1992 *Es kündigt Dareios der König...: Vom Leben im persischen Großreich*, Verlag Philipp von Zabern, Mainz/Rhein.
- König, F. W.,
 1928 "Anšan", *Reallexikon der Assyriologie* 1: 111-112.
 1931 "Geschichte Elams", *Der Alte Orient* 29/4, Leipzig, p. 5-37.
 1938 "Elam (Geschichte)", *Reallexikon der Assyriologie* 2: 324-338.
 1955, 1957 *Handbuch der chaldischen Inschriften, Archiv für Orientforschung*, Beiheft 8. Graz.
- Kuhrt, A.,
 2007 *The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid Period*, vol. I, Routledge.
- Kwasman, T. and S. Parpola
 1991 *Legal Transactions of the Royal Court of Nineveh, Part I: Tiglath-Pileser III through Esarhaddon*, State Archives of Assyria Studies VI, Helsinki University Press.
- Lambert, M.,
 1967 "Shutruk-Nahunte et Shutur-Nahunte", *Syria* 44: 47-51.
 1972 "Hutélutush-Insushnak et le Pays d'Aanzan", *Revue d'Assyriologie et d'archéologie orientale* 66 (1): 61-76.
- Lanfranchi, G. B., and S. Parpola
 1990 *State Archives of Assyria Studies 5: The Correspondence of Sargon II, Part II (Letters from the Northern and Northeastern Provinces)*, Helsinki University Press.
- Levine, L. D.,
 1969 *Contributions to the Historical Geography of the Zagros in the Neo-Assyrian Period*, Ann Arbor, Michigan, Ph.D Thesis (Unpublished).
 1972 *Two Neo-Assyrian Stelae from Iran*, Toronto: Royal Ontario Museum.
 1974 "Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros-II", *Iran* 12: 99-124
 1977 "Sargon's Eighth Campaign", T.C. Young and L. D. Levine, eds., *Mountains and lowlands: Essays in archaeology of greater Mesopotamia*, Biblioteca Mesopotamia 7, Malibu. 135-151.
- Liverani, M.,
 2003 "The rise and fall of Media", in *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia*, eds. G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger, History of the Ancient Near East/Monographs-V, Padoua, 1-12.
- Loud, G. and Ch. Altman
 1938 *Khorsabad, Part II: The Citadel and the Town*, Chicago.
- Luckenbill, D. D.,
 1924 *The Annals of Sennacherib*, OIP 2. Chicago.
 1927 *Ancient Records of Assyria and Babylonia Volume 2: Historical Records of Assyria from Sargon to the End*, Chicago: University of Chicago Press, Vol. II.
- Malekzadeh, M.,
 2017 *585 BCE: Monograph on Median Studies*, Tehran, Research Institute of Cultural Heritage and Tourism Publications.
- Mayer, W.,
 2013 *Der Achte Feldzug Sargons II. im Jahr 714 v. Chr., Assyrien und Urartu (Alter Orient und Altes Testament)*, Band 395/1, Ugarit-Verlag, Münster.
- Michael, W.,
 2013 "Iranian Migration", in *Ancient Iran*, Ed. by D. T. Potts, Oxford, University Press, pp. 423-441.
- Medvedskaya, I. N.,
 1982 *Iran: Iron Age I*, translated from the Russian by S. Pavlovich, BAR Publications.
 1999 "Media and its Neighbours I", *Iranica Antiqua* XXXIV: 53-70.
 2012 "Hudimiri", *Encyclopædia Iranica* online.
- Michel, E.,
 1955 "Die Assur-Texte Salmanassars III. (858-824) (7. Fortsetzung)", *Die Welt des Orients*, Bd. 2, H. 2: 137-157.
 1956 "Die Assur-Texte Salmanassars III. (858-824): 8. Fortsetzung", *Die Welt des Orients*, Bd. 2, H. 3: 221-233.
- Minorsky, V.,
 1957 "Mongol Place-Names in Mukri Kurdistan", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 19: 58-81.
- Miroschedji, P. de.

- 1985 "La fin du royaume d'Ansan et de Suse et la naissance de l'Empire Perse", *Zeitschrift für Assyriologie* 75: 265-306.
 - 1990 "La fin de l'Elam: Essai d'analyse et d'interpretation", *Iranica Antiqua* 25: 47-95.
- Nicol, M.,
- 1970 "Excavation at Darvazeh Tepe: A Preliminary Report", *Bastan Chenassi va Honar-e Iran* 5: 19-22.
- Novotny, J., and J. Jeffers
- 2018 *The Royal Inscriptions of Ashurbanipal (668–631 BC), Aššur-etel-ilāni (630–627 BC) and Sîn-šarra-iškun (626–612 BC), Kings of Assyria*. Part 1, Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period 5/1, Winona Lake.
- Nylander, C.,
- 1966a "Clamps and Chronology (Achaemenian Problems II)," *Iranica Antiqua* 6: 130-46.
 - 1966b "Zur Moortgat-Festschrift. Troja-Philister-Achämeniden", *Berliner Jahrbuch für Vor- und Frühgeschichte* 6: 215.
- Olmstead, A. T. E.,
- 1908 *Western Asia in the days of Sargon of Assyria*, Cornell University.
 - 1923 *History of Assyria*, University of Chicago Press.
 - 1948 *History of the Persian Empire*, University of Chicago Press.
- Parpola, S., and M. Porter
- 2001 *The Helsinki atlas of the Near East in the neo-Assyrian period*, Finland: Casco Bay Assyriological Institute.
- Pecorella, P. E., and M. Salvini
- 1984 *Tra lo Zagros e l'Urmia: Recherche storiche ed archeologiche nell'Azerbaigian iraniano*, Incunabula Graeca, Rome, vol. 78, pp. 35-51.
- Pinches, T. G.,
- 1913 "Sargon's Eighth Campaign", *The Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, pp. 581-612.
- Porada, E.,
- 1965 *The art of Ancient Iran: Pre-Islamic cultures*. New York: Praeger.
- Potts, D. T.,
- 2005 "Cyrus the Great and the Kingdom of Anshan", in Curtis, V.S. and Stewart, S., eds., *Birth of the Persian empire*, London: I.B. Tauris, 7–28.
 - 2008a "Puzur-Inšušinak and the Oxus Civilization (BMAC): Reflections on Šimaški and the geo-political landscape of Iran and Central Asia in the Ur III period", *Zeitschrift für Assyriologie und vorderasiatische Archäologie*, vol. 98: 165–194.
 - 2008b "The Persepolis Fortification Texts and the Royal Road: Another Look at the Fahliyan Area", in *L'archive des Fortifications de Persépolis*, eds. P. Briant, W. Henkleman and M. Stolper, Paris. 275–302.
 - 2011 "A Note on the Limits of Anšan", in *Elam and Persia*, Eds. by Javier Álvarez-Mon and Mark B. Garrison, Winona Lake, Indiana, Eisenbrauns.
 - 2016 *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, Second Edition, Cambridge.
- Prášek, J. V.,
- 1968 *Geschichte der Meder und Perser bis zur makedonischen Eroberung, erster und zweiter Band*, Wissenschaftliche Buchgesellschaft: Darmstadt (Reprografischer Nachdruck der 1. Auflage, Gotha 1906 (Band I) und Gotha 1910 (Band II)).
 - 1912 *Kyros der Große*. Leipzig: Hinrichs.
- Radner, K.,
- 2003 "An Assyrian view on the Medes", in G. B. Lanfranchi, M. Roaf and R. Rollinger (ed.), *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia*, History of the Ancient Near East Monographs 5, Padova: 37-64.
 - 2013 "Assyria and The Medes", in Ancient Iran, Ed. by D. T. Potts, Oxford, University Press, pp. 442-456.
 - 2016-17 "Zamua", *RIA* 15, 210-213
- Rayat, A.,
- 2017 *Die Verwaltungsurkunden über Tiere aus dem Museum Yasuj*, Ludwig Maximilian University of Munich, Fakultät für Kulturwissenschaften, M. A. thesis, Unpublished.
- Reade, J. E.,
- 1978 "Kassites and Assyrians in Iran", *Iran* 16: 137-143.
 - 1995 "Iran in the Neo-Assyrian period", in Liverani, M., ed., *Neo-Assyrian geography*, Rome: Quaderni di Geografia Storica 5: 31–42.
 - 2003 "Why did the Medes invade Assyria?", in *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia*, eds. G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger, History of the Ancient Near East/Monographs-V, Padova, 149-156.
- Reiner, E.,

- 1972 "Tall-i Malyan-Inscribed material", *Iran* 10: 177.
- 1973 "The location of Anšan", *Revue d'Assyriologie et d'archéologie orientale* 67, no 1: 57-62.
- 1974 "Tall-I Malyan, Epigraphic finds, 1971-72", *Iran* 12: 176.
<http://oracc.museum.upenn.edu/rinap/corpus/>.
- Russell, J. M.,
 1999 *The Writing on the Wall: Studies in the Architectural Context of Late Assyrian Palace Inscriptions*, Eisenbrauns, Winona Lake, Indiana.
- Rigg, H. A.,
 1942 "Sargon's 'Eighth Military Campaign", *Journal of the American Oriental Society* 62 (2): 130-138.
- Rollinger, R.,
 1999 "Zur Lokalisation von Parsu(m)a(š) in der Färs und zu einigen Fragen der frühen persischen Geschichte", *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie* 89: 115-139.
- Quintana, E.,
 2011 "Summary, Elamites and Persians: The Independent Kingdom of Ansan", *Elam and Persia*, eds. J. Álvarez-Mon and M. B. Garrison, Winona Lake, Indiana: Eisenbrauns, p.167-190.
- Salvini, M.,
 1982 "Forschungen in Azerbaidja: Ein Beitrag zur Geschichte Urartus", *Archiv für Orientforschung* (Beiheft 19), Vorträge gehalten auf der 28. Rencontre Assyriologique Internationale in Wien (6.-10. Juli 1981), Verlag Ferdinand Berger & söhne Gesellschaft M.B.H., 384-396.
- Salvini, M.,
 1995 *Geschichte und Kultur der Urartäer*, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
 2004 "Archaeology and Philology: Reconstructing the History of Northwest Iran in the Urartian Period (9th-7th Centuries B.C.)", *Paper presented at the Proceedings of the International Symposium on Iranian Archaeology*, ICAR, Tehran: 63-76.
 2004 *Corpus dei Testi Urartei: Le iscrizioni su pietra e roccia I Testi*, vol. 1, Istituto di Studi sulle Civiltà Dell'eggeo e Del Vicino Oriente: Roma.
- Sayce A. H.,
 1874 "The languages of the cuneiform inscriptions of Elam and Media", *Transactions of the Society of Biblical Archaeology*, vol. III, part 1, London.
 1882a "The Cuneiform Inscriptions of Van, Deciphered and Translated", *Journal of the Royal Asiatic Society* XIV, pp. 377-732.
 1882b "Cyrus était-il roi de Perse ou de Susiane?", *Le Muséon* 1: 548-56.
 1883 "Le pays natal de Cyrus", *Le Muséon* 2: 596-598.
 1886 "La situation géographique d'Anzan", *Le Muséon* 5: 501-505.
- Schaudig, H.,
 2001 *Die Inschriften Nabonids von Babylon und Kyros' des Großen: samt den in ihrem Umfeld entstandenenTendenzschriften, Textausgabe und Grammatik*, Alter Orient und Altes Testament 256, Münster.
- Scheil, V.,
 1907 *Textes Élamites-anzanites*, troisième série, Mémoires Délégation en Perse (MDP) 9, Paris.
 1911 *Textes Élamites-anzanites*, troisième série, Mémoires Délégation en Perse (MDP) 11, Paris.
- Schmitt, R.,
 2009 *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden*, Editio minor mit deutscher Übersetzung, Reichert Verlag Wiesbaden.
- Schrader, E.,
 1878 *Keilinschriften und Geschichtsforschung: Ein Beitrag zur monumentalen Geographie, Geschichte und Chronologie der Assyrer*, Gießen.
 1902 *Die keilinschriften und das Alte Testament*, Verlag Reuther & Reichard, Berlin.
- Shahbazi, A. Sh.,
 1993 "Cyrus II. Cyrus I", *Encyclopædia Iranica* 6: 516.
 2011 "Cyrus II. Cyrus I", *Encyclopædia Iranica* online.
 2015 *The Authoritative Guide to Naqsh-e Rostam*, Safiran-Mirdashti Oublication, Tehran.
- Shayegan, M.R.,
 2011 *Arsacids and Sasanians: Political ideology in post-Hellenistic and late antique Persia*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Seidl, U.,
 1986 "Die elamischen Felsreliefs von Kurangun und Naqš-e Rostam", Berlin: Iranische Denkmäler 12/2/H.
- Smith, S.,

- 1951 "Parsuash and Solduz", In Honour of Professor Poure Davoud Memorial Volume, no II: Papers on Zoroastrian and Iranian Subjects, Iran League, Bombay, pp. 62-77.
- Soudavar, A.,
 - 2018 *Iranian complexities: A study in achaemenid, avestan, and sasanian controversies*, Houston.
- Starr, I.,
 - 1990 *Queries to the Sungod Divination and Politics in Sargonid Assyria, State Archives of Assyria Studies IV*, Helsinki University Press.
- Steve, M. J.,
 - 1992 *Syllabaire élamite: Histoire et paléographie*, vol. 1, Neuchâtel and Paris: Civilisations du Proche-Orient, Ser. II, Philologie.
- Steve, M. J., F. Vallat, H., Gasche and F. Jullien
 - 2002-3 "Suse", *Supplément au Dictionnaire de la Bible* 73: 360-512.
- Streck, M.,
 - 1900 "Das Gebiet der heutigen Landschaften Armenien, Kurdistan und Westpersien nach den babylonisch-assyrischen Keilinschriften", *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie*, pp. 275-382.
- Stolper, M. W.,
 - 1984 *Elam: Survey of Political History and Archaeology*, Part I, Political History, University of California Publications.
 - 1987-90 "Malamir. B. Philologisch", *Reallexikon der Assyriologie* 7: 276-80.
 - 1992 "The written record. Cuneiform texts from Susa; Historical, Economic, and Legal Texts; Literary, Ritual, and Mathematical Texts", in *The Royal City of Susa: Ancient Near Eastern Treasures in the Louvre*, ed. P. Harper, J. Aruz, and F. Tallon, New York, pp.267-269.
 - 2013 "Sugirs of Anšan", in *Susa and Elam. Archaeological, Philological, Historical and Geographical Perspectives: Proceedings of the International Congress Held at Ghent University, December 14-17, 2009 (MDP 58)*, eds. K. De Graef, J. Tavernier, Brill: Leiden, Boston, pp.399-415.
- Stronach, D.,
 - 1974 "Achaemenid Village I at Susa and The Persian Migration To Fars", *Iraq* 36 (1/2): 239-248.
 - 1978 *Pasargadae*, Oxford.
 - 1999 "The Achaemenid lobed bracelet", in *The Iranian World: Essays on Iranian Art and Archaeology, Presented to Ezat O. Negahban*, eds. A. Alizadeh, Y. Majidzadeh and S. M. Shahmirzadi, Iran University Press, p. 178-193.
 - 2000 "Of Cyrus, Darius and Alexander: A new look at the 'epitaphs' of Cyrus the Great", in R. Dittmann, B. Hrouda, U. Löw, P. Matthiae, R. Mayer-Opificius and S. Thürlwächter (eds), *Variatio delectat: Iran und der Westen, Gedenkschrift für Peter Calmeyer*. Münster: AOAT 272: 681-702.
 - 2003 "The tomb at Arjan and the history of southwestern Iran in the early sixth century BCE", in N.F. Miller and K. Abdi (eds), *Yeki bud, yeki nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*. Los Angeles: Cotsen Institute of Archaeology Monograph 48: 249-59.
- Sumner, W. M.,
 - 1972a *Cultural Development in the Kor River Basin, Iran: An Archaeological Analysis of Settlement Patterns*, Ph.D. diss., University of Pennsylvania.
 - 1972b "Tall-i Malyān", *Iran* 10: 167.
 - 1986 "Achaemenid Settlement in the Persepolis Plain", *American Journal of Archaeology* 90/1: 3-31.
 - 1988 "Maljān, Tall-e (Anšan)", *Reallexikon der Assyriologie* 7/3-4: 306-20.
 - 1994 "Archaeological Measures of Cultural Continuity and the Arrival of the Persian in Fars", in *Achaemenid History VIII: Continuity and Change* (Proceedings of the Last Achaemenid History Workshop April 6-8, 1990, Ann Arbor, Michigan). Helene Sancisi-Weerdenburg, Amelie Kuhrt, and Margaret Cool Root, eds. Pp. 97-105. Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.
- Tadmor, H.,
 - 1994 "The inscriptions of Tiglath-Pileser III King of Assyria", Jerusalem.
- Tarn, W.W.,
 - 1951 *The Greeks in Bactria and India*, Cambridge.
- Tavernier, J.,
 - 2004 "Some thoughts on Neo-Elamite chronology", *ARTA* 2004.003.
 - 2010 "Migration des savoirs entre l'Élam et la Mésopotamie", *Res Antiquae* 7: 199-222.
 - 2011 "Iranians in Neo-Elamite texts", Álvarez-Mon, J. and Garrison, M.B., eds., *Elam and Persia*, Winona Lake: Eisenbrauns, 191-261.
 - 2018 "Elamites and Iranians", *The Elamite World*, Eds by Álvarez-Mon, J., G. P. Basello and Y. Wicks, Routledge, London and New York, pp. 163-174.
- Thompson R. C., & Mallowan M. E. L.,

- 1933 "The British Museum Excavations at Nineveh, 1931-32", *The Annals of Archaeology and Anthropology* (Liverpool University Press), vol XX: 71-186.
- Thureau-Dangin, F.,
1912 *Textes Cunéiformes: Une Relation de la Huitième Campagne de Sargon* (714 av. J.-C.); Texte Assyrien Inédit, Volume III, P. Geuthner, Paris.
- Tokhtas'ev, S. R.,
2011 "Cimmerians", *Encyclopædia Iranica* online.
- Tomaschek, W.,
1883 *Zur historischen Topographien von Persien*, Die Straßenzüge der tabula Peutingeriana: Wien.
- Trümpelmann, L.,
1988 "Zur Herkunft von Medern und Persern", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 21: 79-90.
- Vaan, J.M.C.T. de.
1995. "Ich bin eine Schwertklinge des Königs", *Die Sprache des Bēl-ibni* (Alter Orient und Altes Testament 242).
- Vallat, F.,
1992 "Les prétendus fonctionnaires unsak des textes néo-élamites et achéménides", *DATA: Achaemenid History Newsletter* 1/4, 5.
- Vallat, F.,
1995 "Šutruk-Nahunte, Šutur-Nahunte et l'imbroglia néo-élamite", *NABU* 1995, 44.
1993 *Les noms géographiques des sources suso-élamites, Répertoire Géographique des Textes Cunéiformes XI*, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.
1996 "Nouvelle analyse des inscriptions néo-élamites", Gasche, H. and Hrouda, B., eds., *Collectanea Orientalia: Histoire, arts de l'espace et industrie de la terra, études offertes en hommage à Agnès Spycket*, Neuchâtel/Paris: Civilisations du Proche-Orient Serie 1, Archéologie et environnement 3., pp. 385-95.
1997 'Cyrus l'usurpateur', *TOPOI Supplément 1* : 423-34.
2002 "Les prétendus fonctionnaires unsak des textes néo-élamites et achéménides", *ARTA* 2002.006.
2008 "Légendes élamites sur les cylindres de Persépolis", *Akkadica* 129/2: 197-202.
2011a "Elam I. The history of Elam", *Encyclopaedia Iranica* online.
2011b "Textes historiques élamites et achéménides", George, A.R., ed., *Cuneiform royal inscriptions and related texts in the Schøyen Collection*, Bethesda: Cornell University Studies in Assyriology and Sumerology 17: 187-92.
- Van Buylaere, G.,
2014 "Tunaku (mTu-na-ku)", *Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie* 14 (3/4): 185.
- Vanden Berghe, L.,
1964 "Le tombeau achéménide de Buzpar", *Vorderasiatische Archäologie: Studien und Aufsätze*, Festschrift A. Moortgat, Berlin, pp. 243-58.
1966 *Archéologie de l'Irān Ancien*, Brill.
1983 *Reliefs rupestres de l'Iran ancien*. Brussels: KMKG-MRAH.
- Vera Chamaza, G. W.,
1994 "Der VIII. Feldzug Sargons II: Eine Untersuchung zu Politik und historischer Geographie des späten 8. Jhs. v. Chr. (Teil 1)", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 27: 91-118.
1995-96 "Der VIII. Feldzug Sargon II. Eine Untersuchung zu Politik und historischer Geographie des späten 8. Jhs. v. Chr. (II)", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 28: 235-267.
- von der Osten, H. H.,
1956 *Die Welt der Perser (Große Kulturen der Frühzeit)*, Stuttgart Kilpper.
- Von Gall, H.,
1993 "Dā o Doktor", *Encyclopaedia Iranica* VI (Fasc. 5): 529-530.
- Waterman, L.,
1930 *Royal Correspondence of the Assyrian Empire*, Part I-II, Ann Arbor, Michigan.
- Waters, M.,
1999 "The Earliest Persians in Southwestern Iran: The Textual Evidence", *Iranian Studies* 32 (1): 99-107.
2000 *A Survey of Neo-Elamite History*, *State Archives of Assyria Studies* XII, Helsinki University Press.
2001 "Mesopotamian sources and Neo-Elamite history", in Abusch, T. et al., eds., *Proceedings of the XLVe Rencontre Assyriologique Internationale*, Part 1, Harvard University, historiography in the cuneiform world, Bethesda: CDL Press, 473-82.
2002 "A letter from Ashurbanipal to the elders of Elam (BM 132980)", *Journal of Cuneiform Studies* 54: 79-86.
2004 "Cyrus and the Achaemenids", *Iran* 42: 91-102.
2011 "Parsumaš, Anšan, and Cyrus", *Elam and Persia*, Eds. By Javier Álvarez-Mon and Mark B. Garrison, Winona Lake, Indiana Eisenbraun, pp. 285-296.

- 2014 *Ancient Persia: A Concise History of the Achaemenid Empire, 550–330 BCE*, Cambridge University Press.
- Weidner, E. F.,
 - 1931–32 “Die altesete Nachricht uber das persische Konigshaus”, *Afo* 7: 1–7.
 - 1939 “Jojachin, König von Juda, in babylonischen Keilschrifttexten”, in *Mélanges Syriens offerts a Monsieur René Dussaud II*, ed. *Académie des Inscriptions et Belles-Lettres. Bibliothèque Archéologique et Historique* 30: 923–935, Paris: Geuthner.
- Windfuhr, G. L.,
 - 1974 “Isoglosses: A sketch on Persians and Parthians, Kurds and Medes”, in *Monumentum H.S. Nyberg*, vol. 2, *Homages et Opera Minora*, *Aclr* 5: 457–72.
- Wiseman, D. J.,
 - 1967 “A late Babylonian tribute list?”, *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, University of London, Vol.30, No. 3, pp. 495–504.
- Wright, E. M.,
 - 1934 “The Eighth Campaign of Sargon II of Assyria (714 B. C.)”, *Journal of Near Eastern Studies* 2 (3): 173–186.
- Young, T. C. Jr.,
 - 1965 “A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500–500 B.C.”, *Iran* 3: 53–85.
 - 1967 “The Iranian migration into the Zagros”, *Iran* 5: 11–34.
 - 1988 “The early history of the Medes and the Persians and the Achaemenid Empire to the death of Cambyses”, *The Cambridge Ancient History* (Second Edition), Vol. IV: Persia, Greece and the Western Mediterranean c. 525 to 479 B.C., eds. by John Boardman, N. G. L. Hammond. D. M. Lewis & M. Ostwald, Cambridge University Press.
 - 2003 “Parsua, Parsa, And Potsherds”, in *Yeki Bud, Yeki Nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*, The Cotsen Institute of Archaeology, University of California, Los Angeles, pp. 242–248.
- Zadok, R.,
 - 1976 “On the Connections between Iran and Babylonia in the Sixth Century B.C.”, *Iran* 14: 61–78.
 - 1979 “On some non-Semitic names in cuneiform sources”, Hers. R. Schützeichel, *Beiträge zur Namenforschung* 14/3: 294–301.
 - 1981/1982 “Iranian and Babylonian notes”, *Archiv für Orientforschung*, Bd. 28: 135–139.
 - 1976 “On the Connections between Iran and Babylonia in the Sixth Century B.C.”, *Iran* 14: 61–78.
 - 1984 “On some non-Semitic names in the ancient Near East”, *Beiträge zur Namenforschung* 19: 385–9.
 - 1985 *Geographical Names According to New- and Late-Babylonian Texts*, Répertoire Géographique des Textes Cunéiformes VIII, Wiesbaden.
 - 1994 “Elamites and Other Peoples from Iran and the Persian Gulf Region in Early Mesopotamian”, *Iran* 32: 31–51.
 - 2001a “On the location of NA Parsua”, *N.A.B.U. Nouvelles assyriologiques brèves et utilitaires* 2001: 30–32 (note 28).
 - 2001b “On the geography, toponymy and anthroponymy of Media”, *N.A.B.U. Nouvelles assyriologiques brèves et utilitaires* 2001 (note 30).
 - 2002 “The ethno-linguistic character of North-Western Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian period”, *Iran* 40: 89–151.
 - 2013 “Linguistic Groups in Iran”, in *Ancient Iran*, Ed. by D. T. Potts, Oxford, University Press: 407–422.
- Zimansky, P.,
 - 1990 “Urtarian Geography and Sargon’s Eighth Campaign”, *Journal of Near Eastern Studies* 49 (1): 1–21.

Table of Contents

The Iron Age in the Iranian Plateau: an overview of current knowledge, new challenges, and future prospects / Yousef Hassanzadeh, Ali. A. Vahdati and Mehrdad Malekzadeh	15
Selective Iranian Iron Age Bibliography / Maryam Shahrabi	30
Iron Age III material from Tappeh Qeshlagh, Talvar, Kurdistan / Abbas Motarjem, Mahnaz Sharifi	49
Salvage excavation in an Iron Age tomb at Ruwar in the Sirwan River area, Hawraman, Kurdistan / Taher Ghasimi, Masoud Akbari, Akam Ghasimi, Mohammadreza Qadri, Faranak Bahrololoumi Shapurabadi, Moloud Azimi and Eqbal Azizi with Some appandex from Esmail Asadi, Mojtaba Ghasemian, Hosein Davoudi, Navid Salehvand, Davoud AghaAli Gol and Akira Fujisava	63
Survey of Iron Age sites of Marivan plain / Morteza Zamani Dadaneh, Sirvan Mohammadi Qasarian	86
Ivory and bone plaques from Ziwiy in the museum of Sanandaj / Sheler Amelirad, abbas Razmpush	104
Investigations on the manufacturing technology of the glazed elements from north western Iran during the 1st millennium BCE by means of petrochemical analyses based on two glazed samples from Ziwiye / Negar Abdali	116
Cham-e Shar column-base: new evidence of Iron Age art of Zagros region, Sanandaj / Mohammad rastgar Rezaqoli	127
The typology and chronology of the Iron Age pottery of Sonqor and Kolyaei County, Kermanshah / Mahmood Haydariyan, marjan Qanbari, Alireza Khosrowzadeh	138
Sangtarashan after six seasons of archaeological excavations / Ata Hasanpur, Mehrdad Malekzadeh	151
An overview of studies on the Bronzes of Luristan / Zahra Hashemi	175
Some remarks on archaeology and historical geography of Central Zagros in the Neo-Assyrian period / Sajjad Alibaigi	184
Guringan: new evidence of Iron Age in the plain of Piranshahr / Obaid-allah Sorkhabi, Salah Salimi	208
Reassessment of Tepe Rabat II and a Suggestion for its Ancient Name and Function during the First Millennium BC / Salah ad-Din Ebrahimipour	228
Urtian borders to the south of Lake Urmia / Ali Binandeh	249
Local Distribution of Post-Urtian and Achaemenid Painted Pottery in Northwest Iran in Light of Recent Surveys and Excavations / Qader Ebrahimi, Akbar Abedi, Rasul Ahmadi	259
An examination of the common mythological and symbolic figurative expressions on the neo-Assyrian and Mannaean glazed bricks / Hana Javanmardi, Zahed Karimi, Vahdid Askarpor	277
Decorative elements of Iron Age temples painted bricks, doors with dentate frames, and recessed niches / Sadi Saidiyan	295
An investigation into the Mannaean rituals based on the archaeological evidence / Vahed Jolaei, Nayereh Reisi	325
A Semantic analysis of the animal figures applied to the Iron Age figurative ceramic vessels / Ismail Ma'rufi Eghdam, Sais Satarnejad, Fariburz Tahmasbi	343
Excavations at Tepe Sarm: new evidence of diverse grave structures / Amar Kavooosi, Siamak	

Sarlak	359
A Newly Found Iron II-II Western Graveyard of Qara-Tappeh, Sagzabad / Mostafa Dehpahlan, Mehdi Jahed, Amar Tazik, Kourosh MOhammadkhani, Elham Farnam	370
The Late Iron Age and the Achaemenid pottery traditions in Eastern Iran / Mohsen Dana	392
Review of Michael D. Danti's revision of the chronology of the late Bronze and early Iron Ages in northwestern Iran / Kazem Mollazadeh	411
The Grey Ware Culture and the Second Millennium BC Cemeteries in the Central Iran: an Appraisal of the Recent Absolute Dates / Javad Hoseinzadeh, Hamzeh Noralivand, Mohsen Javery, Majid Montazerzohori, Ahamad Sohrabinia, Arkadiusz Sołtysiak	421
A Suggestion for the Beginning of Iron Age in the Western Part of Iranian Plateau, The View from the Elamite Archaeology / Babak Rafii Alavi	438
Animal Exploitation along the Southern Caspian Sea Shore during the Iron Age, Iran / Hossein Davoudi, Marjan Mashkour, Jebrael Nokandeh	456
Subsistence Economy in Northwestern Iran during Bronze and Iron Ages through Archaeozoological Researches at Tepe Hasanlu / Hossein Davoudi and Marjan Mashkour	484
A Theory on the Formation of the Achaemenid Empire: from Parsua to Parsa / Mohammad.T. Atayi	521
Achaemenid Columned Halls in Caucasus: Symbols of Imperial Ideology / Kamyar Abdi and Faezeh Dadfar	594



Kurdistan ICHHTO



National Museum of Iran



RICHT

Proceedings of the international Conference on **The Iron Age in Western Iran and Neighbouring Regions**, 2-3 Nov. 2019, Kurdistan University, Sanandaj, Iran

Edited by: Yousef Hassanzadeh, Ali A. Vahdati and Zahed Karimi

Cover Photo: Neda Tehrani and Nima Fakoorzadeh

Cover Design: Nina Rezaei

Publishers: RICHT / National Museum of Iran / Kurdistan ICHHTO

ISBN: 978-600-8977-91-9

© RICHT / National Museum of Iran / Kurdistan ICHHTO (2019)

Proceedings of the International Conference on
**The Iron Age in Western Iran
and Neighbouring Regions**

2-3 Nov. 2019

Kurdistan University, Sanandaj, Iran

Vol. 1

Edited by:

Yousef Hassanzadeh

Ali A. Vahdati

Zahed Karimi

Tehran and Sanandaj

Publisher:

Research Institute for Cultural Heritage and Tourism (RICHT)

National Museum of Iran

Kurdistan Province ICHHTO



Kurdistan ICHHTO



National Museum of Iran



RICHT

2019

Proceedings of
The international Conference on
**The Iron Age in Western Iran
and Neighbouring Regions** 1



Edited by:
Yousef Hassanzadeh
Ali A. Vahdati
Zahed Karimi